

به راستی تأویلش رسید

بازخوانی سؤال اول و دوم از جلد اول کتاب متشابهات

به قلم

زکی الأنصاری

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

| | |
|---|------------------------|
| به‌راستی تأویلش رسید | نام کتاب |
| قد جاء تأويله | نام کتاب اصلی |
| زکی الأنصاری | نویسنده |
| گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) | مترجم |
| اول | نوبت انتشار |
| ۱۴۰۳ | تاریخ انتشار |
| ۱۴۳۳ق / ۲۰۱۲م | تاریخ انتشار کتاب اصلی |
| ۱۶۳ | کد کتاب |
| اول | ویرایش ترجمه |

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

| | |
|--|-----|
| تقدیم..... | ۹ |
| مقدمه..... | ۱۱ |
| مقدمه‌ای در معنای تأویل..... | ۱۹ |
| آیات قرآنی که واژه تأویل و مشتقاتش در آنها آمده است..... | ۱۹ |
| معنای لغوی واژه «تأویل»..... | ۲۷ |
| مبحثی دربارهٔ دو جهت معرفت..... | ۳۷ |
| مردم چگونه پروردگارشان را می‌شناسند؟..... | ۶۱ |
| دلیل معرفت کیست؟..... | ۱۰۳ |
| چرا این شناخت؟..... | ۱۲۳ |
| زبان اهل این زمان..... | ۱۳۳ |
| خلاصه..... | ۱۴۷ |

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱ (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آن‌اند؟! روزی که تأویلش فرارسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: به‌راستی فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند؛ پس آیا [امروز] ما را شفاعت‌گرانی هست که برای ما شفاعت کنند، یا بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم؟! به راستی [آنان] به خود زیان رساندند؛ و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند).

و می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^۲ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویلش برایشان نیامده است. کسانی که پیش از آنان بودند [نیز] همین‌گونه تکذیب کردند. پس بنگر فرجام ستمگران چگونه بوده است).

۱. اعراف: ۵۳.

۲. یونس: ۳۹.

تقدیم

به عزم خدا که هر کدام از انبیا علیهم السلام آن را شناخت «اولوالعزم» گردید ...

به قبله انبیا و مرسلین علیهم السلام، و زاده شجره سخاوت ...

به عطاکننده مجد و طلعت و ظهور به اذن خالق جانها ...

به آن حبیب، فرزند حبیب نسل حبیبان ...

به کسی که خردمندان و بردباران با نورش حیران شدند ...

به سرور و مولایم که مرا از تاریکی های وهم پاک گرداند ...

به احمد موعود علیه السلام فرزند سرور امتها.

مقدمه

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱ (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آن‌اند؟! روزی که تأویلش فرارسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: به‌راستی فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند؛ پس آیا [امروز] ما را شفاعت‌گرانی هست که برای ما شفاعت کنند، یا بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم؟! به راستی [آنان] به خود زبان رساندند؛ و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند). از علی بن ابراهیم دربارهٔ این آیه روایت شده است: «در بارهٔ قیام قائم (علیه السلام) است...»^۲

از دغشی، با سند از ابوسعید خدری نقل شده است، گفت: ما در انتظار رسول خدا (صلوات الله علیه و آباءه) نشسته بودیم. ایشان از یکی از خانه‌های همسرانش بیرون آمد. ما برخاستیم و به‌همراه ایشان راه می‌رفتیم که بند کفشش پاره شد. علی (علیه السلام) آن را برداشت و ماند تا تعمیرش کند؛ و رسول خدا (صلوات الله علیه) منتظر ماند و ما نیز به‌همراه ایشان منتظر ماندیم درحالی‌که ابوبکر و عمر نیز در میان ما بودند. رسول خدا (صلوات الله علیه) فرمود: «از میان شما کسی هست که برای تأویل این قرآن خواهد جنگید، همان‌گونه که من برای تنزیلش جنگیدم.» ابوبکر و عمر شرافت آن را برای خود خواستند! ولی ایشان فرمود: «نه، بلکه او همان

۱. اعراف: ۵۳.

۲. تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی: مج ۳ ج ۸ ص ۱۷۹ ح ۴.

کسی است که کفش را تعمیر می‌کند.» ابوسعید خدری گفت: من نزد او رفتم تا این بشارت را به او بدهم، ولی او سرش را بلند نکرد؛ پس دانستم این چیزی بوده که وی قبلاً از رسول خدا ﷺ شنیده است.^۱

کسی که سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بررسی کند نمی‌بیند ایشان (علیه السلام) جنگی با تأویل‌کنندگان داشته باشد؛ به این معنا که خود ایشان (علیه السلام) شخصاً برای تأویل قرآن نجنبیده است؛ و این درحالی است که رسول خدا ﷺ - که از سر هوا و هوس سخن نمی‌گوید - فرموده است: «علی کسی است که برای تأویل قرآن می‌جنگد.» پس چگونه ما می‌توانیم کلام رسول خدا ﷺ را به گونه‌ای بفهمیم که درباره فرموده ایشان پناه بر خدا - دچار شک و تردید نشویم، یا استدلال نکنیم این روایت ضعیف است یا ... یا ... دیگر در استدلال‌ها و دلایل واهی که از بیمارگونه بودن دیدگاه بشری ناشی می‌شود گرفتار نشویم؛ به خصوص وقتی که از نگاه کردن با چشم اولیا و حجت‌های خدا - آن راسخان در علم، آل محمد (علیهم السلام) - بی‌نیازی بجویم و فقط به نگاه کردن با چشم خودمان بسنده کنیم.

علی (علیه السلام) با شخصیت بزرگوارش بعد از رسول خدا ﷺ با شکنندگان بیعت با خودش در واقعه جمل مبارزه کرد، و با قاسطین یعنی معاویه و ابن‌عاص و سپاهیان‌شان در صفین مبارزه کرد، و با مارقین خوارج در نهروان جنگید؛ و در تاریخ گزارش نشده است یا اهل بیت (علیهم السلام) از ایشان (علیه السلام) نقل نکرده‌اند آن حضرت (علیه السلام) با تأویل‌کنندگان جنگیده باشد. روایت شده است علی (علیه السلام) فرمود: «به من فرمان داده شد با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگم؛ پس من نیز آنچه را به آن فرمان داده شدم انجام دادم. اما ناکثین، آنها اهل بصره و دیگران از یاران جمل بودند؛ و مارقین، خوارج بودند؛ و اما قاسطین، اهل شام و دیگران از احزاب معاویه بودند.»^۲

۱. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۱ ص ۳۳۷.

۲. دعائم الإسلام، قاضی نعمان مغربی، ج ۱ ص ۳۸۸.

بنابراین چگونه امام علی علیه السلام برای تأویل می‌جنگد؟!

و پاسخ به این پرسش، عاملی بود که مرا به نوشتن این تحقیق واداشت؛ تحقیقی که از طریق آن، عقیم بودن دیدگاه نظریه‌پردازان درباره نص الهی که درباره تأویل قرآن سخن می‌گویند همان‌گونه که درباره تنزیلش سخن گفته است. برای ما روشن شود. هیچ‌کس تردیدی ندارد «رسول تنزیل» محمد صلی الله علیه و آله بوده است، و مسلمانان با وجود اختلاف آیین‌هایشان در این خصوص هیچ اختلافی با یکدیگر ندارند. اما متأسفانه درباره تأویل آن و «رسول و مأمور این مرحله مهم از قرآن» دچار اختلاف شدند. با وجود اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را که عهده‌دار تأویل است مشخص کرده بود؛ آل محمد صلی الله علیه و آله نیز این موضوع را به‌گونه‌ای توضیح دادند که هیچ عذر و بهانه‌ای برای بهانه‌جو باقی نماند. اما مردم به نادیده گرفتن بیان آل محمد صلی الله علیه و آله اصرار می‌ورزند و به نظرات خود و به دقت در الفاظ متون تکیه می‌کنند و آنها را براساس عرف تأویل می‌کنند؛ زیرا به‌خوبی می‌دانند توجه به معانی متون آنها را به‌شدت و ضرورتاً به مترجم متون الهی نیازمند می‌سازد، و این مترجم یا مترجمان همان کسانی هستند که پروردگار عزت آنها را «راسخین در علم» ریشه‌داران در دانش» نامیده است؛ اما مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی غیر از راه این «راسخین» را انتخاب کردند. آنها با این ادعا که قرآن عربی است و به مترجمی برای ترجمه معانی‌اش نیاز ندارد و در نتیجه قرآن به زبان خودشان سخن می‌گوید، راه به سخن درآوردن متون را طبق آرا و نظراتشان و طبق آنچه از معانی الفاظ می‌فهمیدند برگزیدند. این مغالطه‌ای خطرناک است که تشخیص آن برای مردم دشوار بود تا وقتی آن روزی که شخصی از آل محمد صلی الله علیه و آله که آن را آشکار می‌کند فرارسید!

شاید ظاهر این امر واضح به نظر برسد؛ زیرا درک عمومی مردم متوجه نمی‌شود «عربیّت» در واقع دو نوع «عربیّت» است نه یک نوع و این شاید نکته‌ای باشد که بیشتر مردم از آن اطلاع نداشته باشند و حتی امروز برای بسیاری از آنها فهمیدنش دشوار باشد. یک نوع «عربی الفاظ» است که همان زبان عربی قومی است که در یک منطقه

جغرافیایی محدود و مشخص زندگی می‌کنند، و پیامبر خاتم محمد (ص) در میان آنها مبعوث شد. و امتحان در همین نکته خواهد بود؛ زیرا به‌رغم توضیحاتی که رسول خدا (ص) و آل محمد (علیهم السلام) بیان کرده‌اند باز هم مردم در فهمیدن این نکته دچار اشکال شده‌اند که «عربیّت» عربیّت نسبی نیست، بلکه عربیّت بیان و معناست. از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «رسول خدا (ص) در روز فتح مکه بر منبر رفت و فرمود: ای مردم، یقیناً خداوند نخوت جاهلیت، و فخر فروشی به پدران را از شما برداشت. بدانید شما از آدم (علیه السلام) هستید، و آدم از گل بود. بدانید بهترین بندگان خدا بنده‌ای است که از خدا پروا کند. بدانید عربیّت به پدری نیست که [شما را] به دنیا می‌آورد، بلکه عربیّت زبانی گویاست. پس هرکس در کار و عمل کوتاهی کند شرافت خانوادگی اش او را به جایگاهی نرساند. بدانید هر [امتیاز] خونی که در زمان جاهلیت بوده یا هر کینه‌ای [که در بین بوده] تا روز قیامت در زیر این پای من است.»^۱

همچنین از زراره روایت شده است، گفت: از اباجعفر (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «اصل مرد دینش، و نژادش اخلاقش، و ارجمندی اش تقوایش است؛ و به‌یقین مردم از آدم با یکدیگر برابرند.»^۲

پس اینکه عربیّت «زبانی گویاست»^۳ دلالت دارد بر اینکه توجه باید به عربیّت معنا و عربیّت بیان معطوف باشد، نه به عربیّت الفاظ؛ زیرا عربیّت الفاظ در واقع همان عربیّت پدر-فرزندی است، و رسول خدا (ص) آن را قاطعانه نفی کرده، و ثابت کرده است عربیّت، زبانی گویاست؛ و می‌دانیم «زبان» ابزار بیان است، و بدون آن بیانی وجود نخواهد داشت. پس با توجه به این فهمی که از محمد و آل محمد (علیهم السلام) دریافت کرده‌ایم معنای اینکه رسول

۱. کافی: ج ۸ ص ۲۴۶ ح ۳۴۲.

۲. مستدرک الوسائل، میرزا نوری: ج ۱۲ ص ۸۹.

۳. لسان ناطق.

خدا ﷺ به عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث شد و نه به عنوان مبعوث شده‌ای برای اعرابی که رابطه خویشاوندی آنها را به هم پیوند می‌دهد و در محدوده جغرافیایی معینی ساکن بودند برای ما روشن می‌شود؛ و این یعنی هرآنچه رسول خدا ﷺ آورده مایه هدایتی برای تمام مردم زمین با وجود تفاوت‌های نژادی‌شان است؛ زیرا با فطرت آنها (یعنی شناخت الهی موجود در صفحه وجود مخلوق) سازگار و موافق است و هیچ‌کسی از آنها نمی‌تواند این را انکار کند؛ و این نکته‌ای است که نمونه‌های بسیاری در طول تاریخ اسلام می‌توان برایش یافت؛ به طوری که مردم با زبان‌ها و رنگ‌های مختلف سخنان رسول خدا ﷺ را می‌خوانند و وقتی معنای آن را درک می‌کنند چاره‌ای جز پذیرفتن و تمسک به آن ندارند.

بله، ممکن است رویکرد سقیفه که به شکلی عجیب با عربیت الفاظ (عربی پدرفرزندی) عجین است موفق شده باشد مسیر هدایت موجود در عربیت بیان (عربی زبان گویا) یعنی عربیت معانی را مختل و متوقف کند، اما این انحراف و تعطیلی نمی‌تواند برای همیشه ادامه یابد؛ بلکه قطعاً سرآمد مشخصی دارد که اهلش ﷺ آن را می‌دانند، و در جهت بیان آن برای مردم هرچیز گران‌بهایی را که داشته‌اند نثار کرده‌اند و حتی از خون‌های پاک خود ﷺ نیز دریغ نورزیده‌اند.

این [سرآمد] همان روز تأویل است، روز قائم ﷺ، این روز عربی معنا (عربی زبان گویا) است، نه عربی الفاظ، و نه عربی نحو و صرف و علومی که نگاه خود را به الفاظ محدود کرده‌اند و در چرخه‌ای توخالی و بی‌انتهای گرفتار مانده‌اند که دیدگاه نژادی طبقاتی زشت و کینه‌توزانه‌ای را نتیجه داده که بر اساس عربیت پدرفرزندی - که رسول خدا ﷺ آن را به وضوح نفی و انکار کرده است - مردم را به «سرورها و بندگان» دسته‌بندی کرده است.

امروز به لطف و عنایت خداوند معنای سخن رسول خدا ﷺ به علی ﷺ که او همان کسی است که علیه تأویل خواهد جنگید روشن شده است. این علی ﷺ که علیه تأویل خواهد جنگید خود همان شخص بزرگوار علی ﷺ نیست، بلکه مردی از نسل او آن را

انجام خواهد داد، و در زمانی خواهد آمد که نقش او همان نقش علی (علیه السلام) در نصرت و یاری دین و برپایی ارکان آن خواهد بود. این نکته‌ای است که در روایت عبایه اسدی توضیح داده شده است. در «معانی الاخبار» آمده است: ابن ولید، از صفار، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از صالح بن میثم، از عبایه اسدی روایت کرده است، گفت: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) درحالی که تکیه داده بود و من بالای سرش ایستاده بودم- شنیدم می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهم کرد.» عبایه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست]: آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.»^۱

پس «عربیت الفاظ» این فهم را به عبایه منتقل کرد که شخصی که در مصر منبری بنا خواهد کرد خود علی (علیه السلام) است، و به همین دلیل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌پرسد: «ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟» و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در قالب «عربیت معنایی» برایش بیان فرموده است: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست]: آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.» به همین ترتیب جنگ برای تأویل را نیز مردی از دودمان آن حضرت (علیه السلام) انجام خواهد داد، درست به همان صورتی که ایشان (علیه السلام) در این روایت شریف بیان فرموده است؛ و این نکته‌ای است که روایت محکم واردشده از امام صادق (علیه السلام) نیز آن را روشن فرموده است؛ روایتی که بیان می‌فرماید قائم (علیه السلام) با جهالتی از سوی مردم روبه‌رو می‌شود که شدیدتر از جاهلیتی است که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آن

روبه‌رو شد، و این نکته را به روشنی تمام در عبارت «همه‌شان کتاب خدا را علیه او تأویل خواهند کرد» بیان می‌فرماید. این روایت محکم، معنای فرموده رسول خدا ﷺ به علی (علیه السلام) را که من برای تنزیلش جنگیدم و تو برای تأویلش بیکار خواهی کرد روشن ساخته است.

از عمار بن یاسر در روایتی طولانی نقل شده است و ما فقط محل شاهدمان را برمی‌گیریم که پیامبر ﷺ برای ما توضیح می‌دهد کسی که برای تأویل مبارزه خواهد کرد مهدی (علیه السلام) است. آنجا که عمار می‌گوید: ... پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا ﷺ، این مهدی کیست؟ فرمود: «ای عمار، خداوند تبارک و تعالی با من عهد کرده است که نه نفر از صلب حسین خارج می‌شوند، و نهمین‌شان از آنها غایب می‌شود، و این همان فرمایش خداوند عزوجل است: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾ (بگو به من خبر دهید، اگر آب شما فرو رود، چه کسی آب گوارا برایتان خواهد آورد؟). او غیبتی طولانی دارد که عده‌ای از آن بازمی‌گردند و عده‌ای دیگر بر آن ثابت‌قدم می‌مانند. پس وقتی آخرالزمان شود او ظهور می‌کند و دنیا را از قسط و عدل پر می‌کند، و برای تأویل می‌جنگد همان‌گونه که من برای تنزیل جنگیدم؛ و او هم‌اسم من و شبیه‌ترین مردم به من است.»^۱ و این تصریح واضحی از رسول خدا ﷺ و بیانی از ایشان ﷺ است که فرموده‌اش به علی (علیه السلام) که تو برای تأویلش خواهی جنگید به این معناست که مهدی (علیه السلام) از فرزندان تو برای تأویل خواهد جنگید.

این معنا را روایتی که بیان می‌فرماید قائم (علیه السلام) از جهل و نادانی مردم چه خواهد دید نیز بیان کرده است: ابوالعباس احمد بن محمد بن سعد بن عقده به ما خبر داد، گفت: محمد بن مفضل بن ابراهیم به ما گفت: محمد بن عبدالله بن زراره به ما گفت: از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار روایت شده است، گفت: از ابو عبدالله (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «وقتی قائم ما قیام کند با جهالتی از طرف مردم مواجه می‌شود که شدیدتر از نادانی و

جاهلیتی است که رسول خدا (ص) با آن مواجه شد.» گفتم: چگونه ممکن است؟ فرمود: «رسول خدا (ص) به سوی مردم آمد درحالی که آنها سنگ‌ها و صخره‌ها و شاخه‌ها و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند. وقتی قائم ما به پا خیزد به سوی مردم می‌آید درحالی که همه آنها کتاب خدا را علیه او تفسیر، و با قرآن علیه او استدلال می‌کنند.» سپس فرمود: «به خدا سوگند او عدالت خود را به درون خانه‌های آنها می‌برد، همان‌طور که گرما و سرما وارد می‌شود.»^۱

پس صاحب تأویل، قائم آل محمد (علیهم السلام) است، و او رسول و فرستاده تأویل از طرف پدر بزرگوارش امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است، همان‌طور که جدش رسول الله (ص) رسول تنزیل بود.

از خداوند سبحان مسئلت دارم در این تحقیق منفعتی برای خواننده‌اش قرار دهد تا متوجه شود امروز در زمان تأویل، و در زمان رسول تأویل یعنی قائم آل محمد (علیهم السلام) به سر می‌برد؛ و این دوره از بزرگ‌ترین دوره‌ها بر روی این زمین بعد از زمان تنزیل است؛ و از خداوند عزتمند مقتدر عظیم‌الشان مهربان منان مسئلت دارم تقصیر و کوتاهی‌ام را در فهم و توضیح بیشتر -علاوه بر قصوری که داشته‌ام- ببخشاید، و از او استواری در گفتار و عمل و ثبات برای یاری رسول تأویل، قائم آل محمد (علیهم السلام) امام احمد الحسن (علیه السلام) را خواستارم؛ همان که خداوند تبارک و تعالی درباره‌اش فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۲ (اوست کسی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان پیروز گرداند؛ و خدا به‌عنوان گواه کافی است).

و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً؛ و صلی الله علی محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.

۱. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۲. فتح: ۳۸.

مقدمه‌ای در معنای تأویل

ابتدا لازم است -طبق رویه معمول نزد محققان- مروری بر تفسیر لغوی واژه «تأویل» داشته باشیم، تا بعد از آن با کمک گرفتن از سنت مطهر -که تکیه‌گاه اصلی برای شناخت قرآن و بیانش است- به‌سوی بیان قرآنی برای «تأویل» رهسپار شویم. پیش از پرداختن به بیان معنی لغوی، لازم است آیاتی که در آنها واژه «تأویل» آمده است و نیز بیان اهل بیت علیهم‌السلام برای این آیات آورده شوند.

این رویکرد به‌منزله روشنگری‌هایی خواهد بود که برای ما معنای واقعی تأویل را که زبان‌شناسان و مفسران براساس نظر خود در میان انبوه نظرات و تصورات و ناسازگاری‌های این نظرات و تصورات -گم کرده‌اند روشن می‌سازد. شاید کسی بپرسد: حال چرا باید به تفسیر لغوی بپردازیم؟!

پاسخ می‌دهم: پرداختن به تفسیر لغوی، به‌منزله دلالت اولیه‌ای است که از طریق آن خواننده می‌تواند فهم بهتری از آنچه اهل بیت علیهم‌السلام برای توضیح معنای تأویل بیان فرموده‌اند پیدا کند. همچنین بیان اهل بیت علیهم‌السلام راهنمایی برای کشف معنای حقیقی «تأویل» خواهد بود که در مقابل «تنزیل» قرار دارد، یا -اگر بتوان چنین تعبیری به کار برد- تأویل آینه‌ای است برای تنزیل، و با آن تصویر تنزیل روشن، و اهمیت آن برای مردم آشکار می‌شود.

آیات قرآنی که واژه تأویل و مشتقاتش در آنها آمده است

۱. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١﴾ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد؛ پاره‌ای از آن آیات محکم‌اند، آنها اساس کتاب‌اند، و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش نمی‌داند؛ [آنانی که] می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست؛ و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

از ابوبصیر، از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «ما ریشه‌داران در علم هستیم؛ پس ما تأویل آن را می‌دانیم.»^۲

پس («تأویل») علمی از «علم خداوند سبحان» است، و خداوند متعال این علم را به خلفای خود اختصاص داده، همان‌گونه که علم تنزیل را به ایشان داده است، تا وجودشان در زندگی مردم تبدیل به یک ضرورت شود؛ به طوری که هرگز نتوان از ایشان (علیهم السلام) بی‌نیازی جست؛ زیرا صرفاً با تصور چنین وضعیتی، مردم وارد گمراهی و ضلالت می‌شوند.

۲. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر را و اولیای امر خود را اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است).

۳. و می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ

۱. آل عمران: ۷.

۲. تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۸.

۳. نساء: ۵۹.

مقدمه‌ای در معنای تأویل ۲۱

حَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ^۱ (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آن‌اند؟! روزی که تأویلش فرارسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: به‌راستی فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند؛ پس آیا [امروز] ما را شفاعت‌گرانی هست که برای ما شفاعت کنند، یا بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم؟! به راستی [آنان] به خود زیان رساندند؛ و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند).

از علی بن ابراهیم روایت شده است: «فرمایش حق تعالی: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾ (آیا جز در انتظار تأویل آن‌اند؟! روزی که تأویلش فرارسد) از جمله آیاتی است که تأویلش بعد از تنزیلش است. گوید: آن در زمان قیام قائم است...»^۲

هرکسی در اشاره‌ی علی بن ابراهیم تدبیر کند نکته‌ای در نهایت اهمیت برایش روشن می‌شود که مفاد آن عبارت است از: گویی ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام رسولانی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای بیان تنزیل بوده‌اند، و مهدیون دوازده‌گانه علیهم‌السلام رسولان تأویل هستند؛ و به این ترتیب هنگام ظهور قائم علیه‌السلام مرحله جدیدی در تعامل با قرآن شروع می‌شود، که مرحله تأویل است بعد از پایان پذیرفتن مرحله تنزیل توسط دوازدهمین امام یعنی امام مهدی علیه‌السلام؛ و دروازه ارسال برای تأویل باز می‌شود، و مرحله جدیدی برای تعامل با قرآن گشوده می‌شود. شاید این بیان معنای روایت شریف واردشده زیر را آشکار کند: احمد بن محمد بن ابونصر، از عاصم بن حمید حنط، از ابوبصیر نقل کرده است، گفت: اباجعفر علیه‌السلام فرمود: «قائم با امری جدید و کتابی جدید و قضواتی جدید قیام می‌کند که برای اعراب سخت خواهد بود؛ پس جز شمشیر کاری نخواهد داشت و توبه کسی را نمی‌پذیرد، و در راه خدا از سرزنش سرزنشگر نمی‌هراسد.»^۳

۱. اعراف: ۵۳.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، سید بحرانی: مج ۳ ج ۸ ص ۱۷۹ ح ۴.

۳. کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۲۳۸.

۴. ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَا مَا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه تکذیب کردند. پس بنگر فرجام ستمگران چگونه بوده است).

از مسعدة بن صدقه، از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل شده است، گفت: درباره امور بزرگی که اتفاق می افتد و قبلاً نبوده است پرسیده شد. حضرت (علیه السلام) فرمود: «هنوز زمان آشکار کردنشان فرانسیده است، و این فرمایش حق تعالی است: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَا مَا يَأْتِيهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).»^۲

این اشاره ای روشن از امام صادق (علیه السلام) است که زمان آشکار کردن امور عظیم همان طور که اشاره وارد شده از علی بن ابراهیم روشن کرده است. منوط به قائم (علیه السلام) است که با وی باب تأویل و آشکار شدن این امور عظیم گشوده خواهد شد؛ امور عظیمی که امام صادق (علیه السلام) و پیش از او امام باقر (علیه السلام) و همین طور دیگر امامان اهل بیت (علیهم السلام) از بیانشان خودداری کرده اند؛ و این به وضوح نشان می دهد مرحله تأویل و روشنگری از این امور عظیم، رسولان خاص خودش را دارد، همان طور که مرحله تنزیل رسولان خودش را داشت. شاید این بیان، سرّ وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دسته بندی حجت های بعد از خودش به دوازده امام و پس از آنها دوازده مهدی را آشکار سازد، و اینکه نفرموده است جانشینانش بیست و چهار خلیفه هستند، تا برای مردم روشن شود دو مرحله وجود دارد و مسئولیت هر مرحله به دوازده رسول سپرده شده است. در مرحله بیان تنزیل، دوازده رسول وجود دارند که همان امامان دوازده گانه (علیهم السلام) هستند، و در مرحله تأویل نیز دوازده رسول

۱. یونس: ۳۹.

۲. تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۳۰ ح ۱۹.

هستند که همان مهدیون دوازده‌گانه علیهم‌السلام هستند. همچنین برای ما روشن می‌شود مرحله تنزیل، مرحله تبیین معانی قرآن است تا این معانی نوری برای هدایت مردم به سوی حق در دولت ظلمت باشد؛ اما در مرحله تأویل، دولت، دولت روز و دولت حق است؛ پس بیان در این مرحله برای حقایق خواهد بود نه معانی. از این رو اهل بیت علیهم‌السلام بیان فرموده‌اند وقتی قائم علیه‌السلام قیام کند ۲۵ حرف از حروف علم را منتشر می‌کند. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «علم ۲۷ حرف است، و همه آنچه انبیا آورده‌اند دو حرف است؛ پس مردم تا امروز جز این دو حرف نمی‌شناسند. وقتی قائم ما قیام کند ۲۵ حرف دیگر را نیز خارج و در میان مردم منتشر می‌کند و این دو حرف را نیز به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف منتشر شود.»^۱

از ابوبصیر، از ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام درباره این فرمایش خداوند عزوجل: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾ (بگو اگر آب شما در زمین فرو رود چه کسی شما را آبی زلال خواهد داد؟) روایت شده است، فرمود: «این آیه درباره قائم نازل شده است. می‌فرماید: اگر امامتان از شما غایب شود طوری که ندانید او کجاست، چه کسی برایتان امامی آشکار می‌آورد تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خدا را برایتان بیاورد؟» سپس فرمود: «به خدا سوگند تأویل این آیه نیامده است، و ناگزیر تأویل آن باید بیاید.»^۲

این فرمایش امام علیه‌السلام «به خدا سوگند تأویل این آیه نیامده است» دلالتی است بر اینکه آشکار شدن «حقیقت این آیه» هنوز نیامده است، اما آل محمد علیهم‌السلام معنای آن را بیان کرده‌اند و فرموده‌اند: «اگر امامتان از شما غایب شود طوری که ندانید او کجاست، چه کسی برایتان امامی آشکار می‌آورد...» و بیان آنها علیهم‌السلام نشان می‌دهد امامی ظاهر خواهد شد که غیر از امام غایب علیه‌السلام است، و این امام ظاهر کسی است که اخبار آسمان و زمین و

۱. العقل والجهل في الكتاب والسنة، محمد ری شهری: ص ۲۸۳.

۲. الامامة والتبصرة، ابن بابویه قمی: ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

حلال و حرام خداوند عزوجل را می آورد؛ و این همان وضعیتی است که ما امروز به روشنی آفتاب در وسط روز مشاهده می کنیم؛ اینکه امام ظاهر، امام احمدالحسن (علیهم السلام) اخبار آسمان و زمین را برای ما می آورد، و حلال و حرام خدا را بیان می کند.

۵. ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رُبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنَبِّئُكَ بِغَمَّتِكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ (و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تعبیر خوابها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند، همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد. به راستی پروردگار تو دانای حکیم است).

۶. ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ (و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت: او را گرامی بدار شاید به حال ما سود بخشد، یا او را به فرزندی اختیار کنیم؛ و این گونه ما یوسف را در آن سرزمین تمکین (اقتدار) بخشیدیم تا به او تأویل خوابها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی دانند).

و با استناد بر آنچه از معنای واژه «تأویل» روشن شد -که همان کشف حقایق اشیاست- پس تعلیم یوسف نبی (علیه السلام) توسط خدا تأویل خوابها بود، و تعلیم او و آشنا کردن او به حقایق آن رویدادها به دلیل رؤیایی بود که از خورشید و ماه و یازده ستاره دیده بود که برایش سجده می کنند؛ همان گونه که خداوند عزوجل گفته وی را حکایت فرموده است: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ

۱. یوسف: ۶.

۲. یوسف: ۲۱.

الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾ (و پدر و مادرش را بر تخت نشاند و [همه آنان] برای او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت: ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گرداند و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است؛ به راستی او دانای حکیم است)؛ چراکه حقیقت آن رؤیا در این عالم با سجود پدر و برادران یوسف علیه السلام - به حق - روشن گردید، درست به همان صورتی که در عالم ملکوت مشاهده کرده بود.

۷. ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (و دو جوان با او به زندان درآمدند. یکی از آن دو گفت من خویشتن را دیدم که [انگور برای] شراب می فشارم؛ و دیگری گفت من خود را دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند. به ما از تعبیرش خبر بده که ما تو را از نیکوکاران می بینیم).

«تأویل» در اینجا یعنی کشف و پرده برداشتن از حقیقتی که آن دو جوان در عالم ملکوت دیدند، و این همان کاری بود که یوسف نبی علیه السلام انجام داد. به یکی از آنان خبر داد به اربابش خمر می نوشاند، و به همان صورتی شد که گفته بود؛ و به دیگری خبر داد به دار آویخته خواهی شد و پرندگان از مغز سرت می خورند. و تأویل آن همان گونه شد که یوسف نبی علیه السلام خبر داده بود. پس برای ما روشن شد «تأویل احادیث» یعنی کشف و آشکار کردن حقایق آنها.

۸. ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُزْقَاهُ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي

رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١﴾ (گفت غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم، پیش از آنکه به شما برسد. اینها از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرت‌اند رها کرده‌ام).

۹. ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَخْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَخْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾^۲ (گفتند خواب‌هایی است پریشان و ما به تأویل خواب‌های پریشان دانا نیستیم).

۱۰. ﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾^۳ (و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود گفت: من شما را از تعبیر آن خبر دهم، پس مرا به [زندان] بفرستید).

۱۱. ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^۴ (و پدر و مادرش را بر تخت نشاند و [همه آنان] برای او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت: ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است؛ به راستی او دانای حکیم است).

۱۲. ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِمَّا تَأْوِيلُ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

۱. یوسف: ۳۷

۲. یوسف: ۴۴

۳. یوسف: ۴۵

۴. یوسف: ۱۰۰

مقدمه‌ای در معنای تأویل ۲۷

أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿۱﴾ (پروردگارا، تو به من پادشاهی دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا مسلمان بمیران، و مرا به شایستگان ملحق فرما).

۱۳. ﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزَنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۲ (و چون پیمان‌ه می‌کنید پیمان‌ه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و تأویلش نیکوتر است).

۱۴. ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾^۳ (گفت: این جدایی میان من و توست. به‌زودی تو را از تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهیم ساخت).

۱۵. ﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (و اما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان نیکوکار بود. پس پروردگار تو خواست آن دو به حد رشد برسند و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود بیرون آورند؛ و این را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی).

معنای لغوی واژه «تأویل»

راغب اصفهانی گفته است:

«تأویل از "الأول" است؛ یعنی رجوع به اصل؛ و از ریشه آن: "الموئل للموضع الذي

۱. یوسف: ۱۰۱.

۲. اسراء: ۳۵.

۳. کهف: ۷۸.

یرجع إليه: جایی که به آن بازگشت می‌کند؛ و این یعنی بردن چیزی به غایتی که از آن خواسته شده است، چه علم باشد و چه فعل. در "علم" مثل این فرمایش: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (و تأویل آن را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند) (آل عمران: ۷)؛ و در "فعل" مثل این گفته شاعر:

وللنوی قبل یوم البین تأویل

العز عبدة بن الطیب وأوله: وللأحبة أيام تذكرها

از قصیده مفضلیه، در المفضلیات: ص ۱۳۶.

و فرمایش حق تعالی: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾ (اعراف: ۵۳) (آیا جز در انتظار تأویل آن‌اند. روزی که تأویلش فرارسد)؛ یعنی بیانش که هدف نهایی مدنظر از آن است.

و فرموده حق تعالی: ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نسا: ۵۹) (این بهتر و خوش فرجام‌تر است). گفته شده است: بهتر از نظر معنا و ترجمه؛ و گفته شده است: بهتر از نظر اجر و پاداش اخروی.^۱

ابن منظور گفته است: "و أَوَّلَ الْكَلَامِ وَ تَأْوِيلُهُ: کلام را تدبیر و تقدیر کرد؛ و أَوَّلُهُ وَ تَأْوِيلُهُ: آن را تفسیر کرد.

و فرموده خداوند عزوجل: ﴿وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ یعنی علم تأویلش به همراه آنان نیست؛ و این دلیلی است برای اینکه باید به علم تأویل اهمیت داد و در آن دقت کرد.^۲

همچنین ابن منظور گفته‌های کسانی را که درصدد بیان "تأویل" بوده‌اند روایت کرده است: "التهذیب: "تأویل"، بر وزن تفعیل از أَوَّلِ يُوَوَّلُ تَأْوِيلًا وَ تَلَاثِيهِ أَلْ يُوَوَّلُ یعنی بازگشت و رجعت کرد.

۱. مفردات الفاظ القرآن الکریم، راغب الاصفهانی: ماده «أول».

۲. لسان العرب: ماده أول.

ابوعباس از احمد بن یحیی درباره تأویل پرسید. گفت: تأویل و معنی و تفسیر یک چیز است. ابومنصور گفته است: گفته می‌شود "أَلْتُ الشَّيْءَ أُؤْوِلُهُ إِذْ جَمَعْتَهُ وَ أَصْلَحْتَهُ." پس تأویل جمع معانی الفاظی بوده است که با لفظی واضح بدون اینکه اشکالی در آن باشد ساخت یافته‌اند.

برخی از اعراب گویند: خداوند امر تو را برای تو تأویل کرده است؛ یعنی آن را جمع کرده است [و اوضاع را سامان داده است]؛ و هنگامی که بخواهند شخصی را نفرین کنند می‌گویند: لا أَوَّلَ اللهُ عَلَيْكَ شَمْلَكَ (خدا وضع تو را سامان ندهد و عاقبت به خیرت نکند!)

برای گم‌شده یا مفقودشده چنین دعا می‌شود: أَوَّلَ اللهُ عَلَيْكَ؛ یعنی، خداوند گم‌شده تو را بازگرداند و آن را به تو برساند.

گفته می‌شود: درباره فلان غلام، در صورت آزاد شدن یا به غلامی باقی ماندن او، این چنین تأویل کردم.

لیث: التَّأْوِيلُ وَالتَّأْيِيلُ تفسیر کلامی است که معانی اش متفاوت باشد و جز با بیانی غیر از لفظش اصلاح نمی‌شود. شاعر سروده است: "نحن ضربناكم على تنزيلة، فاليوم نضربكم على تأويله" (ما با شما برای تنزیلش جنگیدیم، و امروز برای تأویلش با شما می‌جنگیم). گفته او: "نضربكم" با جزم همراه است که به اصل دلالت می‌کند، و شاید شاعر به سبب حفظ وزن شعر -که رجز خوانی است- از آن استفاده کرده است.

اما فرموده خداوند عزوجل: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾: ابواسحاق گفته است: "معنای آن این است که آیا آنان در انتظار تأویل چیزی جز تأویل امرشان از بعثت هستند؟ گفت: و این تأویل، همان فرموده حق تعالی است: ﴿و ما يعلم تأويله إلا الله﴾ یعنی کسی نمی‌داند امر بعثت چه زمان است، و اینکه هنگام برپایی ساعت امر به دست چه کسی است، جز خدا و ریشه‌داران در دانش که می‌گویند ایمان آوردیم؛ یعنی به بعثت ایمان آوردیم. و الله أعلم." ابومنصور گفته است: و این حسن است؛ و دیگری گفته است: خداوند -که یادش بلند است- خبر داده، در کتابی که نازل کرده، آیاتی

محکم هست که اصل و مادر کتاب هستند، و در آنها هیچ تشابهی نیست و از نظر مفهومی مشخص اند، و آیات دیگری به عنوان متشابهات نازل کرده است، که علمای مجتهد درباره شان سخن پردازی می کنند، در حالی که می دانند آن یقینی را که ثواب و درستی است جز خدا نمی داند، و این از جمله مشکلاتی است که اهل تأویل در تأویلش دچار اختلاف شدند، و کسانی که درباره شان سخن گفتند فقط نتیجه اجتهادات خودشان را درباره شان گفته اند. گوید: و ابن انباری نیز به همین نظر تمایل یافته است.

از مجاهد روایت شده است: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ﴾. گفت: پاداش آن است. روزی که تأویلش فرارسد، گفت: پاداش آن است.

ابوعبید درباره این فرمایش: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ﴾ گفته است: مرجع و فرجام تعیین شده از "صاحب تأویل" برگرفته شده؛ یعنی به سوی آن رهسپار شده است.

و اُولته [احوالش را تفسیر کردم]، یعنی او را به طرف مقصود سیر دادم. جوهری: تأویل، همان تفسیری است که عاقبت یک چیز در نهایت به آن ختم می شود. و قد اُولته تأویلاً و تأولته به همان معناست؛ و از جمله گفته الاعشی است: بر همین اساس بوده است: تَأْوُلُ حُبِّهَا تَأْوُلُ رُبْعِي السَّقَابِ، فَأَصْحَابَا (درک عشق او همچون درک گوساله های نوپا از چراگاهی سبز است، پس همراه شدند). ابوعبیده گفته است: تَأْوُلُ حُبِّهَا یعنی تفسیر و بازگشت آن؛ یعنی محبت او در ابتدا کوچک بود و به تدریج در دلش تثبیت شد تا جایی که مانند یک بچه کوچک رشد کرد و بزرگ شد تا به اندازه مادرش رسید و خودش دارای بچه ای شد که او را همراهی می کرد.

و تأویل درباره رؤیا.

در تنزیل خداوند عزیز آمده است: «این بود تأویل رؤیای من از قبل؛ و وقتی به سامان رسید امور خاندان خود را به دست گرفت و سیاست گذاری کرد.»^۱

با توجه به آنچه در بالا گفته شد خلاصه معانی لغوی تأویل را به شرح زیر می‌آوریم:

۱. تأویل: رجوع به اصل.
۲. تأویل: بازگرداندن یک چیزی به غایتش.
۳. تأویل: بیان.
۴. تأویل: معنا و ترجمه.
۵. تأویل: تفسیر.
۶. تأویل: علم.
۷. تأویل: رجوع و بازگشت.
۸. تأویل: جمع کردن و اصلاح امور.
۹. تأویل: تحقیق و درخواست.
۱۰. تأویل: تفسیر کلامی که دارای معانی مختلف است، و جز با بیانی غیر از لفظش درست نخواهد بود. (و این گفته لیث است).
۱۱. و گفته مجاهد، تأویل: جزا و پاداش است.
۱۲. و گفته ابوعبیده، تأویل: مرجع و سرنوشت؛ و اولته: او را بردم.
۱۳. تأویل: عبارت رؤیا.
۱۴. أوله: اصلاح و سیاست‌گذاری اش کرد.

از تمامی این معانی برای «تأویل» نتیجه می‌گیریم به «زبان ناطق» تعلق دارد. چهار معنای اولیه‌ای که راغب اصفهانی به آنها اشاره کرده است همه به «رسول ناطق» برمی‌گردد؛ از این نظر که او ظرف معانی است و کلماتی که از زبان او بیرون می‌آید صرفاً تراوشات این معنا هستند؛ زیرا او ظرف کتاب (معانی) در این جهان است. همچنین «تفسیر» نیاز به «مفسر» دارد؛ یعنی به زبانی که آن را تفسیر کند. «علم» نیاز به «ظرف» دارد، و «ظرف علم تأویل» همان‌طور که خداوند سبحان بیان فرموده عبارت‌اند از: «الراسخون فی العلم: ریشه‌داران در دانش».

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فروفرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم‌اند، آنها اساس کتاب‌اند، و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ [آنان که] می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست؛ و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

و می‌فرماید: ﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۲ (لیکن ریشه‌داران در دانش از آنان و مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان دارند؛ و آنان که نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، آنان‌اند کسانی که به آنها پاداشی عظیم خواهیم داد).

پس «راسخان» ظرف علم تأویل هستند، و علم آن فقط از آنان برگرفته می‌شود.

همین‌طور رجوع و بازگشت و اصلاح و جمع کردن امور، همه معنایی هستند که به مردی که به او مراجعه می‌شود نیاز دارند و به وسیله او اصلاح و جمع انجام می‌شود. کسی که به این فرمایش امیرالمؤمنین (عج) دقت کند:^۳ «... کتاب (قرآن) و اهلش در آن روزگار

۱. آل عمران: ۷.

۲. نساء: ۱۶۲.

۳. «... فَالْكِتَابُ يُؤْمَدُ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مُنْفِيَانِ وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقِ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤٌ فَالْكِتَابُ وَ

مطروذ و رانده‌شده هستند، و همچون دو رفیق در راهی یکسان‌اند که هیچ‌کسی به آنها پناه نمی‌دهد! چقدر دوست‌داشتنی هستند آن دو همراه؛ خوشا به حالشان و به آنچه برایش تلاش می‌کنند. کتاب و اهلش در آن زمان [ظاهراً] در میان مردم هستند، ولی [حقیقتاً] در میانشان و با آنها نیستند؛ زیرا گمراهی با هدایت سازگار نیست؛ و اگر هر دو با هم جمع شوند...»^۱ برای خواننده روشن می‌شود قرآن ناگزیر باید با صاحبش جمع شود، و با اجتماع هر دو است که اصلاح میسر می‌شود، و قرآن بدون این اجتماع معطل باقی می‌ماند، همان‌گونه که حال و روز آن در میان مردم امروز این چنین است، و در زندگی آنان هیچ جایگاهی ندارد به‌جز در مسابقات قرآنی و زیباسازی صداهای قاریان؛ اما در زندگی واقعی‌شان هیچ نقشی ندارد.

اما دربارهٔ اینکه به معنای تحقیق و جست‌وجو باشد، سؤالی مطرح می‌شود: آیا این تحقیق و جست‌وجو خودبه‌خود انجام می‌شود؟ یا این تحقیق و جست‌وجو حتماً باید فاعلی داشته باشد که انجامش دهد؟ و انتظار می‌رود این فاعل، چه‌کسی بهتر از «راسخان در علم» باشد؟!

اما معناهای دیگر از ششمین تا دهمین معنا همه به یک ملزوم وابسته‌اند و آن ملزوم «قرآن ناطق» است؛ و با غیاب ملزوم، لازم معطل می‌ماند، و حتی وجودش منتفی می‌شود. اما از آنجا که لازم‌ها موجود هستند پس وجودشان دلیلی روشن برای وجود «ملزوم» است. ملزوم «تفسیر» به‌عنوان یک لازم- «مفسر» است؛ همچنین جزا و مرجع و فرجام و تعبیر همه لوازمی هستند که به یک ملزوم واحد نیاز دارند که وجودشان را اثبات می‌کند و بدون او وجود ندارند یا تعطیل می‌شوند.

پس از این بازخوانی معانی لغوی کلمه «تأویل» این پژوهش به ما نشان داد این واژه با

أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالَهَ لَا تُؤَافِقُ الْهُدَى وَ إِنِ اجْتَمَعَا...
۱. کافی، شیخ کلینی: ج ۸ ص ۳۸۸.

تمامی معانی اش فقط به یک مرد اشاره دارد که همه این معانی در او جمع می‌شوند؛ پس او صاحب تأویل است، همان‌طور که رسول خدا ﷺ صاحب تنزیل بود.

همچنین فهمی به دست می‌آوریم که مفادش می‌گوید «تفسیر» به معنای توضیح معانی «تنزیل» است؛ درحالی‌که «تأویل» بیان حقایق «تنزیل» است. بنابراین رابطه میان تفسیر و تأویل، رابطه عام و خاص است؛ و شاید مفید باشد آنچه را محقق «علاء سالم» درباره «تأویل» با استناد به روایات آل محمد ﷺ بیان کرده است نقل کنیم:

«تأویل یا یک کلمه واضح و مختصر یعنی برگرفته‌شده از "الأولی"؛ یعنی وقتی بیش از یک معنا وجود داشته باشد، و آنها معنای "الأولی" (بہتر و شایسته‌تر) را انتخاب می‌کنند و این را "تأویل" می‌نامند.

اما تفسیر: بیان معنای صحیح کلام است، و هر بیان معنایی شامل تأویل نمی‌شود. تفسیر، عمومی‌تر از تأویل است، و تأویل بخشی از تفسیر است.

علمای مسلمین در بیان این دو واژه نظرات بسیار و اختلافات گسترده‌ای دارند که در کتاب‌هایشان آمده است، و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست، زیرا خارج از هدف این کتاب است؛ فقط یک مثال درباره آن می‌آوریم:

سید خوبی گفته است: "... مراد از تأویل قرآن آن چیزی است که کلام به آن بازمی‌گردد و عاقبت آن است، چه آن چیزی ظاهری باشد که دانای به زبان عربی آن را بفهمد، و چه چیزی مخفی باشد و جز راسخان در علم آن را نداند" (البیان فی تفسیر القرآن: ص ۲۲۴).

سید طباطبایی گفته است: "تأویل از الأؤل به معنای رجوع و بازگشت گرفته شده است؛ و منظور از تأویل چیزی است که آیه به آن بازمی‌گردد. تنزیل در مقابل تأویل قرار دارد، و عبارت است از معنای واضح برای آیه‌ای که نیازی به ارجاع آن به چیز دیگری نیست" (قرآن در اسلام: ص ۳۹).

با توجه به اهمیت تأویل کتاب و پیامدهای که به دنبال دارد از یک سو، و از سوی

دیگر تعلق داشتن «تأویل» به افرادی که خداوند سبحان علم کتابش را به آنها به ارث داده و به آنها اختصاص داده است (که همان خلفا و حجت‌های او بر خلقش هستند)، و از جهت سوم با توجه به دور بودن عقل و درک انسان‌ها از فهم حقایقی که در کتاب نهفته است، از سخن گفتن درباره کتاب خدا بدون علم، و نزدیک شدن به تفسیر آن، و پرداختن به تأویل آن و کشف اسرار آن به شدت نهی شده است.^۱

* * *

مبحثی دربارهٔ دو جهت معرفت

ابتدا باید اشاره‌ای داشته باشم به اینکه بررسی آنچه یمانی آل محمد، سید احمدالحسن علیه السلام دربارهٔ بیان متشابهات قرآن و سنت ارائه داده است کشف بسیار مهمی برای حقیقت معرفت و راهها و ابزارها و روش آن است که مردم باید برای رسیدن به «هدف خلقت» آن را دنبال کنند؛ همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: «**من گنجی پنهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم؛ پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.**»^۱

از این حدیث شریف دو بخش اصلی معرفت برای ما روشن می‌شود: اول، معرفت اصلی، یعنی معرفت بیرونی که ناظر بر هدف نهایی از خلقت است؛ و دوم، معرفت ذات بشری، به‌عنوان مصداقی از آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: «**هرکس خود را شناخت خدای خود را شناخته است.**»^۲

شاید در این کلام خداوند متعال: «**سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**»^۳ (به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها و در دل‌هایشان به ایشان خواهیم نمایاند، تا برایشان روشن شود او حق است. آیا کافی نیست پروردگارت بر هرچیزی شاهد است؟) اشارهٔ واضحی باشد به اینکه «بیان» وقتی حاصل می‌شود که بندگان، آیات الهی را ببینند یعنی نشانه‌ها و دلایل او را. در آفاق - که همان واقعیت بیرونی است - و در نفس‌هایشان یعنی رؤیتی که شناخت آن نفس را نتیجه می‌دهد؛ و دربارهٔ فطرت انسان ثابت شده است «فاعل» غنی و «قابل» (پذیرنده)

۱. رسائل کرکی، محقق کرکی: ج ۳ ص ۱۶۲.

۲. شرح مائة کلمة أميرالمؤمنين، ابن هیثم بحرانی: ص ۵۷.

۳. فصلت: ۵۳.

فقیر است، و «قابل» مکلف است برای نزدیک شدن به «فاعل» تلاش کند.

این تلاش برای دریافت فیض الهی نیست، زیرا دریافت فیض ابتدائاً حاصل شده است؛ بلکه این سعی و تلاشی از سوی فرد تشنه برای نزدیک شدن به منبع فیض است تا صفا و خلوصش تضمین شود و از کف‌های ناخالصی که ممکن است روی آن قرار بگیرند و با وجودشان محکم کردن متشابه ناممکن شود خالی گردد. حق متعال می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ (همو که) از آسمان آبی نازل کرد که در هر رودی به قدر وسعتش سیلاب جاری شد، و بر روی سیل کفی برآمد چنان‌که فلزاتی را که برای تجمل و زینت یا به قصد متاع و کالایی در آتش ذوب کنند همانند آن کفی برآورد. خداوند این‌چنین برای حق و باطل مَثَل می‌زند. اما کف به کناری می‌رود و به‌زودی نابود می‌شود، و اما آنچه به مردم خیر و منفعت می‌رساند در زمین باقی می‌ماند. خداوند این‌چنین مَثَل‌ها را بیان می‌کند).

بنابراین جلد اول از متشابهات ارائه شد تا راه دستیابی به معرفت غیب را - که یک واقعیت خارجی است - برای مردم بیان کند، و بر اساس آن معرفت، امکان شناخت ذات بشری فراهم می‌شود. بدون تحقق این معرفت، تحقق شناخت نفس ناممکن خواهد شد؛ به این معنا که اگر مخلوق، معبودش و پروردگارش را نشناسد جایگاه حقیقی خود را - که همان بندگی است - نمی‌شناسد و دچار توهم می‌شود که خودش آغاز و پایان بوده است، و طبق روش «من، و بعد از من طوفان است» عمل می‌کند. پس او تصور خواهد کرد خودش پروردگار و سرور است؛ و به همین دلیل ناگزیر باید به استبداد و خودکامگی بپردازد تا بندگانی حقیر به دست بیاورد که این احساس را که او پروردگار و سرور است در او پدید

آورند، و به این ترتیب سفر ظلم و جور آغاز می‌شود، و به دنبال آن هر راهی برای شناخت نفس بسته می‌شود؛ پس معرفت نفس تحقق نمی‌یابد و در نهایت به جهل از معرفت پروردگار سبحان و غفلت عمیق از او منجر می‌شود.

بنابراین ما باید توجه داشته باشیم آن معرفت اصلی که خداوند می‌خواهد، معرفت متعلق به گنه و حقیقت او سبحان است؛ یعنی شناخت آن گنج مخفی؛ به این معنا که هیچ موجودی جز او نباشد؛ و این نخستین مرتبهٔ نزولی است، که همان معرفت احدیت و یگانگی خداوند سبحان است، و بر پایهٔ تنزیه او سبحان از هر صفتی استوار است. مرتبهٔ دوم، معرفت غیب به ذات و اسم‌هایش یعنی به صمدیت او سبحان است؛ زیرا اینها جهات عطای او هستند، و این معرفت، نشان‌دهندهٔ غنای او به ذاتش است، و این معرفت فقط از طریق شناخت بنده از نقصی که دارد حاصل می‌شود، و معرفتی است مستند بر تنزیه او از هر نقصی و نشان‌دهندهٔ فقر و نیاز مطلق مخلوق به او سبحان است.

به این ترتیب اسما و صفات او به‌عنوان جهتی برای جذب در راستای رفع نقص و کاستی‌های موجود در درون مخلوق است؛ پس بنده شروع به کار در راستای جهات کمال می‌کند تا نقص را جبران کند و نیاز را برآورده سازد؛ زیرا بنده وقتی احساس نقص می‌کند از طریق کامل کردن عقلش با توجه و سعی در راستای عقل کامل در جهت جبران این نقص تلاش می‌کند. پس این بنده - که عقل خود را از طریق دستیابی معرفت به خداوند سبحان کامل کرده است - بنده‌ای مجذوب و کشیده‌شده به سمت کمال می‌شود؛ و این مرحلهٔ دوم در طلب معرفت است. پس از اینکه به شهر کمال می‌رسد - که مرحلهٔ سوم است - راز معرفت و هدف نهایی از آن برایش آشکار می‌شود. او این شوطها (مراحل) سه‌گانه را طی کرده است تا بندگی کامل خودش برای حق را بشناسد؛ همان حقی که با شناختنش، معنای عجز و ناتوانی‌اش از شناخت او، و عدم احاطه به او برایش روشن می‌شود، و خواهد دانست و یقین حاصل خواهد کرد او محیط است [و بر همه‌چیز احاطه دارد]. پس با عجز از معرفت او سکان قیادت و راهبری خود را به او تسلیم می‌کند و درک

می کند او هیچ وجودی ندارد مگر با او سبحان؛ پس بزرگی حقارتِ نفس خود را و ذلت آن را در برابر عظمت جلال و عزتی که پروردگارش برایش آشکار کرده است خواهد دانست.

اینها مراحل است که سید و سرور ما ابراهیم (علیه السلام) روشن کرد آن هنگام که معرفت ملکوتی به اصل برایش حاصل شد و آن را کامل کرد؛ و آن را برای قومش با این کلمات - که خداوند بر زبان او جاری کرد- آشکار نمود: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ * وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾ (گفت: آیا در آنچه می پرستیده اید تأمل کرده اید * شما و پدران پیشین شما * قطعاً همه آنها دشمن من اند به جز پروردگار جهانیان * همان که مرا آفریده، و راهنمایی ام می کند * و او همان کسی است که به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند * و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد * و او همان کسی است که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند * و همان کسی است که امید دارم روز دین، گناهم را بر من ببخشد. * پروردگارا، به من دانشی عطا کن، و مرا به صالحان ملحق فرما؛ * و برای من در [میان] آیندگان زبان گویای صدقی قرار بده * و مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار بده).

همچنین این نکته ای است که حق سبحان در سوره اخلاص بیان می فرماید، آنجا که می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^۲ (بگو اوست خدای یگانه * خدا صمد [بی نیاز مطلق] است).

بنابراین شناخت خداوند سبحان به «احدیت» همان شناخت غیب به «الوهیت» است؛

۱. شعراء: ۷۵ تا ۸۵.

۲. اخلاص: ۱ و ۲.

یعنی واقعیت خارجی نورانی؛ نوری که در آن تاریکی نیست، طبق تعبیری که امام صادق علیه السلام فرموده است: «به راستی خدا علمی است که جهلی در آن نیست؛ حیاتی است که مرگی در آن نیست؛ نوری است که تاریکی در آن نیست.»^۱ همان کسی که به او رو می‌کنند؛ و شناخت خدا به وسیلهٔ صمدیت، همان شناخت غیب به وسیلهٔ ربوبیت است؛ یعنی به وسیلهٔ اسمای الهی که دلالت‌کننده به غنای او هستند؛ و اینها همچنین جهات عطا و راههای تربیت او برای مخلوقات هستند. بنابراین توجه به خداوند سبحان با اسم «خالق» با توجه به این ویژگی است که او جهت هدایت است، و با این اسم، مخلوق نقص خود و نیاز به کمال را کشف می‌کند؛ پس ناگزیر باید به سوی خالق خود توجه کند تا نقصش (گمراهی‌اش) را با هدایت برطرف کند.

سبحان الله که این موضوع کاملاً واضح است و مردم هر روز در زندگی مادی خود با آن تعامل دارند؛ زیرا اگر هر نیازی برایشان پیش بیاید دربارهٔ سازنده‌اش سؤال می‌کنند؛ زیرا شناخت سازندهٔ آن به آنها اطمینان می‌دهد آن را بخرند و استفاده کنند. نفس انسانی نیز به همین صورت تا وقتی که جهت هدایت خود را که اطمینان لازم را برایش فراهم کند نشناسد آرامش نخواهد داشت، و طبق توصیف قرآنی به «انشراح صدر» نخواهد رسید [سینه‌اش گشوده نخواهد شد].

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این‌گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد).

۱. توحید، شیخ صدوق: ص ۱۳۷.

۲. انعام: ۱۲۵.

بنابراین «احساس اطمینان» نشانه هدایت است و عاملی است که باعث می‌شود بنده خود را به خاطر رضایت پروردگارش بفروشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱ (و از میان مردم کسی هست که خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد؛ و خدا نسبت به بندگانش مهربان است)؛ و احساس حَرَج و تنگی یعنی عدم اطمینان، و علامتی برای گمراهی است. وضعیت نفس و توجه آن به اسم‌های نیکوی خدا به‌عنوان جهات رو کردن^۲ و رفع نقص در نفس و طلب کمال این‌گونه است؛ و به این دلیل است که «هرکس نقص‌های خود را بشناسد، آن غنی مطلق و جهت کمال را خواهد شناخت؛ پس برای رفع آن نقص‌ها به‌سوی او توجه خواهد کرد؛ پس ناگزیر باید به‌سوی صمد یعنی مقصود، آن غنی به ذات خود توجه کند تا نقص‌هایش را کامل کند، و با کامل کردن نقص‌هایش عبودیت حقیقی‌اش آشکار خواهد شد، و خواهد فهمید پروردگاری غنی و صمد دارد.»

شناخت خداوند سبحان از طریق «احدیت: یگانگی» همان شناختی است که طاهرین (علیه السلام) با این فرمایش به آن اشاره کرده‌اند: «خدا را با خدا بشناسید.» این نخستین سؤال بود که یمانی (علیه السلام) بیان خود را از اسرار علم امام مهدی (علیه السلام) در متشابهات با آن گشود؛ و توضیح داد اساس معرفت این است که خداوند سبحان، آن غیب مطلق، شناخته نمی‌شود مگر از طریق تصویر ظاهرش در خلق، و او همان امام حجت است که با مخلوقات در این ویژگی که بشر هستند مشترک است، ولی با انسانیتش از آنها تفاوت دارد. پس او با توجه به وجود مادی‌اش، یک بشر است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾^۳ (و آن هنگام که پروردگار تو

۱. بقره: ۲۰۷.

۲. جهات الأله.

۳. حجر: ۲۸.

به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو می‌آفرینم).

به همین دلیل «امتحان» بزرگ بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا الذِّينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ﴾^۱ (پس سران قومش که کافر بودند گفتند ما تو را جز بشری همچون خود نمی‌بینیم، و کسی جز فرومایگانمان را نمی‌بینیم که سننجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشد، و نمی‌بینیم شما بر ما امتیازی داشته باشید؛ بلکه شما را دروغ‌گو می‌پنداریم).

اما [امام حجت] به‌عنوان یک انسان، با خداوند سبحان و آیاتش انس می‌گیرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾^۲ (هنگامی که آتشی دید؛ پس به خانواده‌اش گفت درنگ کنید، زیرا من آتشی دیدم؛ امید که پاره‌ای از آن برای شما بیاورم، یا در پرتو آتش هدایتی یابم).

و به‌طور کلی مخلوق نامیده شد؛ یعنی مخلوقی از جنس انسان؛ زیرا حتماً نیازمند جهتی بود که به آن انس گیرد؛ پس طاققت نداشت تنها بماند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^۳ (خدا می‌خواهد بارتان را سبک گرداند؛ و انسان ناتوان آفریده شده است). [انسان] از آنجا که وجود دوگانه دارد پس [ترکیبی از] نور و ظلمت است؛ حال یا با نور انس می‌گیرد و ارتقا می‌یابد و عروج می‌کند، یا با ظلمت و تاریکی انس می‌گیرد که در این صورت به قهقرا می‌رود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا

۱. هود: ۲۷.

۲. طه: ۱۰.

۳. نساء: ۲۸.

سَوَاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا^۱ (سوگند به نفس و آن کس که آن را استوار کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد * که هرکس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد * و هرکه آلوده اش ساخت قطعاً ناکام ماند).

به این ترتیب مخلوقی که در عوالم بالایی است یک انسان است؛ زیرا با نور الهی انس گرفته و عاشقانه آن را دوست دارد، پس انسانی مخلوق در نیکوترین اعتدال (احسن تقویم) شد و مخلوقی که در پایین ترین مرتبه هست نیز یک انسان است؛ زیرا با ماده و ظلمت انس گرفته و عاشقانه آن را دوست دارد. حق تعالی می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۲ (به راستی ما انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم * سپس او را به پست ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم).

اینکه حجت خدا یک «انسان» است با توجه به «جنس» نیست؛ بلکه با توجه به «نوع» و جهت انس و الفت وی است. کسانی که جهت انس گرفتارشان نور است، اینان همان «نوعی» محسوب می شوند که توصیف «انسانیت» بر آنها صدق می کند، و مصداق واقعی «انسان» آنها هستند؛ زیرا عشقی حقیقی و انس حقیقی به هیچ چیزی جز نور و منبع نور - که همان غیب مطلق سبحان است - ندارند. به همین دلیل موسی (علیه السلام) فرمود: «إِنِّي أَنَسْتُ نَارًا: به درستی من آتشی دیدم»؛ زیرا آتش در تاریکی، هدایتگر است، و باطن آتش نور است، و حقیقت آن نیز نور است.

اما توصیف آن به «آتش» به این دلیل است که ظاهر «نور» است، و اگر آتش نبود نور - که تاریکی را آشکار می کند - شناخته نمی شد؛ اما تفاوت آتش و نور در این نکته است که «آتش» ماده «نور» است؛ بنابراین کسی که به دنبال نور است وارد آتش می شود و در آن

۱. شمس: ۷ تا ۱۰.

۲. تین: ۴ و ۵.

فانی و تبدیل به نور می‌شود و از او نه اسمی باقی می‌ماند و نه رسمی؛ اما کسی که از آتش ترس دارد و به آن نزدیک نمی‌شود و به مادهٔ آن نگاه می‌کند و خود را از آن محفوظ می‌دارد آتش او را در بر می‌گیرد و او را می‌سوزاند و خبائثتش را آشکار می‌کند، و هرچه بیشتر شعله‌ور شود تاریکی او و تراکم مادهٔ وی - که نوری را که از آن خلق شده کشته است - بیشتر آشکار می‌شود؛ بنابراین او آن را دوست ندارد و حتی از آن بیزار است.

کسی که متراکم است و ماده را خواستهٔ خود قرار داده است از آتش می‌ترسد؛ زیرا او را می‌سوزاند و نابود می‌کند؛ اما کسی که ماده‌اش سبک و نورش سنگین است وارد آتش می‌شود تا معدن نورانی اصلی‌اش آشکار شود. آتش برای او همانند عود بخور است که رایحهٔ خوشی از آن به مشام می‌رسد، و به همین دلیل او آتش را دوست دارد؛ زیرا حقیقتش را نشان می‌دهد و او را از زندان ماده نجات می‌دهد.

از اینجا می‌توان فرمایش حق تعالی را درک کرد: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾^۱ (هیچ کس از شما نیست جز اینکه وارد آن می‌شود. این حکمی حتمی از پروردگار توست). کسی که شیفتهٔ ظاهر و مادهٔ آن شده، از مادهٔ آن بوده است. به همین دلیل حق سبحان به مؤمنان امر می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۲ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌تان را از آتشی که هیزمش انسان‌ها و سنگ‌هاست حفظ کنید. بر آن [آتش] فرشتگانی خشن و سخت‌گیر [گمارده شده‌اند که از آنچه خدا به آنان دستور داده است سرپیچی نمی‌کنند، و آنچه را مأمورند انجام می‌دهند).

بنابراین کسی که از همان ابتدا برای اجرای فرمان خداوند سبحان خود را به آتش

۱. مریم: ۷۱.

۲. تحریم: ۶.

می‌اندازد، [آتش] در نهایت از آن حذر می‌کند و او را بازمی‌گرداند و ورودش [به آتش] همچون ابراهیم (علیه السلام) - که عارف به پروردگار سبحانش بود- خواهد بود؛ اما کسی که به دستور خداوند سبحان عمل نمی‌کند در نهایت وارد آتش خواهد شد و در آن ماندگار می‌شود.

کسی که در احکام متشابهات - که امام احمد الحسن (علیه السلام) نوشته است- دقت کند معنای تأویل برایش روشن خواهد شد. امام (علیه السلام) می‌فرماید: «عمل کنید و عمل کنید و عمل کنید تا وقتی که نفستان قطع شود؛ زیرا نجات شما در عمل است.» امام (علیه السلام) در اینجا دانش را از عرصه نظریه‌پردازی و افزایش اطلاعات، به معنای واقعی‌اش به‌عنوان توانایی انتقال یافته، از بالقوه به فعل منتقل کرده است؛ و این توانایی که به فعل تبدیل شده است دو جهت دارد: اولی، به سمت ارتقا در عوالم نور، و دیگری به سمت سقوط در عوالم تاریکی. امام (علیه السلام) سه بار می‌فرماید «عمل کنید» و این به نظر می‌رسد اشاره به این معنا باشد که عمل از مراتب سه‌گانه‌ای در جهت ارتقا برخوردار است: نخستین مرتبه عملی با شناخت حجت خدا در خلق آغاز می‌شود؛ مرتبه دوم با عمل به دستورات او و پرهیز از آنچه نهی کرده است؛ و مرتبه سوم با درک عمل‌کننده از معنای عجز از شناخت حجت خدا به‌عنوان وجه خداوند سبحان که با او با خلقتش مواجه شده است.

پس «تأویل» عبارت است از بیان حقایق «تنزیل» از طریق عمل. پس عمل همان میزان آشکارسازی از حقیقت دانش و درک حقایق تنزیل است. امامان دوازده‌گانه - رسولان علم (تنزیل) - تلاش بسیاری در بیان و ترجمه کلمات کتاب از محمد (صلی الله علیه و آله) نمودند، و برای تربیت حاملانی از مردم برای علم خود بسیار تلاش و کوشش کردند؛ اما متأسفانه این عده از مردم که همراه هر کدام از رسولان علم از امامان اهل بیت (علیهم السلام) بودند از انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کردند.

تا اینکه امروز امر به قائم آل محمد (علیهم السلام) رسید که موظف است امتی عامل و نه اینکه حاملی برای علم باشند- تربیت و آماده کند؛ پس با ظهور او (علیه السلام) اعلان مرحله جدیدی از

رسالت آغاز می‌شود و مرحله‌ای قبلی به پایان می‌رسد. با ظهور او رسالت علمی (تنزیلی) خاتمه می‌یابد و رسالت عملی (تأویلی) آغاز می‌شود؛ یعنی مهدیون علیهم‌السلام رسولان حکم هستند و «حکم» عمل و پیاده‌سازی همهٔ واژگان علمی است که رسولان علم، آنها را منتشر کرده‌اند.

به این ترتیب وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسئولیت‌ها را به‌طور دقیق مشخص کرده و گواهی خداوند سبحان به راستی و درستی، آن را تصدیق می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱ (...امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به‌عنوان دین برای شما برگزیدم. پس هرکس در گرسنگی افتد بدون اینکه به گناه متمایل شود و ناچار شود [از آنچه منع شده بخورد]؛ یقیناً خداوند آمرزندهٔ مهربان است).

کمال دین با فروفرستادن «رسالت خاتم» حاصل شده، و «کامل شدن نعمت» با بیان منهج الهی -که براساس حکم الهی که بر واقعیت دنیوی حکمرانی می‌کند- به انجام رسیده است؛ همان حکم الهی که هیچ راهی برای رد آن یا سرپیچی از آن وجود ندارد؛ و این با تعیین رسولان تنزیل که دوازده امام علیهم‌السلام هستند صورت پذیرفت؛ و «اسلام را به‌عنوان دین برای شما برگزیدم» با تعیین رسولان تأویل انجام شد و اینان دوازده مهدی علیهم‌السلام، خلفای خدا در دولت عدالت الهی هستند.

رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاتم پیامبران است، زیرا تنزیل با او به پایان رسید؛ یعنی هیچ رسالتی از آسمان غیر از رسالت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وجود نخواهد داشت؛ و با این رسالت خاتم، عهد و دورهٔ جدیدی آغاز شد که رویکرد این رسالت خاتم را که شامل سه بُعد است آشکار

می‌کند؛ و این ابعاد عبارت‌اند از:

۱. بعد تنزیلی که خاتم پیامبران و سرور فرستادگان محمد (ص) آن را به پایان رساند.
۲. بعد علمی (تنزیلی): مسئولیت این بُعد به دوازده امامی (علیهم السلام) سپرده شده است که رسول خدا (ص) نام آنان را در وصیت خود هنگام فرارسیدن وفاتش بیان کرده است؛ همان وصیتی که عموم مردم از شنیدن آن و شهادت به آن خودداری کردند. پس رسول خدا (ص) آن را از کسانی که نخواستند به آن گوش بسپارند و وقتی چیزی خواست تا آن را بنویسد سر و صدا به راه انداختند محبوب کرد همان‌طور که در ماجرای مصیبت روز پنجشنبه که ابن عباس روایت کرده و صحاح سته اهل سنت روایت کرده‌اند بیان شده است. اما رسول خدا (ص) افراد خاصی از مسلمانان را که از شهادت به آن خودداری نکردند برای آن گواه گرفت؛ پس آنها را در شب وفاتش بر آن گواه گرفت درحالی که آنها چند نفر اندک بودند.

در صحیح بخاری آمده است: در باب «جوائز الوفد» از «کتاب الجهاد و السیر»: قبیصه به ما گفت: ابن عیینه، از سلیمان احول، از سعید بن جبیر، از ابن عباس (رضی الله عنهما) نقل کرد: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! سپس گریه کرد به طوری که اشک‌هایش سنگ‌ریزه‌ها را خیس کرد و گفت: روز پنجشنبه درد بر رسول خدا (ص) شدت گرفت. فرمود: «برایم کتابی بیاورید تا برایتان نوشتاری بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید.» آنها به نزاع برخاستند درحالی که نزاع در حضور پیامبر شایسته نیست. گفتند رسول خدا (ص) هذیان می‌گوید. فرمود: «مرا رها کنید. این حالتی که در آن هستم بهتر از آنچه است که مرا توصیف می‌کنید.» و هنگام مرگش به سه چیز وصیتشان کرد: اینکه مشرکان را از جزیره العرب بیرون کنید؛ از هیئت‌ها پذیرایی کنید آن‌گونه که من

می‌کردم...؛ و سومی را فراموش کردم.»^۱

۳. بُعد حکومتی (تأویلی): مسئولیت این بُعد به دوازده مهدی سپرده شده که رسول خدا ﷺ آنان را در وصیت مقدس خود ذکر کرده است. چه بسا امام احمدالحسن ﷺ به سؤالی پاسخ داده است که مردم بارها پرسیده و آسمان و زمین را به هم بافته‌اند تا به آن پاسخ دهند؛ و این پرسش مربوط به روایات واردشده از آل محمد ﷺ است که می‌فرمایند قائم ﷺ دینی جدید می‌آورد که برای عرب‌ها سخت خواهد بود.

این دین جدیدی که رسولان علم دوازده‌گانه به آن بشارت داده‌اند، امروز برای مردم آشکار و واضح شده است، و این دین همان اعتقاد به امامت دوازده مهدی پس از پدرشان حجت بن حسن ﷺ است. این امر جدیدی است که هیچ‌کس از آن اطلاع نداشت تا وقتی که یمانی آل محمد ﷺ آن را امروز برای همه آشکار کرد. بشارت دادن به آن و دعوت به سوی آن را آغاز نمود.

این «دین جدید» همان دین عمل برای برپایی حاکمیت خداوند است؛ همان‌طور که تکلیف محمد ﷺ رساندن آنچه بود که خداوند سبحان بیان کرده، و عبارت بود از تبلیغ رسالت (یعنی نوشتار بازدارنده از گمراهی)؛ و رسول خدا ﷺ این وظیفه را کامل کرد؛ پس کمال دین با آن به انجام رسید؛ زیرا آنچه را مردم را از گمراهی محافظت می‌کند - اگر به آن تمسک جویند - برای مردم بیان کرد؛ و این شامل عام (کتاب و عترت) و خاص بود که شامل بیانی برای عترتی بود که مردم به تمسک جستن به آنان امر شده بودند؛ و اینان (عترت) کسانی هستند که اسامی‌شان در وصیت مقدس آن حضرت ﷺ ذکر شده است؛ و با آن رسول خدا ﷺ تکلیف خود را در این عالم به پایان رساند و رحلت کرد.

پس از ایشان ﷺ مرحلهٔ جدیدی از دین آغاز شد که همان مرحلهٔ کامل شدن نعمت

۵۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) به راستی تأویلش رسید

بود، و این با وجود دوازده امام (علیهم السلام) انجام شد که وظیفه‌شان تعلیم رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مردم و حفظ آن رسالت بود. این نکته‌ای است که حق سبحان آن را در آیاتی بیان فرموده است، از جمله: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۱ (بلکه آن [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند، و آیات ما را کسی انکار نمی‌کند مگر ستمگران).

حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲ (بی‌تردید ما ذکر [قرآن] را نازل کردیم؛ و قطعاً ما از آن محافظت می‌کنیم).

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۳ (و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم نفرستادیم؛ پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید).

این آیه کریم نشان می‌دهد به «اهل ذکر» وحی می‌شود؛ زیرا کسی جزو «اهل ذکر» نخواهد شد مگر اینکه جزو کسانی باشد که به آنان وحی می‌شود؛ و این قیدی برای کسی است که ادعا کند از اهل ذکر است درحالی که جزو آنان نباشد. از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «ای جماعت شیعیان، با سوره «انا انزلناه» احتجاج کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند این سوره حجت خداوند تبارک و تعالی بر مخلوقات خود بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. این سوره، سید و سرور دین شماست. این سوره نهایت علم ماست، ای جماعت شیعیان.»^۴

چرا؟! چون سوره قدر به مردم نشان می‌دهد مادام که ماهی به نام رمضان در هر

۱. عنکبوت: ۴۹.

۲. حجر: ۹.

۳. نحل: ۴۳.

۴. کافی: ج ۱ ص ۲۴۹ ح ۶.

سال وجود دارد و در آن ماه شبی هست که شب قدر نامیده می‌شود وحی قطع نمی‌شود؛ و در شب قدر فرشتگان به فرماندهی «روح» (ملک اعظم) نازل می‌شوند. حال فرشتگان در آن شب بر چه کسی نازل می‌شوند؟! و چرا نازل می‌شوند؟! آیا جز برای اینکه وحی الهی را نازل کنند؟!

در اینجا روایتی را ذکر می‌کنیم که دربارهٔ این موضوع صحبت می‌کند، و ذکر کامل این روایت به‌جای اینکه فقط محل شاهد را بیاوریم. منافع بسیاری دارد که خواننده با خواندنش متوجه خواهد شد. از محمد بن ابوعبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همگی از حسن بن عباس حریش، از ابوجعفر ثانی علیه السلام روایت کرده است: ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «درحالی که پدرم علیه السلام در حال طواف کعبه بود ناگاه مردی معجز^۱ به سر که نزدیک او شده بود هفت شوط طواف او را قطع کرد و او را به خانه‌ای در نزدیکی صفا برد. سپس به دنبال من فرستاد و ما سه نفر شدیم. او گفت: خوش آمدی ای پسر رسول خدا. سپس دستش را روی سر من گذاشت و گفت: خدا تو را برکت دهد، ای امین خدا پس از پدرانت. ای اباجعفر. اگر می‌خواهی تو به من خبر بده و اگر می‌خواهی من به تو خبر بدهم، اگر می‌خواهی تو از من بپرس و اگر می‌خواهی من از تو بپرسم، اگر می‌خواهی تو به من راست بگو و اگر می‌خواهی من به تو راست بگویم. فرمود: همهٔ اینها را می‌خواهم. او گفت: مبادا زبانت هنگام سؤال از من به چیزی نطق کند که در قلبت چیز دیگری پنهان باشد. امام فرمود: این کار را فقط کسی انجام می‌دهد که در قلبش دو علم داشته باشد که یکی با دیگری مخالف باشد، و خداوند عزوجل ابا دارد از اینکه علمی داشته باشد که درونش اختلاف باشد. او گفت: این سؤال من بود که شما قسمتی از آن را توضیح دادی. به من خبر بده این علمی را که در آن اختلافی نیست چه کسی می‌داند؟ فرمود: علم کلی نزد خداوند جلّ ذکره است، اما آنچه بندگان ناگزیر به

۱. دستاری که حنک نداشته باشد و به سر می‌بندند. (مترجم)

آن نیاز دارند نزد اوصیاست. سپس آن مرد معجزش (دستارش) را باز کرد و راست نشست و چهره‌اش شادمان شد و گفت: این همان چیزی است که می‌خواستیم و به خاطرش آدم. تو ادعا کردی علمی که در آن اختلافی نیست نزد اوصیاست؛ آنها چگونه آن را می‌دانند؟ امام فرمود: همان‌طور که رسول خدا ﷺ می‌دانست؛ با این تفاوت که آنها آنچه را رسول خدا ﷺ می‌دید نمی‌بینند؛ زیرا او نبی بود و آنها محدث [الهام‌گیرنده] هستند و او ﷺ به سوی خداوند عزوجل می‌رفت و وحی را می‌شنید، و آنها نمی‌شنوند. او گفت: راست گفתי ای پسر رسول خدا؛ من سؤال سختی از تو خواهم پرسید. به من بگو این علم چرا همان‌طور که با رسول خدا ﷺ ظاهر می‌شد ظاهر نمی‌شود؟ امام فرمود: پدرم (علیه السلام) خندید و فرمود: خداوند عزوجل نخواست علمش را جز برای کسی که ایمانش آزموده شده است آشکار کند. همان‌طور که برای رسول خدا ﷺ مقرر کرده بود بر آزار و اذیت قومش صبر کند و با آنها مبارزه نکند مگر به امر او. چه بسیار چیزهایی که او [در دلش] پنهان کرده بود، تا اینکه به او گفته شد: «آنچه را مأمور شده‌ای آشکار کن، و از مشرکان روی بگردان.» و به خدا سوگند اگر زودتر از آن زمان آشکار کرده بود [باز هم] در امان بود؛ اما او فقط به اطاعت نظر داشت و از اختلاف می‌ترسید؛ بنابراین خودداری کرد. دوست داشتم چشم‌هایت با مهدی این امت بود، و فرشتگان را که با شمشیرهای آل داوود بین آسمان و زمین ارواح کافران مرده را عذاب می‌دهند، و ارواح مشابهانشان از زندگان را به آنها ملحق می‌کنند ببینی. سپس شمشیری بیرون آورد و گفت: این یکی از آنهاست. پدرم فرمود: بله، سوگند به همان خدایی که محمد را برای بشریت برگزید. سپس آن مرد معجزش را باز کرد و گفت: من ایلیا هستم؛ من درباره امر تو پرسشی نداشتم و از آن کاملاً اطلاع داشتم، اما خواستم این مکالمه قوتی برای یارانت باشد، و از آیه‌ای به تو خبر خواهم داد که تو آن را می‌دانی و اگر آنها با آن مجادله کنند پیروز می‌شوند. پدرم فرمود: اگر می‌خواهی به تو بدهم. او گفت: بله. امام فرمود: شیعیان ما اگر به مخالفان ما بگویند: به درستی که خداوند به رسولش می‌فرماید: ما آن را در شب قدر نازل کردیم ... تا آخر آن آیه. آیا رسول خدا ﷺ در آن شب چیزی از علمی می‌دانست که در شب‌های دیگر

نمی‌دانست، یا جبرئیل علیه السلام آن را می‌آورد؟ آنها خواهند گفت نه. پس به آنها بگویید: آیا هرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست باید ظاهر می‌شد؟ می‌گویند نه. پس به آنها بگویید: آیا در آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله از علم خداوندی که یادش عزتمند است ظاهر کرد اختلافی وجود داشت؟ اگر بگویند نه، پس بگویید: اگر کسی که به حکم خدا حکم می‌کند در حکمش اختلاف باشد آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کرده است؟ می‌گویند بله؛ و اگر بگویند نه، ابتدای حرف خودشان را نقض کرده‌اند. پس به آنها بگویید: "هیچ‌کس تأویل آن را نمی‌داند جز خدا و راسخان در علم". اگر بگویند راسخان در علم چه کسانی هستند، بگویید: کسی که در علمش اختلاف نیست. اگر بگویند او کیست، بگویید: رسول خدا صلی الله علیه و آله صاحب آن بود. حال آیا ابلاغ کرد یا نه؟ اگر بگویند بله، بگویید: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و جانشین بعد از او علمی را که اختلافی در آن نیست می‌داند؟ اگر بگویند نه، بگویید: به‌راستی خلیفهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله تأیید شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌عنوان خلیفه فقط کسی را برگزید که به حکم او حکم می‌کند، وگرنه چه کسی می‌تواند به‌جز نبوت. همانند او باشد. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را در علم خود جانشین نکرده باشد در این صورت کسانی که در اصلاب مردان هستند و بعد از او خواهند آمد ضایع شده‌اند. اگر به تو بگویند علم رسول خدا صلی الله علیه و آله از قرآن بود، بگویید: "حم. سوگند به کتاب روشنگر، ما آن را در شبی مبارک نازل کردیم، [به‌راستی ما همواره هشداردهنده بوده‌ایم] ... تا آنجا که می‌فرماید. به‌راستی ما همواره [فرستادگانی] می‌فرستیم." اگر بگویند خداوند عزوجل جز به نبی نمی‌فرستد، بگویید: پس این امر حکیم که هرچیزی در آن استوار می‌شود از ملائکه و روح است که از آسمانی به آسمان دیگر، یا از آسمان به زمین نازل می‌شود چه می‌شود؟ اگر بگویند از آسمان به آسمان، هیچ‌کس در آسمان نیست که از اطاعت به معصیت برگردد. اگر بگویند از آسمان به زمین و اهل زمین به آن نیازمندترند. بگویید: آیا آنها نیازمند رهبری هستند که به او مراجعه کنند؟ اگر بگویند خلیفه همان حکم آنهاست، بگویید: "خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند؛ آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد تا آنجا که جاودان خواهند بود." به جانم سوگند، هیچ‌کس در زمین و آسمان نیست که ولی خدا باشد

جز اینکه تأیید و یاری شده است، و کسی که تأیید شده باشد اشتباه نمی‌کند، و هیچ‌کس در زمین دشمن خدا نیست جز اینکه خوار شده است، و کسی که خوار شده باشد به صواب و درستی نمی‌رسد. همان‌طور که امر باید از آسمان نازل شود تا اهل زمین با آن حکم کنند، همچنین باید یک والی (سرپرست) هم وجود داشته باشد. اگر بگویند ما این را نمی‌شناسیم، [به آنها] بگویید: هر چه می‌خواهید بگویید؛ خداوند عزوجل نخواست است بعد از محمد ﷺ بندگان را بدون حجت بگذارد.» امام صادق (علیه السلام) فرمود: «سپس او توقف کرد. گفت: ای پسر رسول خدا، اینجا موضوعی مبهم وجود دارد. اگر بگویند حجت خدا قرآن است، در این صورت چه می‌فرمایید؟ فرمود: در این صورت به آنها می‌گویم: قرآن، ناطقی نیست که امر کند و نهی کند، ولی قرآن اهلی دارد که امر و نهی می‌کنند؛ و می‌گویم: فرض کنیم مصیبتی برای برخی از اهالی زمین پیش آمده باشد که نه در سنت است و نه در حکمی که اختلافی در آن نیست، و نه در قرآن. خداوند نخواست است درباره آن فتنه دانشی بدهد تا وقتی که در زمین ظاهر شود، و در حکمش ردکننده‌ای برای آن، و راه‌گشایی برایش نباشد. گفت: اینجاست که شما پیروز می‌شوید، ای پسر رسول خدا. شهادت می‌دهم خداوند عزوجل می‌دانسته است چه مصیبتی به خلق در زمین یا در نفس‌هایشان یا در دین یا چیز دیگری می‌رسد؛ پس قرآن را به‌عنوان راهنما قرار داد. آن مرد گفت: ای پسر رسول خدا، آیا می‌دانی راهنما چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: بله، در آن جملات حدود، و تفسیرشان به‌صورت حکم هست. گفت: خداوند نخواست است بنده‌ای را به مصیبتی در دینش، یا در جانش، یا در مالش دچار کند، مگر اینکه در سرزمین او داوری آگاه به حکم خدا وجود داشته باشد که در آن مصیبت حکم درست را صادر کند. آن مرد گفت: درباره این موضوع با حجت بر آنها غالب شدید، مگر اینکه خصم شما به خدا دروغ ببندد و بگوید خداوند جل ذکره حجتی ندارد. اما به من بگو تفسیر ﴿لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ مِمَّا حُصِّ بِهٖ عَلَیْكُمْ ۗ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ (تا هرگز بر آنچه از آنچه به علی (علیه السلام) اختصاص داده شده است. از دست شما رود تأسف نخورید، و با آنچه به شما می‌دهد دل شاد و سرخوش نباشید) چیست؟ امام فرمود: درباره ابوفلان و یارانش است،

یکی مقدمه و یکی مؤخره است. ﴿لَا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلَيَّ ۖ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ (بر آنچه از آنچه به علی علیه السلام اختصاص داده شده است از دست شما رود تأسف نخورید، و با آنچه به شما می‌دهد دل‌شاد و سرخوش نباشید) از فتنه‌ای که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما روی آورد. آن مرد گفت: شهادت می‌دهم شما صاحبان آن حکمی هستید که هیچ اختلافی در آن نیست. سپس آن مرد برخاست و رفت و دیگر او را ندیدم.^۱

پس از مرحلهٔ کامل شدن نعمت - که دومین مرحله در مسیر پیاده‌سازی دین الهی روی این زمین است - مرحلهٔ سوم و پایانی می‌آید، و این مرحله «و اسلام را به‌عنوان دین برای شما برگزیدم» است؛ یعنی مرحلهٔ غالب شدن دین بر تمامی ادیان روی زمین؛ پس در آن مرحله هیچ دینی غیر از دین اسلام بر روی زمین هیمنه‌ای نخواهد داشت؛ و این نکته‌ای است که خداوند سبحان با این فرمایش بیان می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲ (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند).

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۳ (اوست کسی که فرستادهٔ خود را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند؛ و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند).

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

۱. کافی، شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۴۲ تا ۲۴۷.

۲. توبه: ۳۳.

۳. فتح: ۲۸.

كِرَهُ الْمُشْرِكُونَ^۱ (اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید).

این مرحله آخر از جمله دشوارترین و سخت‌ترین و خشونت‌بارترین مراحل شمرده می‌شود؛ زیرا در آن مواجهه‌ای صریح و علنی با جهل مردمی خواهد بود که این جهل در طول قرن‌های گذشته در قلب‌ها و سرهایشان لانه کرده و تخم گذاشته و زادوولد کرده است؛ و آل محمد (علیهم‌السلام) این سختی و دشواری را بیان فرموده‌اند:

ابوعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده به ما خبر داد، گفت: محمد بن مفضل بن ابراهیم به ما گفت: محمد بن عبدالله بن زراره به ما گفت: از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار نقل کرده است، گفت: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند آزاری که از جهالت و نادانی مردمان می‌بیند از آزار و اذیتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جاهلان دوره جاهلیت دید بیشتر و شدیدتر است.» عرض کردم: چگونه؟ فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و صخره و چوب‌های تراشیده و مجسمه‌های چوبی را می‌پرستیدند؛ اما قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می‌آید که همگی کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن بر او احتجاج می‌نمایند...»^۲

اینک این فرد «مکلف به تأویل» مأموریت خود را آغاز کرده است، و برای مردم آنچه را از دین محمد (صلی الله علیه و آله) تعطیل کرده‌اند روشن می‌کند؛ یعنی ثقل اکبر (بزرگ‌تر) بعد از اینکه ثقل اصغر (کوچک‌تر) یعنی عترت طاهره (علیهم‌السلام) را تعطیل کرده بودند. به راستی احمد (علیه السلام) همان‌گونه که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در وصیت خود او را توصیف کرده. اولین مؤمنان در آخرالزمان است؛ زیرا جاهلیت بار دیگر بازگشته، اما این بار لباس دین و زهد را به تن کرده

۱. صف: ۹.

۲. غیبت نعمانی: ص ۳۰۷.

است؛ لیکن قلبها به طور کامل خالی از هدایت، و حتی خراب شده است؛ همان طور که از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زمانی بر مردم خواهد رسید که از قرآن جز خطش و از اسلام جز اسمش باقی نمی ماند. خود را به آن منتسب می دانند درحالی که دورترین مردم به آن هستند. مسجدهایشان آباد ولی از هدایت خالی است. فقیهان آن زمان شرورترین فقها زیر چتر آسمان هستند. به راستی فتنه ها از آنها خارج می شود و به آنها بازمی گردد.»^۱

و اگر این ظهور مبارک (برای نجات دهنده و تسلی دهنده و یمانی) نبود قطعاً اسلام تباه می شد، و این مبالغه نیست؛ بلکه این مطلبی است که روایات طاهرین علیهم السلام دربارهٔ آخرالزمان روشن کرده اند، و هرکس می خواهد می تواند به نوشته های انصار امام مهدی علیه السلام در این خصوص مراجعه کند.

از جمله روایاتی که از طاهرین علیهم السلام روایت شده است: و از کتاب سلیم بن قیس هلالی (رحمة الله علیه) توسط ابان بن ابی عیاش روایت شده است و تمامی آن را برای سرورمان علی بن حسین علیه السلام در حضور جماعتی از اصحاب از جمله ابوظفیل خوانده و حضرت زین العابدین علیه السلام آن را تأیید کرده و فرموده است: «این احادیث صحیح ماست.» ابان گفت: بعد از آن با ابوظفیل در خانه اش ملاقات کردم و او از رجعت برخی از اهل بدر و سلمان و مقداد و ابی بن کعب به من خبر داد. ابوظفیل گفت: این را که شنیدم به علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه عرضه کردم. فرمود: «این علمی است خاص که امت نمی تواند آن را انکار کند، و باید علم آن را به خدا بازگرداند.» سپس تمام چیزهایی را که به من گفته بودند تصدیق کرد و بسیاری از آنها را برایم قرائت کرد و به خوبی برایم تفسیر کرد و توضیح داد؛ تا آنجا که به جایی رسیده ام که در روز قیامت کسی نباشد که از من دربارهٔ رجعت

بیشتر یقین داشته باشد؛ از جمله آنچه گفتم این بود: ای امیرالمؤمنین، از حوض پیامبر ﷺ به من خبر بده که در دنیاست یا در آخرت؟ فرمود: «بلکه در دنیاست.» گفتم: چه کسی از آن دفع می‌کند؟ فرمود: «من با دست خودم؛ دوستانم را به سوی آن می‌برم و دشمنانم را از آن دور می‌کنم.» گفتم: ای امیرالمؤمنین، معنای آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (و هنگامی که وعده عذاب بر آنان حتمی شود، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید، که به راستی مردم به آیات ما یقین نداشتند) چیست؟ فرمود: «ای ابوظفیل، از این موضوع درگذر.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، فدای شما شوم، از آن به من خبر بدهید. فرمود: «جنبنده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها می‌گردد و با زنان ازدواج می‌کند.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: «او پروردگار زمین است و به واسطه او زمین آرام می‌گیرد.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: «صدیق این امت، و فاروق و رئیس و ذی‌القرنین آن است.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: «کسی است که خداوند متعال درباره‌اش فرموده است: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾^۱ (و شاهدهی از او در پی آن آید) و کسی است که ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲ (علم کتاب نزد اوست) و ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ﴾^۳ (و آن کس که راستی آورد)؛ و همان کسی است که من او را تصدیق کرده‌ام، و تمام مردم کافرند غیر از من و او.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او را برای من نام ببر؟ فرمود: «اسمش را به تو گفته‌ام ای ابوظفیل. به خدا سوگند اگر بر عموم پیروانم وارد شوم همان پیروانی که به وسیله آنان می‌جنگم، همان افرادی که به اطاعت من اقرار دارند و مرا امیرالمؤمنین خوانده‌اند و جهاد با مخالفین مرا حلال می‌دانند. و یک ماه از برخی مطالب حق از آنچه در کتابی که

۱. هود: ۱۷.

۲. رعد: ۴۳.

۳. زمر: ۳۳.

جبرئیل بر محمد ﷺ نازل کرده است و من می‌دانم، و بعضی از آنچه را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام برای آنان نقل کنم از اطراف من پراکنده می‌شوند؛ به طوری که در میان گروه اندکی که اهل حق اند همچون تو و نظایر تو از شیعیانم تنها می‌مانم.» [ابوظفیل گوید] ترسیدم و عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، من و امثال من از شما جدا می‌شویم یا همراه شما ثابت می‌مانیم؟ فرمود: «شما ثابت می‌مانید.» سپس به من رو کرد و فرمود: «به راستی امر ما مشکل و پیچیده است؛ به طوری که جز سه گروه آن را نمی‌شناسند و به آن اقرار نمی‌کنند: ملک مقرب، یا نبی مرسل، یا بندهٔ مؤمن نجیبی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد. ای ابوظفیل، رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، و مردم گروهی از روی گمراهی و گروهی دیگر از روی جهل و نادانی از دین خدا بازگشتند، مگر کسانی که خداوند آنها را به وسیلهٔ ما اهل بیت حفظ کرده است.»^۱

از جمله نکات جالب توجهی که باید به آن توجه داشت و مخالفان دعوت حق آن را به عنوان دستاویزی برای نقص به شمار می‌آورند این است که امام احمدالحسن (علیه السلام) در تمامی کتاب‌هایی که با دست شریف خود نوشته است به حجم کتاب و تعداد صفحات آن توجه نمی‌کند، بلکه تمرکز اصلی او بر نوشتن به زبانی ساده و واضح است که هم عالم و هم یک فرد متوسط از نظر علمی از آن بهره‌مند شود؛ و مبالغه نکرده‌ام اگر بگویم حتی مبتدیان جوایب علم نیز از آن بهره‌مند می‌شوند؛ و این ویژگی برخلاف چیزی است که مردم به آن عادت کرده‌اند؛ زیرا مردم عادت کرده‌اند کسی را عالم بنامند که مؤلفاتش زیاد و صفحاتش فراوان باشد، و گفتارش سخت باشد و اصطلاحات زیادی داشته باشد که نیازمند شرح و توضیحات فراوان باشد؛ گویی نویسندهٔ کتاب، آن را نوشته تا او را عالم بنامند نه اینکه به مردم معرفتی بدهد که آنها را به سوی حق سوق دهد!

شاید این یکی از ویژگی‌های مثبت این دعوت مبارک باشد؛ هر چند برخی که با لودگی

۶۰..... انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) به راستی تأویلش رسید

با آن مواجه شده‌اند آن را نقص برشمرده‌اند. در اینجا روایتی از رسول خدا (ص) را می‌آورم که حق است. محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از بکر بن صالح، از غفاری، از جعفر بن ابراهیم نقل کرده است، گفت: شنیدم امام صادق (علیه السلام) می‌فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: هرکس جایگاه کلامش را از عملش ببیند سخنش کمتر می‌شود، مگر در آنچه به او مربوط می‌شود.»^۱ و این اشاره ساده را بیان کردم تا شاید برای کسانی که به دنبال حقیقت هستند مفید باشد.

امام احمد الحسن (علیه السلام) به همان صورتی که پدرانش او را در خلقت و اخلاق و گفتار توصیف کرده‌اند آمده است، و ایشان (علیه السلام) امور اسلام را به جایگاه خودش بازگرداند، پس از اینکه گزافه‌گویان و یاهوسرایان درباره‌اش یاهوسرایی کرده و آن را از مسیر مستقیمش دور کرده بودند. امام باقر (علیه السلام) در توصیف یمانی (علیه السلام) راست گفت که فرمود: «او به سوی حق و راه مستقیم دعوت می‌کند.»^۲

* * *

۱. کافی، شیخ کلینی: ج ۲ ص ۱۱۶.

۲. غیبت، نعمانی: ص ۲۶۴.

مردم چگونه پروردگارشان را می‌شناسند؟

پرسش از «چگونگی شناخت» از جمله اولین سؤالاتی است که به ذهن انسان خطور می‌کند، و پاسخ به آن راه‌حلی برای مشکلی ارائه می‌کند که به سبب آن ساختارهای فکری انسان دچار اضطراب و آشفتگی شده‌اند. از آنجا که این پرسش در حیطه ناشناخته‌ها باقی مانده است، انسان‌ها از پرداختن به آن خودداری کرده و به پاسخ‌هایی که حول آن می‌چرخند متوسل شده‌اند تا توانایی عملکرد خود را افزایش دهند، بدون اینکه این سؤال برایشان فوریتی داشته باشد؛ و به‌رغم تمام تلاش‌هایی که بشریت در طول مسیر فکری خود انجام داده، نتوانسته است از اضطرابی که این مسئله درباره «چگونگی شناخت و معرفت» به وجود می‌آورد عبور کنند؛ زیرا انسان به‌صورت فطری برای «شناخت» سرشته شده است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ (پس روی خود را با یگانه‌پرستی به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خدا را تغییری نیست. این است همان دین پایدار؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)؛ یعنی او دارای همه چیزهایی است که می‌تواند او را به همان صورت مطلوب خالقش درآورد؛ پس چرا این‌گونه نیست؟!

وجود انسان در این عالم جسمانی، شناخت را برای او وابسته به سؤالاتی کرده است؛ «چگونه ما به این جهان آمدیم؟»، «علت وجود ما در این جهان چیست؟» و «چرا به این جهان آمدیم؟» این سؤالات سه‌گانه «یک منظومه شناختی یادآوری» را نشان می‌دهد

(یعنی شناختی که به صاحبش کمک می‌کند وضعیت خود را در عالم دَر یعنی عالم پیدایش نخستین به یاد بیاورد)، و نه شناختی انشایی (یعنی شناختی که به وسیله اش به پرسش خداوند متعال پاسخ داده است): ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن نَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۱ (و چون پروردگار تو از فرزندان آدم، از پشت‌هایشان، فرزندان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم، گفتند چرا، گواهی دادیم؛ تا روز قیامت نگویید ما از این [امر] غافل بودیم). این شناخت پیدایش نخستین یا شناختی انشایی است)، برخلاف نظریه‌پردازی‌های شناخت بشری که خیال‌پردازی کرده و شناخت پاسخ به سؤال «چگونه» را به‌عنوان قلب بنای فکری سلیم برای انسان برشمرده‌اند تا پس از آن شروع به تحقیق دربارهٔ دو سؤال دیگر کند.

شناخت پیدا کردن از «چگونگی» به معنای کشف روش شناخت مسبب‌الاسباب (علت‌العلل) است که به‌وسیلهٔ کلمه «الله» شهر کمالات الهی، که اسما و صفات جهات آن و مظاهر آن و تجلیاتش را تشکیل می‌دهد. برای بندگانش تجلی یافته است. عیسی (علیه السلام) فرموده است «در ابتدا کلمه بود»^۲ و کلمه، همان روش و منهج خداست که به وسیله اش شناخت خود را کیفیت بخشیده، و با کلمه، شهر کمالات خود و اسما و صفات کمالات را آشکار کرده است. این کلمه همان «کتاب تکوینی است» یعنی نقشهٔ جهان هستی، اگر بتوان چنین تعبیری استفاده کرد. و همان نقطه‌ای است که با آن خلقت عارف یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) خلق شد؛ و او نوری است که به «کتاب تدوینی کلمه» تبدیل شد. پس او «نون» فیض نازل شونده و ظرف فیض از دروازهٔ کلمه (الرحمن) است؛ و «رحمت» همان حجابی است که بین محمد (صلی الله علیه و آله) و ذات (کلمه) تکوینی در نوسان است. پس محمد (صلی الله علیه و آله)

۱. اعراف: ۱۷۲.

۲. یوحنا ۱: ۱.

مردم چگونه پروردگارشان را می‌شناسند؟ ۶۳

همان کلمه کامل خداوند است؛ یعنی تصویر تکوینی کلمه، و تصویر بازتاب‌کننده اصل؛ و دروازه فیض این کلمه، علی علیه السلام است.

این مطلبی است که این فرموده حق تعالی آن را آشکار می‌کند: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾^۱ (تا [فاصله‌اش] به‌قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیک‌تر شد). و جزئیات آن در حدیث معراج وارد شده از امام صادق علیه السلام آن ترجمان کلمه (القرآن) آمده است که فرمود: «آنگاه جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد. یعنی این مقام توست، و جبرئیل نمی‌تواند به مقام پیامبر برسد پس به او اشاره می‌کند به مقام و جایگاه خودش عروج کند. به‌راستی تو در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خداوندا از ما درگذر و پیامرز. فرمود: و همان‌طور که خدا فرموده (قاب قوسین او ادنی) (تا به‌قدر فاصله دو انتهای کمان، یا نزدیک‌تر شد). ابوبصیر گفت: جانم به قربانت! مراد از "قاب قوسین او ادنی" چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود میان این دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد. این مطلب را نفهمیدم جز اینکه فرمود: زبردی است. پیامبر گویی به اراده خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست...»^۲

امام احمدالحسن علیه السلام فرموده است:

«"الله" اسم ذات یا کمالات الهی است و «الرحمن الرحیم» دروازه ذات است و از این دروازه، درهای دیگری به تعداد اسامی خدای سبحان و متعال، تراوش می‌کنند.» «الرحمن» را دروازه‌ای قرار داد که اسم‌های خداوند سبحان و متعال از

۱. نجم: ۹.

۲. کافی: ج ۱ ص ۴۴، از بحارالانوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶؛ تفسیر صافی: ج ۵ ص ۸۷.

آن دزه دزه [به بیرون] تراوش می‌کند؛ چراکه در تعامل با رحمت است تا مبادا عقوبت‌ها بر مخلوقی که [فقط] به یاد خودش، و از پروردگارش غافل است سخت و شدید شود.

پس اولین مرتبه توحید: شناختن پیچیده شدن تمامی این اسما در ذات الهی است؛ یعنی اینکه الله، رحمن رحیم ذاتش است، و قادر و قدرت نیز ذاتش است.

و شناخت اینکه تمامی این اسم‌ها از دروازه رحمتی که درونش «رحیم» و بیرونش «رحمان» است [به بیرون] تراوش می‌کند.

و شناخت اینکه تمامی این اسم‌ها از ذات، جدا و منفک نیستند، بلکه عین ذات‌اند.

و شناخت اینکه تمام این اسم‌ها و صفات به دلیل نیاز خلق به آنهاست؛ پس وجود آنها ناشی از نیاز خلق است، نه از نظر تعلق داشتن آنها به خداوند سبحان و متعال؛ بلکه خداوند سبحان و متعال با ذات بر خلق تجلی یافت تا شناخته شود (خدای سبحان گنجی بود و خلق را آفرید تا شناخته شود) و شناخت او سبحان و متعال با شناخت ذات یا الله انجام می‌شود، و غایت و حد نهایی معرفت با شناخت ناتوانی از شناخت او خواهد بود؛ منزّه و بلندمرتبه است از آنچه برای او شریک می‌گیرند؛ یعنی عجز از معرفت و شناخت او در مرتبه گنه یا حقیقت. معرفت ذات یا الله فقط از طریق «دروازه» یا از «رحمن رحیم» حاصل می‌شود، و برای کسب این معرفت، تمام عوالم با این نام‌های سه‌گانه گشوده شدند: «الله الرحمن الرحیم». لذا ما می‌بینیم کتاب خداوند سبحان و متعال در نسخه قرائت شده‌اش (قرآن) و کتاب جهان هستی (آفرینش) با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز شده‌اند. قرآن با بسم الله الرحمن الرحیم، و آفرینش (کون یا هستی) با خلقت محمد و علی و فاطمه آغاز شده است.

آنها ﷺ تجلی «الله الرحمن الرحيم» هستند (در پیشگفتار بیان داشتم منازل قمر همان آل محمد ﷺ ائمه و مهديون هستند، و آنها درب‌های شناخت و معرفت هستند). حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلِّ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ (از تو دربارهٔ هلال‌های ماه می‌پرسند؛ بگو آنها اوقاتی برای مردم و حج هستند؛ و نیکی آن نیست که به خانه‌ها از پشت‌هایشان وارد شوید، بلکه نیکی [روش] کسی است که تقوا پیشه می‌کند، و به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید؛ و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید)؛ و این به‌وضوح برای شما روشن می‌کند دلیل آمدن حروف مقطعه -طبق آنچه آنها نامیده‌اند- در کتاب قرائت‌شده (یعنی قرآن) بلافاصله پس از بسمله و در ابتدای سوره‌ها چیست؛ علت پیشی گرفتن آنها در کتاب قرائت‌شده (قرآن) به‌دلیل پیشی گرفتن آنها در کتاب هستی است.^۲

پس «چگونگی» همان «روش شناخت» است، و خداوند سبحان معرفت و شناخت خود را با رسالت (کلمه) به‌عنوان صفتی برای خودش، و رسول به‌عنوان ظرف حامل آن رسالت و آینه‌ای که صفت خدا (کلمه) را منعکس می‌کند چگونگی بخشید؛ پس اگر رسول نبود رسالتی ظاهر نمی‌شود، و اگر رسالت نبود رسولی وجود نداشت، و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، و هیچ‌کدام از دیگری عقب نمی‌ماند. اگر رسالت از رسول جدا شود رسول آشکار نمی‌شود و امرش روشن نمی‌گردد، و اگر رسول از رسالت جدا شود رسالت متوقف می‌شود و به عرصه‌ای برای نزاع و اختلاف و درگیری تبدیل می‌شود. بنابراین مادام که رسالت وجود داشته باشد رسول نیز وجود دارد.

۱. بقره: ۱۸۹.

۲. کتاب توحید، سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۲۱ و ۲۲.

اما آنچه در واقعیت اتفاق افتاده این است که براساس نظام الهی در ایجاد رسالت و رسول- مردم در پذیرفتن رسالت و رسول توأمأ امتحان شدند؛ به طوری که معرفت با هر دو شکل می‌گیرد، یا مردم یکی را می‌پذیرند و از دیگری روی می‌گردانند؛ و این چیزی است که اتفاق افتاده است. با توجه به آنچه از موضع‌گیری مردم از ابتدای شروع رسالت روشن شده است آنها هیچ مشکلی با رسالت نداشته‌اند؛ زیرا طبق ادعای خودشان- می‌دانستند این رسالت پروردگارشان است، همان‌طور که قرآن سخن آنان را حکایت می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْبِينَ عَظِيمٍ﴾^۱ (و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر [مکه و طائف] نازل نشده است؟).

بنابراین آنها مشکلی با رسالت نداشتند، اما پذیرفتن رسول به‌عنوان حامل آن رسالت برایشان سنگین بود؛ بنابراین تمایل خود را برای جدا کردن او از آنچه پروردگارش به او داده بود به‌صراحت بیان داشتند؛ و وقتی در مرحله تنزیل شکست خوردند تلاش کردند تا نقشه بکشند و از مرحله تأویل سود ببرند، با توجه به این ویژگی که این قرآن به آنچه پاینده‌تر است هدایت می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۲ (بی‌تردید این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود).

از آل محمد (علیهم‌السلام) در بیان این آیه آمده است: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از موسی بن اکیل نمیری، از علاء بن سیابه، از امام صادق (علیه السلام) درباره فرمایش حق تعالی ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (به راستی این قرآن به آنچه پاینده‌تر است هدایت می‌کند) نقل شده است، فرمود: «به‌سوی امام هدایت

۱. زخرف: ۳۱.

۲. اِسْرَاء: ۹.

می‌کند.»^۱ یعنی به حامل آن هدایت می‌کند؛ زیرا او به حمل آن قادرتر است، و او کسی است که آن را طبق منظور پروردگارش بر پا می‌دارد.

باید توجه داشت این امر همان‌طور که در زمان تنزیل بود در زمان تأویل نیز خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ (اوست آن‌کس که در میان امی‌ها فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند * و بر دیگرانی از آنان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند؛ و اوست ارجمند بزرگوار).

پس تنزیل، رسولی داشت که محمد ﷺ بود، و در دیگران نیز رسولی هست که همان رسول تأویل است؛ و او همان رسولی است که خداوند درباره‌اش می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۳ (اوست کسی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند؛ و خدا به‌عنوان گواه کفایت می‌کند).

در این آیه کریم و سوره مبارک، آیاتی برای «متوسمین: تیزیان و اهل بصیرت» است؛ زیرا اسم سوره «فتح» است، و فتح دو نوع است: فتح ملکوتی که با عروج ارواح در ملکوت خدا انجام می‌شود تا از آیات پروردگارش ببینند، و فتح در عالم ملک که با برپایی دولت عدل الهی انجام می‌شود.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ

۱. کافی، شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۱۶.

۲. جمعه: ۲ و ۳.

۳. فتح: ۳۸.

۶۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) به راستی تأویلش رسید

الْحَقُّ أَوْلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۱﴾ (به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها و در دل‌هایشان به ایشان خواهیم نمایاند، تا برایشان روشن شود او حق است. آیا کافی نیست پروردگارت خود بر هر چیزی شاهد است؟).

همچنین شماره این آیه در سوره فتح «۲۸» است، و بنده برای خواننده گرامی آنچه را رسول تأویل درباره ۲۸ حرف علم بیان کرده است نقل خواهم کرد.

امام احمد الحسن (علیه السلام) فرموده است:

«انبیا و اوصیا (صلوات پروردگام بر آنها باد) بسیار تلاش کردند دو حرف از معرفت و توحید را بیان کنند، ولی فقط برخی از بنی آدم آن هم پس از گفت‌وگوها و مجادلات فراوان آن را پذیرفتند! آنچه امروز مطلوب است و آنچه فردا جریان خواهد یافت، بیان ۲۷ حرف از معرفت و توحید است.

از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «علم ۲۷ حرف است و همه آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند ۲۵ حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم منتشر می‌کند، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند تا اینکه ۲۷ حرف را منتشر می‌سازد.»

معرفت و توحیدی که بنی آدم می‌تواند به آن دست یابد و آن را تحصیل کند ۲۸ حرف است؛ یک حرف آن به آل محمد (علیهم السلام) اختصاص یافته و سزایشان است، که آنها مأمور نشده‌اند آن را به مردم ابلاغ کنند و مردم نیز آن را تحمل نمی‌کنند.

از احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن عبد الخالق و ابوبصیر نقل شده است،

گفت: ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «ای ابامحمد! به خدا قسم نزد ما سرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا هست که نه ملکی مقرب تاب تحملش را دارد و نه پیامبری مرسل و نه مؤمنی که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است. به خدا قسم خداوند به‌غیر از ما کسی را به آن مکلف ننموده، و هیچ‌کس جز ما با آن خدا را عبادت نکرده است.

و نزد ما رازی است از رازهای خدا و علمی از علم خدا که خداوند ما را به تبلیغش امر فرموده است و ما آن را از جانب خداوند عزّوجلّ تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و مردمی که یارای تحملش را داشته باشند نیافتیم، تا اینکه خداوند برای پذیرفتن آن اقوامی را آفرید که آنها را از همان طینت محمد و آل و ذریه‌شان علیهم السلام خلق کرد و از همان نوری خلق شدند که خداوند محمد و ذریه‌اش را از آن خلق کرد، و آنها را به فضل رحمتی که محمد و ذریه‌اش را از آن پدید آورد پدیدشان آورد. پس چون ما آنچه را از جانب خدا مأمور به تبلیغش بودیم تبلیغ کردیم آنها پذیرفتند و آن را تحمل کردند (تبلیغ آن از ما به آنها رسید و آنها هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید، پس دل‌هایشان به معرفت ما و به حدیث ما متمایل شد. اگر آنها از همین [طینت و نور] خلق نمی‌شدند به خدا سوگند تحملش نمی‌کردند.

سپس فرمود: خداوند مردمی را برای جهنم و آتش آفرید و به ما دستور داد به آنها تبلیغ کنیم. ما هم به آنها تبلیغ کردیم ولی آنها از آن بیزار شدند و دل‌هایشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگرداندند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند جادوگری دروغ‌گوست. خدا هم بر دل‌هایشان مهر نهاد و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زبان‌شان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت؛ پس آنها به زبان می‌گویند ولی دل‌هایشان منکرند، تا این دفع [بلاها و آسیب‌ها] از اولیای الهی و فرمان‌برداران خدا باشد؛ و اگر این چنین نبود کسی خدا را روی زمینش عبادت

نمی‌کرد. ما مأمور شده‌ایم از آنها دست برداریم و پوشیده بداریم و کتمان کنیم. شما هم از آن که خدا به دست برداشتن از او امر فرموده است پنهان دارید، و از آن که به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده است پوشیده دارید.

راوی گفت: سپس حضرت (علیه السلام) دست‌های خود را بلند کرد و درحالی که گریه می‌کرد فرمود: بارخدا! اینان گروهی اندک‌اند؛ پس زندگانی ما را زندگانی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار بده، و دشمنت را بر آنها مسلط نفرما که ما را به آنها مصیبت زده کنی؛ زیرا اگر ما را به غم و اندوه آنها مبتلا سازی هرگز در روی زمینت عبادت نخواهی شد؛ و درود و سلام کامل خدا بر محمد و خاندانش باد.»

از ابوعبدالله (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «امر ما سرّی است در سرّ، و سرّی است پنهان‌شده، و سرّی است که بهره‌ای جز سرّ ندارد، و سرّی است بر سرّ، و سرّی است پوشیده‌شده با سرّ.»

ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «این امر ما مستوری است که در میثاق پوشیده است. هرکس آن را فاش کند خداوند او را خوار و ذلیل می‌کند.»

ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «امر ما مستوری است پوشیده‌شده در میثاق که هرکس آن را فاش کند خداوند او را خوار و ذلیل می‌کند.»

ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «امر ما به راستی حق است، و حقّ حق است؛ و ظاهر است، و باطن باطن است؛ و سرّ سرّ است، و سرّ سرّ است و سرّ پنهان‌شده است و سرّ پوشیده‌شده با سرّ است.»

این ۲۸ حرف از علم و معرفت، به تعداد منزل‌های قمر (ماه) هستند؛ یعنی چهارده قمر و چهارده هلال همان‌گونه که در یک ماه وجود دارد؛ و اینها حجت‌های خدا و کلمات اویند که بر همهٔ جهانیان برتری داده است، و همان «حج اکبر: حج بزرگ‌تر» هستند.

ماه‌های چهارده‌گانه عبارت‌اند از: «محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد» که درود و سلام خداوند بر آنها باد.

هلال‌ها نیز عبارت‌اند از: «دوازده مهدی که اولین آنها دارای دو مقام است: مقام رسالت و مقام ولایت، که در مجموع سیزده تا می‌شوند، و دختر فاطمه زهرا علیها السلام نیز به‌همراه آنان است؛ پس در مجموع می‌شوند چهارده تا.»

و هلال‌های آنها همان نشانه‌های ساعت (رستاخیز) و قیامت هستند: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلِّ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (از تو درباره هلال‌های ماه می‌پرسند؛ بگو آنها اوقاتی برای مردم و حج هستند؛ و نیکی آن نیست که به خانه‌ها از پشت‌هایشان وارد شوید، بلکه نیکی [روش] کسی است که تقوا پیشه می‌کند، و به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید؛ و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید).

یک روز باقی‌مانده از ایام ماه، همان روز غیبت هلال و قمر است، که در پیشگاه خدا هزار و بخشی از هزار سال است: ﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾ (امر را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند؛ سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است چنان که می‌شمارید به‌سوی او بالا می‌رود).

همان‌طور که معلوم است این قضیه با غیبت امام مهدی علیه السلام هم‌خوانی دارد، و به‌ناچار آن حضرت باید یک روز و مقداری از یک روز را غیبت کند تا کلمه پروردگار کامل شود: ﴿وَأُولَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِرَأْمًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى﴾ (و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود، قطعاً [عذاب آنها] لازم

می‌آمد؛ و روزهای خدا یکی پس از دیگری کامل می‌شود تا به روز پایانی برسد.

این روز و قسمتی از روز (روز غیبت) بیانگر حرف مخزون و مکنون نزد خداست؛ همان حرفی که از خداوند به سوی دیگری خارج نشده است و هیچ کدام از مخلوقاتش آن را نمی‌داند؛ و آن، راز غیبت حقیقت و کُنه است؛ و آن حرف «واو» از «هو» است.

اما حرف «هاء» در «هو» همان ۲۸ حرفی است که جز آل محمد (علیهم السلام) کس دیگری آن را به طور کامل نمی‌داند، و همان طور که پیش تر گفته شد راز آنهاست. آنچه مطلوب است - که همان توحید حقیقی است - شناخت اسم اعظم و ۷۲ حرف است، و این باطن ۲۸ حرف است، تا به وسیله آن بنده بداند نمی‌تواند بدون حروف باقی مانده به معرفت دست یابد؛ پس چیزی نمی‌ماند جز عجز و ناتوانی از شناخت. آیا اگر شما «م ح م» را از اسم محمد بدانی می‌شود گفت شما محمد را می‌شناسی؟ یا گفته می‌شود که شما محمد را نمی‌شناسی؟ در واقع غایت چیزی که شما می‌دانی حروفی از نام محمد است، و اسم جز با حروف کاملش شناخته نمی‌شود.»^۱

اگر در این عبارت آخر از فرمودهٔ یمانی آل محمد (علیهم السلام) تدبر کنیم که فرموده است:

« آیا اگر شما «م ح م» را از اسم محمد بدانی می‌شود گفت شما محمد را می‌شناسی؟ یا گفته می‌شود شما محمد را نمی‌شناسی؟ در واقع غایت چیزی که شما می‌دانی حروفی از نام محمد است، و اسم جز با حروف کاملش شناخته نمی‌شود.»

اگر به سلامی که از آل محمد آموخته‌ایم توجه کنیم: «السلام علی فاطمة و آبیها و

مردم چگونه پروردگارشان را می‌شناسند؟ ۷۳

بعلمها و بنیها و السر المستودع فیها» «سلام بر فاطمه و پدرش و همسرش و فرزندش و سرّ به ودیعه نهاده‌شده در او.» و آن را به آنچه سید احمد الحسن علیه السلام بیان کرده است ارتباط دهیم، نخستین حرف «م» از اسم محمد نظیر «الف» در احمد علیه السلام می‌شود، و آن به صورت نمادین در فرمایش حق تعالی ﴿اَلَمْ﴾^۱ به فاطمه علیها السلام اشاره می‌کند؛ و «ح» از اسم محمد، نظیر حرف «لام» است که به علی علیه السلام دلالت می‌کند؛ زیرا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است، فرمود: «أنا حاء الحوامیم»^۲ «من حاء حوامیم هستم.» و «میم» حرفی است که به محمد صلی الله علیه و آله دلالت می‌کند؛ و اگر به حرف «میم» در اسم محمد توجه کنیم می‌بینیم مضاعف است یعنی تکرار شده است، و شاید این تضعیف یا تکرار بر «فرزندانش» یعنی ذریه محمد دلالت داشته باشد؛ و رازی در حرف «دال» باقی می‌ماند. پس تا وقتی که سرّ حرف «دال» آشکار نشود معرفت محمد، معرفتی ناقص خواهد بود.

با بازگشت به آنچه از آل محمد علیهم السلام درباره قائم علیه السلام روایت شده و اینکه او دو اسم دارد -اسمی که مخفی است و اسمی که آشکار می‌شود- متوجه می‌شویم حرف «د» در اسم «محمد» ظاهر و باطنی دارد: اسمی که مخفی است و اسمی که آشکار می‌شود؛ و این برگرفته از روایتی طولانی است که فقط محل شاهد را از آن نقل می‌کنیم: از ابو جعفر، از پدرش، از جدش علیه السلام، نقل شده است، فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر- فرمود: «مردی از فرزندانم در آخرالزمان خروج می‌کند که رنگش سفید مایل به سرخ است، شکمی بزرگ دارد، ران‌هایش عریض است، بزرگ‌جثه است و شان‌هایش نرم استخوان است، بر پشتش دو خال مسطح است، خالی به رنگ پوستش و خالی شبیه خال پیامبر. او دو اسم دارد: اسمی که مخفی است و اسمی که آشکار می‌شود؛ اسمی که مخفی می‌ماند احمد است و اسمی که آشکار می‌شود محمد. وقتی پرچمش را به اهتزاز درآورد همه مشرق و مغرب

۱. بقره: ۱.

۲. الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری: ج ۲ ص ۱۵۸.

برایش روشن می‌شود...»^۱

با شناخت اسمی که مخفی است، شروع به شناخت محمد (ص) می‌کنیم؛ شناختی که این زمین را مستحق برپایی دولت محمد (ص) می‌کند تا هدف غایی از خلقت در این دنیا محقق شود، همان‌طور که در عوالم بالا تحقق یافته است.

اما واقعیت جاری بشری به‌ویژه در این زمان- چیزی را که بهتر است با چیزی که پست‌تر است جایگزین کرده است. آنها به مقام رسول خدا (ص) چنگ اندازی کردند و میان قرآن و صاحبش جدایی انداختند و تمسک جستن به رسالت بدون رسول را ادعا نمودند، و حتی پا را فراتر نهادند و ادعا کردند پس از تکمیل و به پایان رسیدن تنزیل رسالت، دیگر نیازی به رسول نیست؛ درحالی‌که خود می‌دانند در این سخن مصادره واضحی است؛ زیرا فرض کرده‌اند خداوند سبحان راه عمل به رسالت را طبق آنچه خودشان برایش وضع می‌کنند به آنها واگذار کرده است؛ و این در حالی است که حقیقت ثابتی که هیچ بحثی در آن نیست این است که هر زمان ویژگی‌های خاص خودش را دارد که با گذشته متفاوت است، و این رسالت پایانی قادر است با تمام این ویژگی‌ها تعامل داشته باشد و راه‌هایی برای مشکلات جدیدی که پدید می‌آید ارائه دهد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۲ (هر که در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست می‌کند. هر روز او در کاری است).

اما چه کسی قادر به استنباط این راه‌حل‌ها از رسالت است؟ امر مسلمی که عَقلاً در آن اختلاف ندارند این است که کسی که مسئولیت حمل رسالت در آن زمان به او سپرده شده است قادر به انجام این کار است؛ زیرا هیچ زمانی خالی از حامل رسالت نیست، و صرفاً تصور یا فرض گرفتن چنین امری به این معنا خواهد بود که خداوند سبحان رسالتش

۱. بحارالانوار، مکتبه أهل البيت الالكترونية، علامه مجلسی: ج ۵۱ ص ۳۵.

۲. الرحمن: ۲۹.

را تباه کرده است، و خداوند حکیم بسی برتر و بالاتر از چنین نسبت‌هایی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ وَآلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهِ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ (و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا ترس به آنان برسد آن را منتشر می‌سازند، و اگر آن را به پیامبر و اولی‌الامر از خودشان عرضه می‌داشتند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که آن را استنباط می‌کنند؛ و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً جز اندکی، [همه] از شیطان پیروی می‌کردید).

شاید آنچه به تنزیل سپرده شده، بیان این نکته است که الفاظ رسالت، جز تراوشانی از معانی‌شان نیست؛ و مقصود این است که «نگاه» به معانی کلمات خدا - که در آنها قرار دارد- معطوف شود، و اینکه الفاظ و واژگان در پیام رسالت جز راهی از راه‌های امتحان مردم نیست؛ اینکه آیا به کلمات خدا جسارت می‌ورزند و آنها را با مقیاس‌های ناقص خود می‌سنجند؟ یا متوجه می‌شوند و آنها را با معیار کامل خدا می‌سنجند؟ زیرا برایشان ثابت شده است قصد الهی را جز کسی که خداوند سبحان او را برای این امر معین فرموده است نمی‌داند؛ آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ (و پیش از تو جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم نفرستادیم؛ پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید). بنابراین محال است پروردگار حکیم سبحان ذکر خود را بدون مردی از اهل آن که به آن قائم باشد و آن را حفظ و تبیین کند رها کند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^۳ (بلکه آن [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است

۱. نساء: ۸۳.

۲. نحل: ۴۳.

۳. عنکبوت: ۴۹.

که علم یافته‌اند، و آیات ما را کسی انکار نمی‌کند مگر ستمگران).

این نکته‌ای است که قرآن به وضوح تمام نشان می‌دهد، آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَزْبًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (چنین نیست؛ به پروردگارت قسم آنها ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میانشان مایه اختلاف است داور گردانند؛ و سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند).

در اینجا آیه خطاب خود را متوجه مخاطبی حاضر کرده است نه غایب. شاید کسی بگوید خطاب متوجه محمد ﷺ است! بله، در زمان تنزیل، خطاب متوجه محمد ﷺ بوده است، اما پس از به پایان رسیدن زمان تنزیل، مخاطب این آیه چه کسی است که مقام رسول خدا ﷺ را به عهده داشته باشد؟! یا می‌گویند این آیه با مرگ رسول خدا ﷺ مرده است؟!

پس باید برای این آیه مخاطبی وجود داشته باشد؛ زیرا این قرآن مثل شب و روز که تجدید می‌شوند در میان مردم جاری است. اگر مردم در زمان رسول خدا ﷺ در امری درباره قرآن که برایشان مشتبّه می‌شد به سوی رسول خدا ﷺ می‌شتافتند تا آنچه را در میانشان مایه اختلاف بوده است محکم کند، حال چه کسی بعد از رحلت رسول خدا ﷺ هست که مردم در این دنیا در هر زمان به سویش بشتابند؟! چراکه اختلاف در هر زمان در میان مردم وجود دارد و فقط به زمان پیامبر ﷺ محدود نمی‌شود.

در تفسیر عیاشی آمده است: عبدالرحیم قصیر گفت: روزی از روزها نزد ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) بودم، فرمود: «ای عبدالرحیم،» گفتم: لبیک، فرمود: «حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای، و برای هر قومی

مردم چگونه پروردگارشان را می‌شناسند؟ ۷۷

هدایت‌کننده‌ای است). رسول خدا ﷺ فرمود: من بیم‌دهنده‌ام و علی هدایت‌کننده است. امروز هدایت‌کننده کیست؟» گفت: مدتی طولانی سکوت کردم. سپس سرم را بلند کردم و گفتم: فدایت شوم، این امر در میان شماست و آن را مردی از مردی به ارث می‌برد تا به شما رسیده است؛ پس شما فدایت شوم. هدایت‌کننده هستید. فرمود: «درست گفתי ای عبدالرحیم؛ قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد، و آیه زنده‌ای است که نمی‌میرد. اگر آیه‌ای که در میان اقوامی نازل شده بود با مردن آن اقوام می‌مرد قرآن نیز می‌مرد؛ اما آیه در باقی‌ماندگان جریان دارد همان‌طور که در گذشتگان جریان داشت.» عبدالرحیم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و جاری است همان‌طور که شب و روز جاری هستند، و خورشید و ماه جاری هستند؛ و بر آخرین ما جریان دارد همان‌طور که بر اولین ما جریان دارد.»^۱

و شاید اساس تأویل، اثبات مفاهیم رسالت برای مصادیقشان باشد. مرحله اول به دست رسول خدا ﷺ تحقق یافت، و ایشان ﷺ معانی الفاظ رسالت را که اهالی زمانش به آن نیاز داشتند توضیح داد و بنیان‌های آن را بنا نهاد؛ اما آنچه رخ داد پشت کردن عموم امت به مرحله تأویل، و تلاش در جهت تعطیل کردن این مرحله، و سپس محو کردن نشانه‌های آن بود. بنابراین وجود عقیده مهدی علیه السلام ضروری بود تا به آن مرحله معطل شده از زمان رحلت رسول خدا ﷺ تا زمان ظهور مهدی علیه السلام حیاتی دوباره ببخشد. بنابراین کسانی که می‌گویند «مهدی» یک عقیده در اسلام نیست در واقع اینها امتداد همان رویکرد انقلابی و پشت‌کننده هستند؛ زیرا هدف نهایی انقلابگران در واقع محقق ساختن پنداری بود که مردم در مرحله تنزیل در پیاده‌سازی‌اش ناکام مانده بودند؛ یعنی منزوی کردن رسالت و جدا کردن کاملش از قائم به آن.

بنابراین حرکت عمر بن خطاب که سعی کرد رسول خدا ﷺ را از نوشتن نوشتاری که

۱. بحارالانوار، علامه مجلسی: ج ۳۵ ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

ضامن نجات امت از گمراهی می‌شود منع کند تصادفی نبود. او با گفتن عبارت تکان‌دهنده‌ای درباره‌ی رسول انسانیت و سید بشر محمد ﷺ او را به «هذیان‌گویی» متهم کرد و هرگز و هزار بار هرگز چنین نیست و فریاد زد «کتاب خدا برای ما کافی است» و منظورش آنچه در تنزیل ثبت شده است بود (یعنی الفاظ و برخی از معانی آن که رسول خدا ﷺ بیان داشته بود).

روایت زیر از بخاری وقتی لفظ «هجر» (هذیان می‌گوید) را ذکر می‌کند آن را به صورت «استفهامی» بیان کرده و گوینده را مشخص نکرده است؛ اما در جایی دیگر هنگامی که همان مصیبت را نقل می‌کند و در آن به جای «هجر» از عبارت «غلبه الوجع: درد بر رسول خدا چیره شده است» استفاده می‌کند به صراحت بیان می‌کند گوینده عمر است! و خواننده تیزهوش باید در آنچه راویان و ناقلان حدیث انجام داده‌اند تفکر کند که چه تلاشی برای پنهان کردن حقایق می‌کنند تا حقایق سرورانشان برملا نشود، حتی اگر این پنهان‌کاری اهانتی واضح به شخصیت رسول کریم ﷺ را شامل شود.

بخاری در صحیح خود روایت می‌کند: محمد به ما گفت: ابن‌عیینه به ما گفت: از سلیمان بن ابی‌مسلم احول، گفت: از سعید بن جبیر شنیده است که ابن‌عباس گفت: «روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای. درد بر رسول خدا ﷺ شدت گرفت و فرمود: **«برای من کتفی بیاورید تا برایتان نوشتاری بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید.»** پس به نزاع برخاستند، درحالی‌که نزاع در حضور پیامبر شایسته نیست. گفتند: او را چه شده، آیا هذیان می‌گوید؟ و این را به صورت پریشی گفتند. پیامبر فرمود: **«راهیم کنید. آنچه در آن هستم، بهتر از چیزی است که مرا به آن می‌خوانید.»** پس پیامبر ﷺ آنان را به سه چیز سفارش کرد و فرمود: مشرکین را از جزیره‌العرب اخراج کنید، و نمایندگان قبایل را بپذیرید همان‌گونه که من به آنها اجازه‌ی ورود می‌دادم، و درباره‌ی سومی سکوت کرد، یا گفت آن را

فراموش کردم. سفیان گفت: این گفته سلیمان است.»^۱

متن دیگری برای این خبر هست که باز هم ناقلش بخاری در صحیحش است: «وقتی درد پیامبر ﷺ شدت یافت فرمود: «برایم صحیفه‌ای بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» عمر گفت: درد بر پیامبر غالب شده است و ما کتاب خدا را داریم... که برای ما کافی است. آنان اختلاف کردند و هیاهو بسیار شد. پیامبر ﷺ فرمود: «برخیزید و بروید که نزع در حضور من شایسته نیست.» ابن‌عباس بیرون رفت درحالی‌که می‌گفت: مصیبت و تمام مصیبت، مانعی بود که بین رسول خدا ﷺ و نوشتارش ایجاد شد.»^۲

و کسانی که از او پیروی کردند به آن فریادی که نه‌تنها هیچ توجیهی نداشت، بلکه مخالفتی صریح با نص قرآن بود توجه نکردند؛ آنجا که حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۳ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و با او بلند سخن مگویید همان‌طور که بعضی از شما با بعضی بلند سخن می‌گویند؛ تا مبادا اعمالتان تباه شود درحالی‌که خود نمی‌فهمید).

اگر رسول خدا ﷺ نبود آنها راهی برای شناخت بیانش نمی‌دانستند، و بنابراین آنها با این کار خود، تبعات و پیامدهای تعطیل کردن آن را متحمل شدند. پس کسانی که پس از آنان آمدند و راه و روش را «حسبنا کتاب الله» دیدند و کتاب را بدون نگهبان دیدند و حریص شدند خودشان از کتاب پاسداری کنند و در برابرش متعهد شوند، در یاوه‌سرایی

۱. صحیح بخاری، الجزية، اخراج اليهود من جزيرة العرب: رقم الحديث ۲۹۳۲.

۲. الروای: عبدالله بن عباس، المحدث: البخاری، المصدر: صحیح البخاری، الصفحة أو الرقم: ۱۱۴ - خلاصة حكم المحدث: [صحیح]. نقلاً عن موسوعة الحديثية السنية الالكترونية المسماة: الدرر السنية.

۳. حجرات: ۲.

درباره متون رسالت بسیار سخن فرسایی کردند و به همین دلیل اختلاف، نزاع، دشمنی و کینه‌توزی ایجاد شد و خون‌ها به ناحق ریخته شد. تبعات تمام این تعطیل شدن و خون‌های ریخته‌شده بر عهده کسانی است که انقلاب سقیفه را پایه‌ریزی کردند و برایش نقشه کشیدند.

بنابراین حتماً باید در انتظار کسی بود که مرحله تعطیل‌شده تأویل را دوباره زنده کند، و بیان کند مفاهیم قرآن، مصادیقی واقعی دارند که در دنیای واقعی حرکت می‌کنند تا کتاب را به واقعیتی عملی ترجمه کند که هدف نهایی نزول آن از علیا به دنیای زمینی را نشان می‌دهد؛ چراکه هدف نهایی از آن - که همان عبادت است - تقریباً به‌طور کامل با حذف قائم به تأویل - که تنها عارف تعیین‌شده از سوی خداوند برای تفسیر کتابش است - معطل شده است.

اما غیر از او، هیچ‌کس دیگری از مردم حق ندارد در ترجمه کتاب به واقعیت عملی گزاره‌گویی کند؛ به این دلیل که همه کسانی که سعی کردند آن تلاش به‌دور از حکمت را انجام دهند به بدترین اعمال دچار شدند؛ یعنی امت را به فرقه‌های پراکنده تبدیل کردند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اُخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مردم امتی واحد و یکدست بودند؛ پس خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به‌سوی حق دعوت می‌کرد با آنها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند؛ و اختلاف را در آن پدید نیاوردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شد، [آن هم] بعد از

دلایل و برهان‌های روشن و آشکاری که برایشان آمد، [و سبب آن] برتری‌جویی و حسد در میان خودشان بود. خداوند آنهايي را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود؛ و خدا هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند).

نسل‌هایی از امت بر این راه گمراهی رفتند درحالی‌که گمان کردند به درستی عمل می‌کنند؛ و بسیار تلاش کردند تا ضوابط و معیارهایی برای کسانی که حق نزدیک شدن به رسالت و تلاش برای ترجمه آن را دارند وضع کنند؛ اما با وجود تعداد زیاد این ضوابط، به شدت شکست خوردند و اکنون به وضعیتی رسیدند که می‌خواهند این شکافی را که به خندقی بزرگ و آشکار تبدیل شده است پر کنند؛ ولی تا همین اکنون هنوز در برابر راه‌حل الهی تکبر می‌ورزند و به آرا و تصورات و خیالات خود برای یافتن راه‌حلی که با پیروی از آن جز به دورتر شدن از راه خدا و رسوایی بیشتر نمی‌انجامد تکیه می‌کنند.

تا در نهایت به نقطه بحرانی رسیدند؛ پس دست رحمت الهی به‌سوی مردم کشیده شد تا آنها را از هلاکت نجات دهد. خداوند کسی را برای اصلاح مسیر و بازگرداندن حیات به عرصه تأویل فرستاد؛ عرصه‌ای که بازیگران آن را به بازی گرفته و ویژگی‌های الهی‌اش را تغییر داده و با ویژگی‌های بشری جایگزین کرده بودند؛ و این ویژگی‌های بشری نتوانسته بودند خلاءهای زیادی را که ذهن مردم را پر کرده بود پر کنند، و نمی‌دانستند راه‌حل درست الهی کجاست؟!

وضعیت ویژگی‌های بشرساخت برملا شد؛ حال و روز این ویژگی‌ها مثل کسی بود که لباسی تنگ به حقیقت پوشانده بود. به‌طوری‌که دروغ‌گویی خیاط و فریب‌کاری‌اش با آن آشکار و شکاف‌ها بزرگ‌تر شده بود درحالی‌که راه‌حلی نیز وجود نداشت؛ با اعلام عجز و ناتوانی بشریت و ناکامی راهبردهش برای ساخت مترجمی برای قرآن، امر خداوند سبحان آشکار شد و مترجم قرآن در این زمان خودش را معرفی کرد، و این اعلامی به نشانه بستن صفحه مترجمان جعلی با افشای فریب‌کاری آنها و گشودن صفحه مترجمان راستین بود.

نخستین نشانه فضاقت و رسوایی آنها این بود که از مناظره با کسی که ادعا می‌کند مترجم راستین نص الهی است خودداری کردند؛ و وقتی او دید آنها خودداری کردند بیشتر به رسوا کردنشان پرداخت و چهره آنها را برای مردم هویدا کرد و فریب کاری‌شان را نشان داد و به تبیین متشابه قرآن پرداخت تا این چالش و تحدی را برای آنها سخت‌تر، و فشار را بیشتر کند. پس بر مردم واجب شد به سوی کسانی که ادعا می‌کنند مترجمان قرآن هستند بروند تا به آنچه یمانی آل محمد (علیهم السلام) می‌گوید و به بیانات او برای متشابه پاسخ دهند و -اگر علمی دارند- علم خود را نشان دهند؛ اما معیار و میزان باید همانی باشد که خداوند مقرر فرموده است: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَانُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^۱ (آیا به جای او خدایانی برگزیدند؟ بگو برهانتان را بیاورید. این [کتاب] یادآور کسانی است که با من هستند و یادآور کسانی است که پیش از من بودند؛ اما بیشترشان حق را نمی‌دانند، و [به این سبب] روی‌گردان‌اند).

یمانی آل محمد (علیهم السلام) این موضوع را با بیانی روشن و کافی توضیح داده است. متن زیر پاسخ او به پرسش یکی از کسانی است که از ایشان سؤال پرسیده است:

«پرسش ۸:

معنای این حدیث قدسی چیست؟ از جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خداوند سبحان روایت شده است: «يَا أَحْمَدُ! لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ، وَ لَوْلَا عَلِيُّ لَمَا خَلَقْتُكَ، وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا» «ای احمد! اگر تو نبودی آسمان‌ها را خلق نمی‌کردم، و اگر علی نبود تو را خلق نمی‌کردم، و اگر فاطمه نبود شما دو تن را خلق نمی‌کردم.»

پاسخ:

محمد ﷺ تجلی خدا، علی ﷺ تجلی رحمان و فاطمه ﷺ تجلی رحیم در خلق هستند. تمام موجودات با نور خدا در خلقت - که محمد ﷺ است - درخشان و نورانی هستند، و باب افاضه این نور الهی علی و فاطمه ﷺ است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۱ (تنزیلی است از جانب بخشاینده مهربان).

علی ﷺ ظاهر (بیرون) این باب است و فاطمه ﷺ باطن (درون) آن؛ مانند ظهور زندگانی دنیوی و شهود آن برای انسانی که در آن است، و غایب بودن آخرت و باطن بودنش باز هم نسبت به همان شخص.

میان علی و فاطمه یا رحمان رحیم - اتحاد و افتراق وجود دارد، مانند اتحاد زوجی که یکدیگر را دوست می‌دارند: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾^۲ (شما را از یک نفس بیافرید) و هر دو اسم بر معنای یکسانی دلالت دارند.

اما افتراق و جدایی آنها از جهت گسترش رحمت و شمول آن در رحمان، و کم‌وسعت بودن و شدت رحمت در رحیم است؛ بنابراین برای رحمان یا علی - جهتی اختصاصی با این دنیا وجود دارد و گستردگی رحمت در رحمان همه را در بر می‌گیرد؛ همان‌طور که فیض نازل شده از بیرون باب، همه را از مؤمن و کافر در بر می‌گیرد؛ همان‌گونه که در دعا آمده است: «يَا مَنْ يُعْطِي مَنْ سَأَلَهُ وَايَا مَنْ يُعْطِي مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً» «ای آن که به هر که درخواست کند عطا می‌کنی و ای آن که به هر که درخواست نمی‌کند و تو را نشناسد باز از سر لطف و رحمتت عطا می‌کنی.»

۱. فصلت، ۲.

۲. نساء، ۱.

اما در آخرت، او قسمت کننده بهشت و جهنم است، به جهت ارتباطی که با او وجود دارد و جدا بودن او از این زندگی دنیوی، نه به جهت آخرت.

اما رحیم یا فاطمه- ارتباطی خاص با آخرت دارد. او کسی است که شیعیانش یعنی اهل حق و توحید و اخلاص برای خدای سبحان- را روز قیامت انتخاب می کند، و اینها عبارت اند از: حسن و حسین و ائمه، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) و انبیا و اوصیا، و پایین تر از آنها از مخلصین. از همین رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره او فرموده است: «فاطمه ام اییها» «فاطمه، مادر پدرش است.» مادر، اصل و مبدأ است که به آن بازگردانده می شود، و از همین رو امام حسن عسکری چنین معنایی را می فرماید: «ما حجت های خدا بر خلق هستیم و فاطمه حجت خدا بر ماست.»

اگر محمد نبود آسمان ها و زمین آفریده نمی شد؛ چراکه اینها از نور آن حضرت خلق شده اند، و اگر علی نبود محمد آفریده نمی شد؛ چراکه اگر علی نبود محمد (صلی الله علیه و آله) شناخته نمی شد؛ زیرا او باب وی است که از آن وارد می شوند، و از آن یعنی باب یا علی- فیض محمدی در آسمان ها و زمین تجلی می یابد، و اگر فاطمه یا درون باب یا آخرت- نبود، محمد و علی خلق نمی شدند؛ پس اگر آخرت نبود خدا خلق را نمی آفرید و دنیا خلق نمی شد.»^۱

شناخت خداوند به معنی اجابت او برای آراسته شدن به اسم های کمالی و صفات جمالی و جلالی از طریق تعلق یافتن و آویختن به اسبابی است که خداوند آن را به عنوان ریسمانی متصل میان زمین و آسمان قرار داده است. این ارتباط نیازمند آن است که انسان ها اسباب را با تمام وجود بپذیرند و به آنها چنگ بزنند؛ به طوری که این ارتباط

نشان‌دهنده عمق و اثرگذاری معرفت آنها باشد.

اعتصام به عروة الوثقی (ریسمان استوار و ناگسستنی) در هر زمان از طریق شنیدن حکمت‌هایی است که از زبان آنها جاری می‌شود و سپس تبدیل این حکمت‌ها به راه عملی. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾^۱ (و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] تلاش او به‌زودی دیده خواهد شد).

یمانی آل محمد ﷺ درباره آن فرموده است:

«در آن عالم، تمام بنی‌آدم صاحب اختیار بودند و هریک از آنها دارای همان فطرتی بود که خدا همه را بر آن فطرت سرشته است. هرکسی به خواست و اراده خود نگاهش را به نور منحصر کرد جزو مقرّبین شد، یا به ظلمات چشم دوخت و از اصحاب جحیم گردید. انبیا و فرستادگان و ائمه ﷺ کسانی هستند که خداوند سبحان را برگزیدند و دیدگان خود را به نور منحصر و متمرکز کردند، و خداوند سبحان نیز آنها را برگزید.»^۲

و ایشان ﷺ در همین سیاق فرموده است:

«تعالیم انبیا را فرابگیرید و به آن عمل کنید که خدا و فرستاده‌اش و ائمه و انبیا و فرستادگان و بندگان صالح خدا اعمال شما را خواهند دید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾^۳ (و اینکه برای انسان، جز آنچه خود تلاش کرده است نیست * و زود است که تلاش او در

۱. نجم: ۳۹ و ۴۰.

۲. مشابّهات: ج ۱ سؤال ۱۷.

۳. نجم: ۳۹ تا ۴۱.

نظر آید * سپس او را پاداشی تمام دهند).

و به یقین برسید که فرزند آدم تنها با یقین بهره مند می شود و کفِ دستی از رحمت خدا برمی گیرد. نوح نبی و ابراهیم خلیل و موسای کلیم و عیسی مسیح و محمد بن عبدالله و ائمه اطهار (علیهم السلام) این چنین فرموده اند: «خُذْ عَلَيَّ قَدْرَ يَقِينِكَ» «به اندازه یقینت برداشت کن.» و اینکه انسان را بهره ای جز حاصل آنچه تلاش کرده است نیست، و اولیای خداوند تنها با یقین مردگان را زنده می کنند، و بیماران را شفا می بخشند.

ای عزیزان! بدانید «یقین» کلید دروازه اعظم الهی است، و در چشم آن کس که یقین دارد که هیچ نیرویی جز به خداوند نیست (لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) فراعنه آمریکا و جیره خواران حقیرش- پست تر و حقیرتر از مگسی می شود، و چگونه در نظر او که در غار استوار الهی آرمیده است- این چنین نباشد! ^۱

حق تعالی می فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾ ^۲ (پس هر که کارهای شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن باشد برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود، و ما مییم که برای او ثبت می کنیم).

بنابراین شناخت مردم در این دنیای جسمانی باید اثری داشته باشد، که همان «عمل صالح» است؛ و هیچ عملی «صالح» نامیده نمی شود مگر در صورتی که زیر نظر معلم صالحی که شریعتی صالح را برای عاملین ترسیم می کند انجام شود؛ و آن عمل صالح، تعبیری از حکمت و پاسخی به سؤال «چراست»، و پاسخی به شناخت متعلق به حکمت از جریان اسباب براساس منهجی است که با آن جریان می یابند.

۱. متشابهات: ج ۳، پیشگفتار.

۲. انبیاء: ۹۴.

از ویژگی‌های بدیهی انسانیت این است که انسانیت پس از گذراندن دوره‌ای از رکود در شناخت الهی و سرگرم شدن به شناخت مادی تا حد افراط و شیفته شدن به آن، به‌طور روانی برای معلمی آسمانی آماده می‌شود که یا به‌طور مستقیم از آسمان می‌آید یا به‌واسطه زمین. این رویه از زمان نخستین معلم روی این زمین -حضرت آدم (علیه السلام)- نخستین معلم بشریت در این دنیا آغاز شد، و پس از او پیامبران و انبیا یکی پس از دیگری آمدند. ویژگی شاخص در ارسال پیامبران اولوالعزم (علیهم‌السلام) به این صورت بود که در دوره‌ها یا زمان‌هایی که جبت و طاغوت تصور می‌کردند توانسته‌اند بشریت را به‌گونه‌ای تربیت کنند که بر اساس رویکرد شناخت بشری مبتنی بر قاعده «ماده اصل است» عمل کنند.

اگر بخواهیم این موضوع را توضیح دهیم باید بگوییم بر پایه ظلم و جور استوار است؛ و به همین دلیل پیامبران اولوالعزم (علیهم‌السلام) به‌سوی اقوامی می‌آمدند که ادعا می‌کردند در انتظار آنان هستند، اما دیری نمی‌گذشت که به‌سرعت حقیقت این ادعا -که انتظاری دروغین بود- آشکار می‌شد؛ زیرا هدف از آن در واقع طولانی شدن امید در بین عوام بود که باعث افزایش حرص و طمع در بین خواص می‌شد.

به همین دلیل خواص به‌سرعت به مقابله با شخص مبعوث‌شده آسمانی برمی‌خاستند؛ زیرا می‌دانستند ظهور او به معنی آشکار شدن دروغ و فریب‌هایشان در تحریف عقیده انتظار، و فریب دادن مردم با ادعای ضرورت انتظار براساس منهجی است که خودشان وضع کرده بودند تا عوام به‌عنوان گاوای شیرده که شیرشان به دهان خواص می‌ریخت باقی بمانند؛ درحالی‌که خود مردم از شیری که می‌دادند اطلاع نداشتند و با چشم دوختن به جهتی که آن خواص به آنها نشان می‌دادند تا شاید نجات‌دهنده بیاید و آنها را از آن بردگی بیمارگونه نجات دهد چپاول می‌شدند.

طولانی شدن این انتظار باعث می‌شود مردم به این وضعیت بیمارگونه عادت کنند و حتی در تاریکی این جهل مرگبار، در معرض هلاکت قرار بگیرند و به آن راضی باشند؛ گویی از انتظار نجات‌دهنده خسته شده یا از آمدنش ناامید شده‌اند؛ و گسترش این حالت

در واقع اعلانی برای رسیدن زمان ارسال نجات‌دهنده با روش درستی است که بشریت آن را فراموش کرده و از آن غفلت کرده است؛ تا آنجا که حتی صحبت کردن درباره‌اش به نظرشان خیالاتی بیهوده می‌آید که با واقعیت بیمارگونه مردم هم‌خوانی ندارد.

با هر نجات‌دهنده‌ای، سفر شروع می‌شود و از همان نقطه، جدال و کشمکش آغاز می‌شود: چگونه غیب را بشناسیم و راه رسیدن به آن چیست؟ و کار فرستادگان با پاک‌سازی دل‌ها شروع می‌شود؛ زیرا دل‌ها ظرف ایمان و محل استقرار منهج الهی هستند، و بدون آماده‌سازی دل‌ها، معلمان هرگز موفق به تربیت حاملان پیام آسمان و منهج آن، و سپس تعلق یافتن به اسباب آن و معلمانش و ایمان به آنها و به رسالت‌هایشان و عمل به‌همراه آنان براساس دستورات برگرفته از رسالت‌ها و شریعت‌هایشان نخواهند شد.

زیرا کار این سال‌های طولانی که قطعاً تعلق یافتن به غیب را محو کرده است راهبرد نجات‌دهنده را در زمان ظهورش ناکام خواهد نمود؛ زیرا او در حالی می‌آید که نوری دارد که نفس‌ها را از ظلمتش پاک می‌کند و پیوندهای ارتباط با غیب را از نو بازسازی می‌کند پس از آنکه رویکرد مادی تلاش کرده بود ظلمت را در جهت غیب گسترش دهد و روشنایی را به‌سوی ماده بکشاند تا ناظران را به این توهم بیندازد که مشغول شدن به غیب باعث غرق شدن در خیالاتی خواهد شد که هیچ فایده‌ای ندارد؛ درحالی که توجه به ماده و پرداختن به آن واقعیتی است که ما با آن زندگی می‌کنیم و از آن گریزی نداریم.

پیروان این رویکرد تمام امکانات و توانایی‌های خود را در این راه به کار می‌گیرند تا مردم را از توجه به غیب و نگرستن در آن دور کنند، و در طول این سفر، مادی‌گراها در محو کرن منهج غیبی در جان‌ها موفق نشده‌اند، و شخص مبعوث‌شده به‌سرعت موفق می‌شود قلب‌هایی را که بر رد رویکرد مادی اصرار داشته و به‌عنوان شخص مضطر و ناچاری که از دعا جدا نشده و با آن تعامل داشته است به‌سوی خود جذب می‌کند، و این عده مضطر، همواره کسانی هستند که خوشحالی‌شان از شخص مبعوث‌شده زیاد است و

به شدت جذب او می‌شوند.

غالباً این افرادِ ناچار از افرادی هستند که قدر و منزلتشان در میان مردم شناخته شده نیست؛ تا آنجا که مردم آنها را با عبارت «اراذلهم بادی الرأی»: افراد حقیر سست‌رأی از میان خودشان» توصیف می‌کنند، و این صفت مذمومی که خواص و پیروانشان به آنها نسبت می‌دهند به منظور تضعیف رویکرد غیبی است که شخص مبعوث شده آورده، و تلاش برای دور کردن عوام از نزدیک شدن به او و تعامل با وی به این بهانه که اگر از این منهج و رویکرد پیروی شود به ضرر آنها خواهد بود و وضعیتشان را بدتر از حال فعلی‌شان خواهد کرد.

به همین دلیل ما می‌بینیم عوام غالباً از پیوستن به قافله نجات‌دهنده خودداری می‌کنند؛ به‌رغم اینکه به آن از آب و هوا بیشتر نیاز دارند، و به آن با چشم شک‌و‌تردید نگاه می‌کنند؛ زیرا نمی‌توانند بدتر از وضعیت فعلی‌شان را که در آن زندگی می‌کنند تحمل کنند. و چیزی که این هراس را در آنها بیشتر می‌کند این است که وقتی به حال پیروان نجات‌دهنده نگاه می‌کنند ظاهراً وضع آنها بدتر از وضعیت خودشان است و ظاهر حالشان به دلیل سختی‌های شدیدی که پیروان نجات‌دهنده از خواص و پیروانشان متحمل می‌شوند برای آنها منبع نگرانی می‌شود.

خواص نیز از این احساس آشکار در روح و روان عوام به‌طور شنیعی سوءاستفاده می‌کنند. آنها این کار را از طریق سیاست‌های تشویقی با استفاده از پول و غذا، و تهدید با نشان دادن چماقی بزرگ به هرکسی که علیه خواص شورش کند و به نجات‌دهنده بپیوندد انجام می‌دهند؛ علاوه بر این، غیب روش خود را براساس آزمایش و پاک‌سازی پیروانش قرار می‌دهد تا آنها را مخلص گرداند، و آنها بدون توجه به ثمره و نتیجه این پیروی، فقط به او توجه کنند.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ

فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿۱﴾ (همان کسانی که مردم به ایشان گفتند: مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند، پس از آن بترسید. ولی این] بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است، و او نیکو حمایتگری است).

زیرا صاحب «ثمره» از خود ثمره‌ای که می‌توان از پیمودن راه نجات‌دهنده به دست آورد مهم‌تر و بزرگ‌تر است، درحالی‌که در نقطه مقابل پیمودن راه رویکرد مادی قرار دارد که نگاه انسان را فقط به نتیجه و کمیت آن معطوف می‌کند؛ زیرا صاحب این ثمره‌ها به قدری زشت است که اگر رونده این راه به او توجه کند از نتایج به دلیل زشتی صاحبشان متنفر می‌شود؛ و حتی آنچه به‌عنوان میوه و ثمره تصور می‌شود در واقع زیور است درحالی‌که حقیقتش طبق تعبیر امیرالمؤمنین (علیه السلام) - همچون «استخوان خوکی در دست جذامی است»، رویکرد مادی تلاش کرده است دست جذامی‌ای را که آن را تقدیم می‌کند مخفی کند و پوشیده نگه دارد، و حتی آن را با تزئینی که باعث منحرف شدن نگاه می‌شود ارائه دهد تا حقیقت این عطا و حقیقت کسی که آن را می‌دهد پنهان بماند.

اما رویکرد غیب مبتنی بر توجه دادن انسان به نگاه به صاحب عطاست، نه به خود عطا؛ زیرا صاحب عطا منبع و سرچشمه عشق، و اصل و اساس آن است. بنابراین رویکرد نجات‌دهنده در تربیت بر این حقیقت تمرکز دارد که دل انسان به ثمره‌ها وابسته نشود تا این ثمره‌ها به پرده‌ای تبدیل نشوند که او را از دیدن دست و چهره زیبای صاحب آن ثمره‌های پاک بازدارد.

موفقیت نجات‌دهنده در بیان این حقیقت او را قادر می‌سازد پیروان را از وابستگی‌های رویکرد مادی نجات دهد، و حتی این موفقیت اعلامی است برای اینکه نجات‌دهنده در

۱. آل عمران: ۱۷۳.

۲. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است: «به خدا قسم این دنیای شما در نظر من همچون استخوان خوکی در دست جذامی است.» نهج البلاغه: ص ۲۳۶.

مردم چگونه پروردگارشان را می‌شناسند؟ ۹۱

انجام تکلیف الهی‌اش موفق بوده است. به همین دلیل خود نجات‌دهنده به دلیل ترس از تقصیر و کوتاهی از انجام تکلیف الهی بیش از پیروان در معرض ابتلاست و از خداوند سبحان ترس دارد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱ (پس، همچنان که فرمان یافته‌ای استقامت کن، و هرکس با تو توبه کرد [نیز استقامت کند]، و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست).

پس از نزول این آیه کریم، رسول خدا ﷺ دیگر خندان دیده نشد، و حتی گفته شده است این آیه رسول خدا ﷺ را پیر کرد؛ زیرا این رسالت الهی، رسول خدا ﷺ را به استقامت موظف کرد و این تکلیف به او اختصاص داشت و او توانایی انجام آن را داشت، اما مسئله دشوار و پیچیده، تضمین استقامت کسانی بود که با او توبه کرده بودند؛ بنابراین او مجدانه تلاش می‌کرد تا نگاه پیروان خود را به سمت صاحب عطا متمرکز کند، نه به سوی خود عطا. از اسحاق بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر نقل شده است، فرمود: شنیدم پدرم جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرمود: «بهتر از صدق، گوینده آن است؛ و بهتر از خیر، انجام‌دهنده آن است.»^۲

اگر به این تربیت عظیم توجه کنیم می‌بینیم عاملی است که عشق و الفت را میان مؤمنان پیروی‌کننده ایجاد می‌کند؛ زیرا آنها به یکتای یگانه‌ای که دهنده حقیقی است تعلق خاطر پیدا می‌کنند؛ اما اگر آنها به خود عطا توجه کنند بی‌تردید و بدون هیچ شکی میانشان اختلاف واقع خواهد شد؛ زیرا خمیرمایه نفس انسانی به‌طور طبیعی برای جمع‌آوری بیشتر سرشته شده است، و جمع‌آوری بیشتر (از نظر کمی) به تراحم و تنازع منجر می‌شود.

۱. هود: ۱۱۲.

۲. وسائل الشیعه، حر عاملی: ج ۱۶ ص ۲۹۲.

حق تعالی می فرماید: ﴿اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ * حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱ (تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت * تا آنجا که کارتان به گورستان رسید * هرگز چنین نیست، زودا که بدانید * و هرگز چنین نیست، زودا که بدانید * هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتید * به یقین دوزخ را می دیدید * سپس آن را قطعاً به عین الیقین درمی یافید * سپس در همان روز است که از نعمت پرسیده خواهید شد) و شکی نیست که این «فزونی خواهی» (تکاثر) منبع غافل شدنشان از «نعمت» (نعیم) یعنی «ولی خدا، آن ریسمان کشیده شده مابین زمین و آسمان» است.

علت غفلت و بی توجهی آنان جهلشان است، و این منطقه همان شکافی است که شیطان (لعنه الله) می تواند خرطومش را در آن فرو کند تا وسوسه هایش پیونده راه الهی را در معرض خطر بزرگی قرار دهد. اما در خصوص عمل به جهت به دست آوردن کیفیت، این مطلوب است، زیرا هیچ تزاخم و تنازعی را به دنبال ندارد؛ زیرا چنین تحصیلی تحت سیطره «قاعده تکاثر» (فزونی طلبی) و تحصیل کمی مادی قرار نمی گیرد؛ بلکه این نوع تحصیل، با خالی شدن [از وابستگی ها] شروع می شود نه با فزونی طلبی، و سپس با آراسته شدن به کمالات روحی که از هرچیز مادی فاصله دارد ادامه می یابد، و به این ترتیب شایسته می شود که ظرف نور حق شود.

این نوع تحصیل را اخلاص عمل کننده با رویکرد غیبی مشخص می کند، و اخلاص به واسطه پیونددهنده میان بنده و پروردگارش بستگی دارد، و هیچ کس جز پروردگار سبحان از آن اطلاع ندارد؛ حتی خود بنده نیز از نوع اخلاصش اطلاع ندارد تا مبادا از خداوند متعال به چیز دیگری مشغول شود؛ زیرا راه به سوی خداوند متعال پر از بلاهایی است که بنده را منحرف می کند، و ظاهر این بلایا نگاه را به خودش جذب می کند و ثابت

نگه داشتن نگاه بر اصل، نیازمند مجاهدت بزرگی است، و مبارزه و کشمکش با خودخواهی بشری (انانیت بشری) مستمر است و هیچ جایی برای توقفش وجود ندارد مگر با مرگ؛ و هر غفلتی می‌تواند بنده را در دام خود (منیت) بیندازد و سپس او را به لقمه‌ای آسان برای شیطان (لعه‌الله) تبدیل کند.

به همین دلیل نخستین سؤال در مسیر تأویل متشابهات و تثبیت آنها به «چگونگی» تعلق دارد، به ایمان به غیب، و به روش این ایمان و معلم آن تعلق دارد؛ و این سؤال به حدیث اهل بیت علیهم‌السلام درباره چگونگی شناخت تعلق دارد. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است: «امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خدا را با خدا بشناسید؛ و رسول را با رسالت؛ و اولوالامر را با معروف و عدل و احسان بشناسید.»^۱

و پاسخ به این سؤال در چند سطر کوتاه به صورت زیر بوده است:

«یعنی خداوند سبحان و متعال را با خدای در خلق بشناس؛ و او همان امام مهدی علیه‌السلام است. ایشان - که سلام و صلوات پروردگارم بر او باد - تجلی و ظهور خدا در خلق است؛ یعنی تجلی و ظهور شهر کمالات الهی در خلق.

و به عبارت دیگر تجلی و ظهور نام‌های خدای سبحان در خلق است. ایشان - که صلوات پروردگارم بر او باد - همان وجه خداوند سبحان و متعال است که با آن به سوی خَلْقش رو می‌کند؛ پس هر که بخواهد خدای سبحان را بشناسد ناگزیر باید امام مهدی علیه‌السلام را بشناسد.»^۲

این سطرها، چهارچوب نظری و راه عملی برای شناخت خداوند سبحان را نشان داده است؛ چرا که خداوند سبحان در حدیث قدسی فرموده است: «من گنجی پنهان بودم،

۱. نورالبراهین، سید نعمت‌الله جزایری: ج ۲ ص ۱۱۵.

۲. متشابهات: ج ۱ سؤال ۱.

دوست داشتیم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم»^۱ و نخستین خلق، انسانی بود که خداوند سبحان خودش را به او شناساند. از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است، گفت: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: نخستین چیزی که خداوند آفرید چه بود؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «نور پیامبر تو ای جابر، و از او تمام خیر را آفرید.»^۲

از امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ای که به مفضل بن عمر پاسخ داده، آمده است: «به‌علاوه به تو خبر می‌دهم دین و اصل دین، یک مرد است، و آن مرد همان یقین است و همان ایمان است، و او امام امت خود و اهل زمانه‌اش است. پس هرکه او را شناخت خدا را شناخته، و هرکس او را انکار کرد خدا و دینش را انکار کرده است، و هرکس او را نشناخت خدا و دینش را نشناخته است، و حدود و شریعت‌های خدا جز به‌وسیله آن امام شناخته نمی‌شود؛ و این‌چنین جاری شد که شناخت این مردان، دین خدا باشد؛ و شناخت بر وجه آن، شناخت ثابتی است بر بصیرتی که دین خدا با آن شناخته می‌شود، و به‌وسیله آن به شناخت خدا نائل می‌گردند. این همان شناخت و معرفت باطنی مستقر [در نفس] است که حق خود را ایجاب می‌کند و مستلزم آن است که اهلش شکر خدا را به‌خاطر آنچه با آن بر آنها منت نهاده است - از نعمت‌های خدا که به هرکسی که بخواهد منت می‌نهد به جا آورند.»^۳

بنابراین شناخت امام مهدی (علیه السلام) همان شناخت قانون خداوند سبحان است که از طریق آن حجت خداوند سبحان شناخته می‌شود. اگر حجت الهی وجود نداشت، راهی برای آشکار شدن رویکرد الهی و قانون الهی برای شناخت حجت، و سپس شناخت خداوند سبحان وجود نمی‌داشت. این ثابت شده است که خداوند متعال غیب مطلق

۱. رسائل کرکی، محقق کرکی: ج ۳ ص ۱۶۲.

۲. بحارالانوار، علامه مجلسی: ج ۱۵ ص ۲۴.

۳. بصائرالدرجات، صفار: ص ۵۴۹.

است، و خلق نمی‌توانند پروردگار خود را بشناسند مگر از طریق خلیفه‌اش که تصویری از او و تجلی‌ای از اسم‌های نیکوی اوست. پس حجت خدا تصویری از شهر کمالات الهی است، و این شهر مرکز معرفتی است که اگر نبود خلق هم وجود نداشت.

این معرفت، همانی است که ثمره‌اش را آشکار می‌کند؛ و ثمره معرفت، محبت حقیقی الهی است. باید توجه داشت معرفت حقیقی فاصله‌ای بین نظر و عمل ایجاد نمی‌کند، بلکه بین آنها تطابق ایجاد می‌کند، تا آنجا که هیچ تفاوتی میان آنها مشخص نشود؛ به‌علاوه این معرفت، عمل را به‌عنوان عاملی برای شروع آن معرفت، و نظر را به‌عنوان چهارچوبی برای آن قرار می‌دهد. پاسخ سید یمانی علیه السلام مسیر معرفت را برای سیرکنندگان در آن کوتاه کرده است آنجا که پاسخ روشن‌گر خود را با بهترین کلام، مختصر و دلالت‌کننده ارائه داده است، و در آن قانون شناخت حجت خداوند سبحان نهفته است که هرکسی کمترین سایه‌ای از عقل را داشته باشد نمی‌تواند در آن جدل یا منازعه کند.

«قانون» فقط به این دلیل قانون شده است که اطاعت شود، نه اینکه در آن منازعه یا جدل شود؛ زیرا جدل در قانون، دلیلی است که جهل مرکب یا انکار واضح‌ترین صورت‌ها و معانی آن را نشان می‌دهد. به این ترتیب روشن شده است چگونه معرفت از طریق این قانون - که دعوت‌کننده یا مدعی به‌عنوان مترجمی برای رسالت الهی است - مشخص کرده است که اولاً او باید به‌طور مستقیم یا با اجازه خداوند توسط یکی از حجت‌های قبلی تعیین شده باشد.

دوم: توحید خود را از طریق نشان دادن علم و توانایی خود برای ترجمه رسالت الهی براساس مراد خداوند سبحان اعلام کند.

و سوم: او به فرمان خدا مردم را به اطاعت از خود دعوت کند، و هیچ عذری برای کسانی که از او سرپیچی کند وجود ندارد؛ زیرا او خلیفه‌ای از خلفای خداوند است، و کسی که از او سرپیچی کند از خداوند سبحان سرپیچی کرده است.

اینها نکاتی است که روایت یمانی از امام باقر (علیه السلام) آشکار کرده است. امام باقر (علیه السلام) فرموده است: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است، همچون مهره‌های تسبیح پشت سر یکدیگر. عذاب و مصیبت از هر سو رو می‌کند. وای بر کسی که با آنان مخالفت کند. در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت همان است؛ زیرا شما را به سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند. وقتی یمانی خروج کرد فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی حرام می‌شود؛ و وقتی یمانی خروج کرد به سوی او بشتاب؛ زیرا پرچمش پرچم هدایت است؛ و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی‌گردان شود و کسی که چنین کند اهل آتش است؛ زیرا او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌کند.»^۱

این فرمایش امام باقر (علیه السلام) «در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست» بیان روشنی است مبنی بر اینکه یمانی صاحب دعوت الهی است؛ زیرا در غیر از دعوت‌های الهی، به هیچ‌وجه هدایتی وجود ندارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ أَقَمْنَ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾^۲ (بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق هدایت کند؟ بگو خدا به سوی حق هدایت می‌کند. آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته‌تر است پیروی شود، یا کسی که هدایت نمی‌کند و خودش باید هدایت شود؟ شما را چه شده است، چگونه حکم می‌کنید؟) و صاحب دعوت یک فرستاده (رسول) است. پس یمانی (علیه السلام) باید در یکی از عنوان‌هایش «رسول» باشد.

همچنین امام باقر (علیه السلام) قید واضحی برای شخصیت یمانی تعیین کرده است؛ اینکه «و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او روی‌گردان شود و کسی که چنین کند اهل آتش است»

۱. غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۶۴.

۲. یونس: ۳۵.

و این یعنی یمانی در مقام امام حسین علیه السلام قرار دارد؛ چنانچه در کتاب «ثواب الأعمال» آمده است: ابن ادریس از پدرش، از اشعری، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از پدرش، از ابو جارود، از عمرو بن قیس مشرقی روایت کرده است، گفت: من و پسرعمویم به دیدار حسین علیه السلام در عمارت بنی مقاتل رفتیم. به او سلام کردیم. پسرعمویم به او گفت: ای اباعبدالله، اینکه می‌بینم، خضاب (رنگ مو) است یا موهای خودت؟ فرمود: «خضاب (رنگ مو) است؛ و موی سفید در میان بنی‌هاشم زود می‌آید.» سپس به ما رو کرد و فرمود: «برای یاری من آمده‌اید؟» من گفتم: من مردی سال‌خورده هستم با بدهی زیاد، و عیالوارم، و کالاهای زیادی از مردم دستم است و نمی‌دانم چه خواهد شد، و نمی‌خواهم امانتم را ضایع کنم. پسرعمویم هم همین را گفت. حسین علیه السلام به ما گفت: «پس بروید و ندای مرا نشنوید و سیاهی [پرچم‌ها یا سپاه] مرا ببینید؛ زیرا هرکس ندای ما را بشنود یا سیاهی [پرچم‌ها یا سپاه] ما را ببیند و به ما پاسخ ندهد و به ما کمک نکند، حقی است بر خداوند عزوجل است که او را به صورت در جهنم بیندازد.»^۱ «واعیة» به معنای ندا و دعوت و نیز به معنی پرچم است؛ و حسین علیه السلام حجتی الهی است که به او نص (تصریح) شده، و طبق گفته امام باقر علیه السلام یمانی علیه السلام حتماً باید حجتی الهی باشد که به او نص شده است؛ از این رو یمانی به متن و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله احتجاج کرده است.

قید سوم - که روایت امام باقر علیه السلام بیان می‌کند - این است که یمانی حتماً باید معصوم باشد؛ به دلیل وجود قید «او به حق و به راه مستقیم دعوت می‌کند» و هرکس چنین وضعیتی داشته باشد حتماً باید معصوم باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲ (ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، که تصدیق‌کننده

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی: ج ۲۷ ص ۲۰۴.

۲. احقاف: ۳۰.

آنچه پیش از آن بوده است، و به حق و به راه مستقیم هدایت می‌کند). درباره عصمت کتاب خداوند سبحان میان مسلمانان هیچ اختلافی وجود ندارد، و عصمت آن به این صورت است که به حق و به راه راست هدایت می‌کند، و این دقیقاً همان وضعیت یمانی (علیه السلام) است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱ (بی تردید این قرآن به آنچه استوارتر است راه می‌نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود).

بنابراین روایت‌های طاهرین (علیه السلام) که یمانی آل محمد (علیهم السلام) به آنها استناد کرده است یکدیگر را تأیید و یکدیگر را توضیح می‌دهند و تکمیل می‌کنند؛ به طوری که برخی از آنها به برخی دیگر مرتبط هستند؛ و این مصداق فرمایش حق تعالی است: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲ (آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند). همان‌گونه که قرآن آیاتش یکدیگر را تأیید می‌کنند روایت‌های طاهرین (علیه السلام) درباره یمانی (علیه السلام) نیز این چنین هستند. «یمانی» رسول تأویل است همان‌گونه که جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسول تنزیل بود.

بنابراین «کیفیتی» که می‌توان با آن خدا را شناخت «کیفیتی الهی» است که خداوند سبحان بیانش کرده است؛ پس نخستین و بالاترین مرتبه شناخت او، تنزیه او از وصفش است، بهرغم اینکه او در ابتدا، ذات خودش سبحان را با «صفت» معرفی کرده است، و این به دلیل نیازمندی «قابل: پذیرنده» بوده است، و اگر او سبحان و متعال ذات خود را توصیف نمی‌کرد مخلوقاتش او را نمی‌شناختند؛ اما خداوند متعال بیان کرده است که «وصف او» خود او نیست، بلکه فقط قبله‌ای است که به سوی او دلالت می‌کند و راهی

۱. اِسْرَاء: ۹.

۲. نِسَاء: ۸۲.

است که به او منتهی می‌شود. بنابراین او خود را توصیف کرده، و در عین حال به بندگانش امر کرده او را با تنزیه از وصفش بشناسند.

مرتبه دوم: شناخت او با توصیفش از طریق تکیه بر عارفین به او در مرتبه نخست است؛ همان کسانی که او را با تنزیهش از صفاتش شناختند؛ پس آنها رنگ این وصف را به خود گرفتند، و در نتیجه مصداقی عملی برای صفت او که به وسیله آن شناخته می‌شود شدند. این مرتبه نیز به دلیل نیاز «پذیرنده» است وگرنه فاعل سبحان از آن بی‌نیاز است. بنابراین معلمان فرستاده شده ناطق عامل به صفت او سبحان، به مردم شناختی را که درخورش هستند می‌آموزند؛ اگرچه این از طریق صفت او انجام می‌شود که بندگان مرسلش به رنگ آن درآمده‌اند؛ اما مردم باید بشناسند و یاد بگیرند او را به همان صورتی که بندگان عارف به او و معرفی‌کننده او تنزیه کرده‌اند تنزیه کنند؛ و این مرتبه همان مرتبه‌ای است که مردم، عارف به خداوند سبحان و بهره‌مندشده از رحمتش را از دیگرانی که به روی گردانی از شناخت او سبحان اصرار دارند بازبشناسند؛ همان دیگرانی که فرصت رحمت را از دست دادند و قبل از آن فرصت عدالت او را که در امتحان اول به تمامی بندگانش داده بود از دست داده بودند؛ امتحانی که در آن مردم به معلم و متعلم (دانشجو) دسته‌بندی شدند؛ و آنها فرصت رحمت در امتحان دوم را در اینکه پروردگار سبحانشان را با کیفیتی که پیشی‌گیرندگان در معرفت معرفی کردند بشناسند از دست دادند.

این «مرتبه» همان مرتبه‌ای است که رسول خدا ﷺ در وصیتش به امتش بیان کرده، و آن را ضامن نجات آنها و ورودشان به ساحت رضوان خداوند سبحان معرفی کرده و فرموده است: «من در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم؛ کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض بر من وارد شوند.» کتاب خدا حاوی صفات او سبحان و بیان آنچه است که مردم را به صلاح می‌آورد و با عمل به آن شناخت او سبحان را برایشان میسر می‌گرداند، و عترت طاهره ﷺ کسانی هستند که چگونگی عمل به آن را برای مردم تبیین می‌کنند.

حق تعالی می فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (مسلماً برای شما در رسول خدا سرمشق نیکویی است، برای آن کسی که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند). شاید آنچه از معنای «اسوه: سرمشق» دانسته می شود «نجات دهنده عملی» باشد که با تمسک به او و گام نهادن در جای پای او مردم می توانند پروردگار سبحان خود را بشناسند و او را همان طور که محمد ﷺ تنزیه کرد به یگانگی تنزیه کنند، و با ترک تمسک به او ﷺ مردم در گمراهی خواهند افتاد و از راه شناخت حقیقی دور می شوند.

با در نظر داشتن اینکه مرتبه تعلیم عملی کتاب توسط مهدی های هدایتگر از رسولان و انبیا و اوصیا (علیهم السلام) نیز خود به دو مرحله تقسیم می شود: مرحله اول، تعلیم با تنزیل؛ و مرحله دوم، تعلیم با تأویل. پیامبران و مرسلین (علیهم السلام) تا خاتم آنها رسولان تنزیل و معرفی کننده تنزیل بوده اند، و رسول خدا ﷺ معرفت تنزیل را به کمال رساند. پس ایشان ﷺ به این ترتیب «خاتم پیامبران» شد و ختم نبوت توسط ایشان به معنای این بود که بعد از او رسالت جدیدی از آسمان نازل نمی شود؛ پس با او ﷺ ارسال از آسمان خاتمه یافت، و ارسال به سوی اهل زمین از سوی ایشان ﷺ برای چگونگی شناخت تنزیل و کمال گشوده و آغاز شد. برای این مرحله آموزشی، دوازده رسول از امامان تعیین کرد که با علی (علیه السلام) آغاز و با امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) خاتمه یافت؛ پس ایشان (علیهم السلام) خاتم امامان مرسل برای شناساندن تنزیل به مردم هستند، و از ایشان (علیهم السلام) باب ارسال برای تأویل گشوده شد. پس از پایان مرحله تنزیل با او (علیه السلام) ارسال برای تأویل از سوی ایشان آغاز شد، و نخستین رسول گشاینده مرحله تأویل، مهدی اول احمد (علیه السلام) است، همان گونه که در وصیت رسول خدا ﷺ که در شب وفاتش به علی (علیه السلام) املا کرد آمده، و در آن خلفایش را تا روز قیامت نام برده است، و آنها دوازده امام و پس از آنها دوازده مهدی هستند؛ بنابراین

امامان علیهم‌السلام رسولان تنزیل، و مهدیون علیهم‌السلام رسولان تأویل هستند.

شاید سودمند باشد یادآوری کنیم «تنزیل» به معنای بیان معانی کتاب و توضیح آنها برای مردم هر زمان و با توجه به نیازشان به بیان معانی قرآن است، تا اینکه امر به امام محمد بن حسن مهدی علیه‌السلام رسید و با ایشان علیهم‌السلام بیان معانی قرآن پایان پذیرفت، و از ایشان علیهم‌السلام مرحله بیان حقایق قرآن یعنی تأویل قرآن آغاز شد، و اولین رسول بیان‌کننده حقایق، احمد علیه‌السلام مهدی اول است. از این رو روایات طاهرین علیهم‌السلام ذکر کرده‌اند قائم در میان مردم ۲۵ حرف را منتشر می‌کند و آن را به دو حرف منتشر شده قبلی اضافه می‌کند، و در نتیجه ۲۷ حرف را کامل می‌کند. دو حرف قبلی که در میان مردم منتشر شده بودند شاید حروف تنزیل هستند. در هر زمانی قبل از زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در زمان او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرصه معرفتی عبارت بود از اینکه مردم باید رسول و رسالت را می‌شناختند؛ و پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وظیفه مردم این بود که تمام این دو حرف یعنی تمام تنزیل را بشناسند و این با شناخت معانی کتاب انجام شد.

اما در زمان قائم علیه‌السلام وظیفه او خاتمه دادن به مرحله بیان تنزیل با بیان کامل معانی قرآن، و آغاز مرحله بیان تأویل آن و انتشار ۲۵ حرف از حروف تأویل از طریق بیان حقایق این ۲۵ حرفی است که معنای دو حرف قبلی [با آنها] آشکار می‌شود؛ و شاید این ۲۵ حرف همان چیزی است که در وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر شده است؛ اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کسی است که خلفا و جانشینان را تعیین می‌کند، و ۲۴ خلیفه بعد از او صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خلفا و جانشینان او برای مردم هستند و برای آنها حقیقت معرفت به خداوند سبحان را تبیین می‌کنند، و اینکه معرفت با تنزیل است نه با توصیف، به همان صورتی که یمانی آل محمد علیهم‌السلام در تفسیر سوره توحید بیان فرموده است.

دلیل معرفت کیست؟

پاسخ سید یمانی علیه السلام نشان‌دهنده ضرورتی است که امروز مردم سخت در تلاش‌اند تا آن را پنهان کنند، یا در بهترین حالت می‌خواهند از آن روی بگردانند یا آن را نادیده بگیرند. این ضرورت برای کسی که امروز قبول دارد امام مهدی علیه السلام تجلی شهر کمالات الهی در این زمان، و تصویر شهر علم است، به این معناست که او ناگزیر باید به دنبال دروازه و راه آن شهر بگردد، درست مثل اینکه آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است تصدیق کرده و به آن ایمان آورده، آنجا که فرموده است: «ای علی، من شهر علم هستم و تو دروازه آن هستی؛ و آیا به شهر جز از دروازه‌اش وارد می‌شوند؟» که مصداقی برا این فرمایش حق تعالی است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجَّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ (از تو دربارهٔ هلال‌های ماه می‌پرسند؛ بگو آنها اوقاتی برای مردم و حج هستند؛ و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها به آنها وارد شوید، بلکه نیکی [روش] کسی است که تقوا پیشه می‌کند، و به خانه‌ها از درهایشان وارد شوید؛ و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید).

در این زمان نیز وضعیت به همین صورت است. شهر علم این زمان امام مهدی علیه السلام، آن نجات‌دهندهٔ جهانی بشریت از ورطه‌های گمراهی و سرگردانی در صحرای جهل و مادهٔ نابودکننده است، و اعتراف به این امر الهی نیازمند اعتراف به این نکته است که این شهر دروازه‌ای دارد که از آن وارد می‌شوند؛ وگرنه هیچ راهی برای رسیدن به آن و شناخت آن وجود ندارد مگر با شناخت آن دروازه و ورود از طریق آن تا بتوان آن را شناخت و سپس

سازنده و بناکننده‌اش را - که خداوند سبحان است - شناخت. به همین دلیل از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است: «کسی که خدا را بخواهد با شما شروع می‌کند؛ با شما خداوند دروغ را آشکار می‌کند؛ با شما خداوند زمان بدی‌ها را دور می‌کند؛ با شما خداوند آغاز می‌کند، و با شما [خداوند] خاتمه می‌دهد؛ و با شما خداوند آنچه را می‌خواهد محو می‌کند و با شما اثبات می‌کند؛ با شما خداوند ذلت را از گردن‌های ما برمی‌دارد؛ و با شما خداوند انتقام هر مؤمنی را که به‌دنبال انتقام است می‌ستاند.»^۱

بنابراین پاسخ به سؤال اول در کتاب متشابهات، تعریف روشن و واضحی از دروازه شهر است؛ زیرا شهر را نمی‌شناسد مگر کسی که جزئی از آن و در آن باشد؛ و مهم‌ترین جزء شهر، محل ورود به آن است که ورود به شهر از طریق آن انجام می‌شود، و همان دروازه‌ای است که جویندگان هدایت به‌دنبال شناخت شهر و سازنده‌اش هستند؛ و غایت و هدف نهایی از رسیدن به شهر از طریق این دروازه، باید شناخت سازنده و بناکننده آن و عظمت او و سپس تنزیه او از هرچیز دیگر باشد.

همان‌طور که برای تنزیل، شهری از علم و دروازه‌ای وجود داشت و آن شهر محمد (صلی الله علیه و آله) و آن دروازه علی (علیه السلام) بود، به همین ترتیب برای تأویل نیز شهری از علم و دروازه‌ای وجود دارد که تصویری از آن شهر است. شهر علم تأویل امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) است و دروازه آن شهر وصی و فرستاده او به‌سوی همه مردم، احمدالحسن (علیه السلام) است. از جمله دلایلی که اثبات می‌کند یمانی (علیه السلام) دروازه شهر علم (امام مهدی (علیه السلام)) است این نکته است که حدیث «خدا را با خدا بشناسید...» در طول صدها سال در دل کتاب‌ها جا خوش کرده بود ولی هیچ‌کدام از مردم نیامده بود تا راز این شناخت را - همان‌گونه که یمانی (علیه السلام) در این زمان آشکار کرده است - برای ما آشکار کند.

این آشکارسازی او ما را با دو احتمال روبه‌رو می‌سازد؛ به طوری که احتمال سومی وجود ندارد: یا یمانی علیه السلام مهم‌ترین قسمت این شهر یعنی دروازه‌اش است، یا او از کسانی است که وارد آن می‌شوند. برای احتمال اول بحثی نیست، زیرا دروازه شهر بودن مستلزم این است که او راه کشف‌کننده اسرار آن باشد؛ اما احتمال دوم مستلزم این است که یمانی نخستین واردشونده به آن شهر و نخستین عارف به اسرار آن باشد، و اگر غیر از این بود در این صورت کسی که قبل از او بوده باید برای بیان، شایسته‌تر باشد؛ بنابراین یمانی علیه السلام اولین واردشوندگان است و این نشان می‌دهد او باید اولین مؤمنان باشد، و ما برای اولین مؤمنان بودن به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد می‌کنیم که می‌فرماید: «پس وقتی وفات او را فرارسید باید آن را به پسرش، اولین مهدیون که سه اسم دارد بسپارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.»^۱ و از این نص می‌توان به مسئولیت عظیمی که بر دوش اولین مؤمنان علیهم السلام است پی برد؛ زیرا او همان وجه و چهره امام مهدی علیه السلام است که با مردم روبه‌رو می‌شود، و همان معلمی است که یاران پدرش را آماده می‌سازد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی طولانی روایت شده است و ما فقط محل شاهد از آن را نقل می‌کنیم. که نشان‌دهنده دور شدن مردم از تمسک به امامت امام مهدی علیه السلام، و در مقابل شأن و منزلت عظیم مؤمنان به امامت او علیه السلام است، و این شأن، مسئولیت عظیمی را که بر دوش اولین مؤمنان علیهم السلام است آشکار می‌کند؛ آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه در تبیین حجت‌های بعد از خود فرموده است: «... سپس هم‌نام و هم‌کنیه من، حجت خدا در زمینش و باقی‌مانده او در بین بندگان، فرزند حسن بن علی، همان کسی است که خداوندی که یادش بلند است به دست او مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را فتح می‌کند. او همان کسی است که از شیعیان و دوستانش غایب می‌شود، غیبتی که در

آن بر امامت او پایدار نمی ماند مگر کسی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است.»
جابر گفت: به ایشان گفتم: ای رسول خدا، آیا شیعیان او در غیبت از او بهره مند می شوند؟ فرمود: «بله، سوگند به آن که مرا به نبوت برانگیخت، آنان از نور او بهره مند می شوند و در غیبتش از ولایت او استفاده می کنند، مانند بهره مندی مردم از خورشید حتی اگر ابرها آن را پوشانده باشند. ای جابر، این از اسرار پنهان خدا و علم مخزون اوست؛ پس آن را مخفی کن مگر برای اهلش.»^۱

این حدیث نشان دهنده رنج و سختی های بزرگ کسانی است که بر امامت او ثابت قدم هستند، و اینکه آنان در معرض چه امتحان بزرگی قرار می گیرند.

همچنین از ابوجعفر (علیه السلام) روایت شده است: محمد بن سنان، از ابوجارود نقل کرده است که امام باقر (علیه السلام) فرمود: «به راستی حدیث آل محمد سخت و دشوار است، سنگین و عمیق است، و خالص و روشن است، و آن را تحمل نمی کند مگر فرشته ای مقرب یا پیامبری مرسل، یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده باشد، یا شهری مستحکم باشد. وقتی قائم ما به پا خیزد زبان به سخن می گشاید درحالی که قرآن تصدیقش می فرماید.»^۲

از این روایت می توان فهمید قرآن در هر زمان همان حجت خداست؛ و براساس این فهم، قائم ناطق، امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) نخواهد بود؛ زیرا در این زمان او همان قرآن است، و قائم ناطق تصدیق شده توسط قرآن، کسی است که توسط امام مهدی (علیه السلام) برای مردم مبعوث می شود، و او وصی او و رسول او و یمانی او احمد (علیه السلام) است. چه بسا از تصدیق قرآن برای قائم ناطق بتوان فهمید قائم، شهادت قرآن را برای گفتار و عمل می طلبد، و قرآن شاهدهی برای صدق او خواهد بود؛ بنابراین او با قرآن مخالفت نمی کند و

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق: ص ۲۵۴.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار: ص ۴۱.

با آن اختلاف ندارد، بلکه حجت او قرآن خواهد بود؛ و این همان وضعیتی است که امروز با یمانی علیه السلام حاصل شده است؛ زیرا قرآن این گفته او «از خدا درباره من پرسید» را تصدیق می کند، با این فرمایش خود: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱ (و کسانی که کافر شدند می گویند تو فرستاده نیستی. بگو کافی است خدا میان من و شما شاهد باشد، و کسی که علم کتاب نزد اوست).

همچنین این فرمایش حق تعالی: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۲ (بی تردید این قرآن به آنچه استوارتر است راه می نماید؛ و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود).

هیچ شک و تردیدی نیست «آنچه استوارترین است» همان «حاکمیت خداست»، و همان دین قیّم (استوار) است؛ و کسی که به حاکمیت خدا دعوت می کند به دین قیّم دعوت می کند؛ و قرآن به او هدایت، و گفتار او را تصدیق می کند.

مؤمنان به امام مهدی علیه السلام در آخرالزمان غیر از ۳۱۳ نفر نیستند، و روایات اهل بیت علیهم السلام به این نکته تصریح کرده اند، و بحثی در این خصوص نیست؛ اما کسانی که ادعای ایمان به امام مهدی علیه السلام دارند کذب ادعایشان با آنچه از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است روشن می شود مبنی بر اینکه ظهور امام مهدی علیه السلام و پایان غیبتش منوط به وجود ۳۱۳ نفر، به علاوه حلقه ای شامل ده هزار نفر است. حال اگر ادعاهای آنها صادق بود درحالی که آنها امروز میلیون ها نفر هستند، پس امام مهدی علیه السلام باید میان مردم ظاهر می شد و حتی دولت عدالت الهی - که آرزوی پیامبران و فرستادگان علیهم السلام بوده است - برپا می شد!

۱. رعد: ۴۳.

۲. اِسْرَاء: ۹.

درباره این موضوع، بیانی از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خصوص صفات جنبنده‌ای که در آخرالزمان با مردم سخن می‌گوید وارد شده است: گفتیم یعنی ابوظفیل گفت: ای امیرالمؤمنین، معنای آیه ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ (و هنگامی که وعده عذاب بر آنان حتمی شود، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان سخن می‌گوید، که به راستی مردم به آیات ما یقین نداشتند) چیست؟ فرمود: فرمود: «ای ابوظفیل، از این درگذر.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، فدای شما شوم، از آن به من خبر بدهید. فرمود: «جنبنده‌ای است که غذا می‌خورد و در بازارها می‌گردد و با زنان ازدواج می‌کند.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: «او پروردگار زمین است و به واسطه اوست که زمین آرام می‌گیرد.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: «صدیق این امت، و فاروق و رئیس و ذی‌القرنین آن است.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، او کیست؟ فرمود: «کسی است که خداوند متعال درباره‌اش فرموده است: ﴿وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾^۱ (و شاهی از او پیرو اوست) و کسی است که ﴿عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۲ (علم کتاب نزد اوست) و ﴿وَالَّذِي جَاء بِالصِّدْقِ﴾^۳ (و آن کس که راستی آورد)؛ و همان کسی است که من او را تصدیق کرده‌ام، و تمام مردم کافرند غیر از من و او.»^۴

پس یمانی (علیه السلام) اولین مؤمنان به امام مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان است، همان‌طور که علی (علیه السلام) اولین مؤمنان به محمد (صلی الله علیه و آله) در ابتدای زمان بود؛ و وقتی به این نکته توجه کنیم که اصطلاح «کفر» - که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم را با آن توصیف می‌کند - به معنای «کفر معرفت» است - بر اساس آنچه بنده فهمیدم - این یعنی هیچ‌کسی از مردم در زمان علی (علیه السلام)

۱. هود: ۱۷.

۲. رعد: ۴۳.

۳. زمر: ۳۳.

۴. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی: ص ۴۰.

دلیل معرفت کیست؟ ۱۰۹

و یمانی علیه السلام، خدا و حجتش را نمی‌شناسد جز خود همین دو نفر؛ زیرا هر دوی آنها با عنوان «اولین مؤمنان» توصیف شده‌اند؛ چراکه هرکدام از آنها در زمان خودش همان دروازه شهر الهی است که با حجت خداوند سبحان در زمان خود تجلی یافته است، و نیز هرکدام از آنها در زمان خودش اولین واردشوندگان به آن شهر بوده است.

از جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل شده است، فرمود: «وقتی مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد مرا فراخواند. وقتی وارد شدم به من فرمود: ای علی، تو وصی و جانشین من بر خانواده‌ام و اتم هستی، هم در زمان زندگی‌ام و هم پس از مرگم. دوست تو دوست من است و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. ای علی، منکر ولایت تو بعد از من همانند منکر رسالت من در زمان حیاتم است؛ زیرا تو از من هستی و من از تو هستم. سپس مرا نزدیک کرد و راز هزار درب از علم را به من نجوا کرد که هر درب هزار درب دیگر را می‌گشاید.»^۱ و این امروز، همان زبان حال یمانی علیه السلام است که وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام و اولین مؤمنان به اوست.

بنابراین سؤال از «چگونگی» مردم را به روشی هدایت می‌کند که به واسطه آن دروازه شهر علم در این زمان شناخته می‌شود، تا صدق ولایتشان را به امام مهدی علیه السلام و پایداری‌شان را بر بیعت با او ثابت کنند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲ (آیا مردم پنداشتند همین که بگویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و آزموده نمی‌شوند؟)؛ و این فتنه و آزمایش برای مردم در این دعوت مبارک یمانی است که همان میزان و معیار خداوند در زمین در این زمان محسوب می‌شود، و از طریق آن میزان معرفت و ایمان مردم به غیب آشکار می‌شود؛ از این رو پاسخ به این سؤال

۱. الخصال، شیخ صدوق: ص ۶۵۲.

۲. عنکبوت: ۲.

مهم به شیوه‌ای اشاره‌وار ارائه شده است تا کسانی که حقیقت را از حق می‌جویند و خدا را با خدا می‌شناسند آن را درک کنند؛ و در این پاسخ به این سؤال، بیان «چگونگی» به صورت واضح و روشن توضیح داده شده است؛ با شناساندن اینکه امام مهدی (علیه السلام) همان تجلی خداوند سبحان در خلق و همان وجه اوست که با آن در این زمان با خلقتش مواجه شده است.

در این پاسخ با لطفی حکیمانه به سبب و دلیل آن معرفت و راه و دروازه‌ای که به شهر علم خداوند سبحان در این زمان منتهی می‌شود اشاره شده است؛ و این اشاره می‌گوید: گوینده سخن دربارهٔ بیان آن معرفت و قانونش، حتماً باید دلیل آن باشد، وگرنه چگونه ممکن است کسی که دلیل آن نیست درباره‌اش سخن بگوید و در گفتارش اختلاف یا تناقض یا تعارضی دیده نشود؟ حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱ (آیا دربارهٔ قرآن نمی‌اندیشند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند). قرآن اگرچه از نظر مفهومی همان متن (نص) است اما بدون زبان ناطقی که آن را بیان کند خاموش باقی می‌ماند و راهی برای شناخت اسرار آن وجود نخواهد داشت؛ بنابراین باید مصداق ناطقی داشته باشد که اسرار متن خاموش را بیان کند؛ و قرآن ناطق در این زمان بر اساس آنچه بنده فهمیده‌ام همان ریسمان کشیده‌شده بین زمین (مردم) و آسمان (امام مهدی (علیه السلام)) است؛ و او همان یمانی (علیه السلام) است.

پس سؤال اول به صراحت دربارهٔ «چگونگی»، و به صورت تلویحی و اشاره‌وار به سبب و عامل پاسخ داده است. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «خدا ناپسند دانسته است اشیا را جز با اسباب جریان دهد؛ و برای هر چیزی سببی قرار داد، و برای هر سببی شرحی گذاشت و برای هر شرحی کلیدی، و برای هر کلیدی پرچمی، و برای هر پرچمی

دلیل معرفت کیست؟ ۱۱۱

بابی سخن گو قرار داد؛ پس هرکس او را شناخت خدا را شناخته، و هرکس او را انکار کرد خدا را انکار کرده است؛ و این شخص، رسول خدا و ما هستیم.»^۱

شاید این فرمایش امام صادق علیه السلام: «رسول خدا و ما» نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. از ایشان در بیان معنای «ما» روایت شده است: ابوبصیر گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «اوصیا همان دروازه‌های خداوند عزوجل هستند که از آنها وارد می‌شوند؛ و اگر آنها نبودند خداوند عزوجل شناخته نمی‌شد، و خداوند تبارک و تعالی به وسیله آنها بر خلقش حجت آورده است.»^۲

بنابراین هرکسی دربارهٔ تشابهات سخن می‌گوید و ادعای فهم و محکم کردن آن را دارد باید ثابت کند از اوصیای رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله است، و باید حتماً به او نص (تصریح) شده باشد؛ و نصی که اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله را تا روز قیامت به‌طور کامل بیان کرده باشد وجود ندارد غیر از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن را در شب وفاتش به علی علیه السلام املا کرد و سه نفر از بزرگان صحابه یعنی سلمان محمدی و ابوذر غفاری و مقداد را بر آن گواه گرفت، به‌عنوان تصدیقی برای فرمایش حق تعالی: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۳ (برای شما مقرر شد هرگاه یکی از شما را مرگ فرارسد اگر خیری بر جای گذاشته است، برای پدر و مادر و نزدیکان به‌طور شایسته وصیت کند؛ این حقی است بر پرهیزگاران).

وصیت (نص) رسول خدا صلی الله علیه و آله تثبیتی برای حاکمیت خداوند است چراکه اصل و بیانی برای چگونگی آن است؛ و از آنجا که سخن گو در تشابهات، وصی ذکر شده در وصیت است پس او بیانی برای مصداق حاکمیت و کشف سبب است. در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار: ص ۲۶.

۲. کافی: ج ۱ ص ۱۹۳.

۳. بقره: ۱۸۰.

نام اوصیایش آمده تا برای آنان حجتی باشد که با آن برای مردم استدلال می‌کنند، و مانعی برای ورود تأویل‌کنندگان به عرصه تأویل باشد؛ زیرا این عرصه، عرصه راسخان در علم است، و آنها اوصیای محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که در وصیت مقدسش ذکر شده‌اند.

جماعتی به ما خبر داد: از حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از امام جعفر صادق، از امام باقر، از امام سجاد، از امام حسین (علیه السلام) نقل کرده‌اند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در شبی که از دنیا رفت به علی (علیه السلام) فرمود: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (علیه السلام) وصیتش را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آنها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی‌گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم کن. زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندم "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثنات (دارای پینه‌های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش

دلیل معرفت کیست؟ ۱۱۳

"علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد علیهم السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

توصیف امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام به عنوان «مستحفظ» دلالت مهمی دارد که اهمیت اینکه ایشان «مستحفظ» است را نشان می‌دهد. توصیف «مستحفظ» تأکید و دلالت شدیدی در «حفظ» دارد، و نیز از نظر زمانی به آینده دلالت می‌کند. این توصیف امام محمد بن حسن علیه السلام سَرّی از اسرار غیبت و انتظار را آشکار می‌کند، و این «راز» با آمدن صاحب الامر منتظر - که در حدیث مالک جهنی توضیح داده شده است - روشن می‌شود: به ابوجعفر علیه السلام گفتم: ما صاحب این امر را با صفاتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کدام از مردم ندارد. فرمود: «نه به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهد بود تا اینکه خودِ او کسی باشد که با آن برای شما حجت آورد و شما را به آن دعوت کند.»^۲

پس صاحب الامر کسی است که مردم را به «امر» دعوت می‌کند و با این امر برای آنها حجت می‌آورد. این «امر» چیست که صاحبش با آن احتجاج می‌کند؟ پاسخ امروز به روشنی خورشید میان روز روشن شده است. این امر همان دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تعیین اوصیای خود و حجت‌های خدا بر خلق بعد از او تا روز قیامت است؛ و آشکار کردن

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

۲. غیبت نعمانی: ص ۳۳۷.

این «امر» بیانی بوده است که مردم از زمان نوشتن نوشتار بازدارنده از گمراهی توسط رسول خدا (ص) تا زمان ظهور صاحبش - که یمانی وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است - نتوانسته‌اند آن را به درستی بیان کنند.

شاید در روایت زیر، پاسخ و بیانی برای معنای توصیف «مستحفظ» باشد که رسول خدا (ص) در وصیت مقدس خود ذکر کرده است: محمد بن عیسی به ما گفت: از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابودیلیم، از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت کرده است، فرمود: «موسی به یوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون به فرزند هارون وصیت کرد، نه به فرزند خودش و نه به فرزند موسی؛ زیرا اختیار با خداوند عزوجل است و او هر چه بخواهد از هر کسی که بخواهد برمی‌گزیند. موسی و یوشع به مسیح (علیه السلام) بشارت دادند. زمانی که خداوند عزوجل، مسیح (علیه السلام) را مبعوث فرمود، مسیح به آنان گفت: پس از من فرستاده خدا (ص) خواهد آمد که اسمش احمد و از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) است. او مرا تصدیق می‌کند و شما را [نیز] تصدیق می‌کند؛ و این در میان حواریون در مستحفظان جاری شد، و خداوند عزوجل آنان را تنها به این دلیل مستحفظ نامیده است که آنها اسم اکبر را حفظ کرده‌اند؛ و این اسم همان کتابی است که با آن هر چیزی که با انبیا (صلوات الله علیهم) بوده است دانسته می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾ (ما پیش از تو رسولانی با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان (ترازو) فرود فرستادیم). کتاب، اسم اکبر است؛ و از آنچه ادعا می‌شود کتاب است فقط تورات و انجیل و فرقان شناخته شده است؛ [در حالی که در آن] کتاب نوح هست، و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم (علیهم السلام) در آن هست؛ و خداوند خبر داده است: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ (این در صحیفه‌های نخستین است؛ صحیفه‌های ابراهیم و موسی). حال صحیفه‌های ابراهیم کجاست؟ صحیفه‌های ابراهیم همان "اسم اکبر" است، و صحیفه‌های موسی [نیز] "اسم اکبر" است. وصیت پیوسته از عالمی به عالمی منتقل می‌شد تا اینکه آن را به محمد (ص) رسانید.

دلیل معرفت کیست؟ ۱۱۵

دادند. سپس جبرئیل نزد او آمد و گفت: تو نبوت را به پایان رساندی و روزهایت را تکمیل کردی؛ پس اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت را به علی (علیه السلام) بسپار؛ زیرا من زمین را بدون عالمی که به واسطه او اطاعت شوم و ولایت من شناخته شود رها نمی‌کنم.^۱

بنابراین بر اساس آنچه از روایت پیشین متوجه می‌شویم می‌توانیم بگوییم «مستحفظ اسم اکبر» امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) است، «کتاب» نیز احمد (علیه السلام) و مهدیون (علیهم السلام)، و همان عهد خلافت است، و «میزان» علی (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام)، و همان عهد ولایت است. پس احمد (علیه السلام) همان کتاب می‌شود، و او همان «کاف» و «اسم اکبر» و میراث علم و آثار نبوت است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۲ (الف لام میم * این است کتابی که در آن هیچ تردیدی نیست * هدایتی برای تقوایبندگان است؛ * همان کسانی که به غیب ایمان دارند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند).

از ابو حمزه، از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند، و در غیبت او قبل از قیامت به او اقتدا کند، و دوستان او را دوست بدارد و دشمنان او را دشمن بدارد. چنین شخصی از رفیقان من و دوستان نزدیک من است، و در روز قیامت گرمی‌ترین امتم برایم خواهد بود.»^۳

کسی که دقت کند می‌بیند این حدیث درباره امام محمد بن حسن مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه درباره مهدی اول (علیه السلام) است. اما چرا؟ به دلیل نکات زیر:

۱. امام مهدی (علیه السلام) امتحان امت نیست؛ بلکه امتحان‌گیرنده است و امتحان از سوی ایشان (علیه السلام) است، و ایشان (علیه السلام) امت را با اولین مؤمنان به خودش امتحان می‌کند؛

۱. بصائر الدرجات: ص ۴۷۰.

۲. بقره: ۱ تا ۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق: ص ۲۸۶.

همان طور که در دعوت رسول خدا (ص) امتحان مردم در خود محمد (ص) نبود، بلکه امتحان در اولین مؤمنان به ایشان (ص) و وصی او (ص) یعنی علی (ص) بود.

۲. روایت می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند.» می‌دانیم «درک کردن» یعنی قائم ظاهر می‌شود و مردم را به خودش دعوت می‌کند تا فرصت درک او را پیدا کنند؛ زیرا اگر چنین نباشد نمی‌توان او را درک کرد. چگونه می‌توان کسی را که غایب است درک کرد؟ خداوند سبحان - که غیب مطلق است - می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۱ (چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، ولی او چشم‌ها را درک می‌کند؛ و او لطیف و آگاه است). همه به‌ویژه شیعیان - امروز می‌دانند امام مهدی محمد بن حسن (ص) یکی از مصادیق غیب است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (کسانی که به غیب ایمان دارند)، و از اهل بیت (ص) روایت شده است «غیب» در این آیه امام مهدی (ص) است؛ بنابراین این شخصی که درک می‌شود غیر از امام مهدی محمد بن حسن (ص) است؛ و چه کسی غیر از امام (ص) «قائم» است، آیا جز وصی ایشان و اولین مؤمنان به امامت ایشان (ص)؟

۳. روایت می‌فرماید: «و در غیبت او قبل از قیامت به او اقتدا کند.» بدیهی است امام باید درک شود تا مأموم بتواند به او اقتدا کند. همچنین روایت می‌فرماید «در غیبت او قبل از قیامت» و می‌دانیم غیبت امام مهدی (ص) شامل دو غیبت می‌شود و یک غیبت نیست. علاوه بر این دلالت «غیبت» جزو متشابهات محسوب می‌شود؛ زیرا معانی متعددی دارد. به همین دلیل رسول خدا (ص) معیاری برای دلالت آن «غیبت» قرار داده است، و آن معیار و ضابطه عبارت «قبل از قیامت» است. پس غیبت در اینجا به معنای اختفاست و این همان سنت موسی (ص) است: «ترسان و مراقب

است؛ و قائم نیز سنتی از موسی علیه السلام دارد. اما امام مهدی علیه السلام از چه چیزی خائف و ترسان است؟ و او انتظار چه چیزی را می‌کشد؟ درحالی که ایشان علیه السلام نمازش را به قنوتش و قنوتش را به نمازش متصل می‌کند تا آنجا که مصداقی برای غیب و یکی از تجلیات آن شد؛ به طوری که چشم‌ها او را درک نمی‌کنند ولی او چشم‌ها را درک می‌کند، و او لطیف و آگاه است.

۴. روایت می‌فرماید: «دوستان او را دوست بدارد و دشمنان او را دشمن بدارد.» این دوستان و اولیای او امروز چه کسانی هستند؟ کسانی هستند که روایت‌های آل محمد علیهم السلام را تصدیق می‌کنند، یا کسانی هستند که تلاش می‌کنند روایت‌های اهل بیت علیهم السلام را نابود کنند؟ این سؤالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخش را داده است. امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، شگفت‌انگیزترین مردم در ایمان، و بایقین‌ترین آنها قومی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، درحالی که هیچ پیامبری را ندیده‌اند و حجت از آنها پنهان است. آنها به سیاهی روی سفیدی ایمان آورده‌اند؛ یعنی به احادیثی که بر روی کاغذ نوشته شده‌اند.»^۱

این حجت پنهان شده از مردم چه کسی غیر از امام مهدی علیه السلام است؟ و سیاهی روی سفیدی چه چیزی غیر از احادیث شریف آنان علیهم السلام است؟ می‌دانیم امتحان همیشه پس از پنهان شدن حجت با نص انجام می‌شود. این سنت خدا در میان گذشتگان بوده است، و برای سنت خداوند تغییری نخواهی یافت. آیا امروز دعوت‌کنندگان و اولیایی که حجت را در اختیار دارند و مردم را به دو تقلین دعوت می‌کنند غیر از یاران امام مهدی علیه السلام هستند؟ و سرور و پیشوا و فرمانده این یاران چه کسی است؟ سرور و رهبر و مربی آنها سید احمدالحسن یمانی آل محمد علیهم السلام، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است؛ و آنان تنها

کسانی هستند که امروز به حاکمیت خدا دعوت می‌کنند و در این راه خون‌های پاک خود را نثار کرده‌اند؛ دشمنان آنها همه کسانی هستند که به حاکمیت خداوند سبحان و تصبیبش ایمان ندارند، و تمام کسانی هستند که تلاش می‌کنند روایت‌های اهل بیت (علیهم السلام) را بی‌اثر و محو و نابود کنند، و به حاکمیت مردم و دموکراسی آمریکا - آن پرچم شیطان - دعوت می‌کنند، که البته به معرفی چندانی نیاز ندارد. آمریکا امروز سرور و آقای ظلم و ستمگری است، و هرکسی به طرح و راهبرد حاکمیتی آنها دعوت کند زیر پرچم آنها قرار می‌گیرد و جزو کسانی خواهد بود که با اولیای قائم دشمنی می‌کنند.

و اولیای قائم (علیهم السلام) کسانی هستند که سید المرسلین (علیهم السلام) آنها را چنین توصیف کرده است که به پیامبری ملحق نشده‌اند و حجت - که همان امام مهدی (علیه السلام) است - از آنها مخفی بوده است، پس آنها به سیاهی روی سفیدی ایمان می‌آورند؛ و به وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در شب وفاتش به علی (علیه السلام) املا کرد؛ و این بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین مصداق ایمان آوردن به سیاهی روی سفیدی است. در آن وصیت، آخرین مستحفظین - که امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) است - ذکر شده است، و اینکه ایشان (علیهم السلام) وصیت را به فرزندش، صاحب ذخیره [گنجینه] انبیا (علیهم السلام) تسلیم می‌کند؛ و ذخیره انبیا (علیهم السلام) همان وصیت مقدس است؛ و این وصیت برای او ذخیره شده است (درود و سلام خدا بر او و پدران و فرزندانش باد). در وصیت آمده است:

«آن را به فرزندش "محمد" که مستحفظ از آل محمد (علیهم السلام) است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین مقربین است تسلیم کند، و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدرم است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او

مهدی است؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

«مستحفظاً» امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام است، «کتاب» نیز احمد علیه السلام و مهدیون علیهم السلام هستند، و منظور عهد خلافت است، و «میزان» علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند و منظور همان عهد ولایت است. پس احمد علیه السلام همان کتاب می‌شود، و او همان «کاف» و «اسم اکبر» و میراث علم و آثار نبوت است.

«بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است، آن مالک مُلک، جاری‌کننده کشتی‌های وجود، مسخرکننده باده‌ها، شکافنده صبحگاهان، حکم‌فرمای روز جزا، و پروردگار عالمیان. سپاس و ستایش خدایی را که آسمان و ساکنانش از خشیت او به غرش می‌آیند، و زمین و ساکنانش به لرزه می‌افتند، و دریاها و هرآنچه در اعماقش شناورند به تلاطم درمی‌آیند. بارخدا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست، آن کشتی‌های روان در اقیانوس‌های ژرف، هرکه بر آنها سوار شود ایمنی یابد، و هرکه آنها را رها کند غرق شود، پیش افتاده از آنها از دین خارج، و عقب‌مانده از آنها نابود، و همراه با آنها رسیده به حق است.

اسرار امام مهدی علیه السلام، شماره ۱

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲ (یاد کن) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم برایم سجده

۱. غیبت، شیخ طوسی: ص ۱۵۱.

۲. یوسف: ۴ و ۵.

می‌کنند.» * [یعقوب] گفت: «ای پسرکم، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است). راست گفت خداوند بلندمرتبه عظیم.

به کسانی که خدا را با آیات و بینات می‌شناسند، و به کسانی که خدا را یاد می‌کنند و دل‌هاشان ترسان است، و به بندگان پرهیزگار خدا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿الم﴾ * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ *
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴿الف لام میم﴾^۱ * این کتاب که تردیدی در آن نیست،
هدایتی برای پرهیزگاران است * آنان که به غیب ایمان دارند).

"غیب" امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) است، همان طور که آل محمد (علیهم السلام) برای مردم تفسیر، و به عموم مردم اعلام کرده‌اند. او همان "هاء" الله، و "نون" قلم است؛ و کتابی که به او دلالت می‌کند، پرهیزگاران هیچ شکی درباره‌اش ندارند: ﴿الْمَر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ (الف لام میم را، اینها آیات کتاب است، و آنچه از پروردگارت به‌سوی تو نازل شده حق است، ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند)؛ و کتاب همان «کاف» در «کُن» است که به‌وسیله آن روزی داده می‌شود، و به‌وسیله آن باران نازل می‌شود، و به‌وسیله آن به مردم کمک می‌شود، و به‌وسیله آن [ابراهیم رحمت الهی] فشرده می‌شوند. در صعود، کاف در نون محو می‌شود؛ و در نزول، نون در کاف محو می‌شود. پس هرکس بخواهد نون را ببیند باید به کاف نگاه کند، و هرکس بخواهد غیب را بشناسد ناگزیر باید ابتدا کتاب را جست‌وجو کند و بشناسد.

۱. بقره: ۱ تا ۳.

۲. رعد: ۱.

هیئات! علم مکنون را جز پاکان لمس نمی‌کنند؛ پس پاک شوید تا توشه بردارید که بهترین توشه تقواست. به قدوس جز قدوس نزدیک نمی‌شود، و قدوس را جز قدوس دوست نمی‌دارد؛ به‌علاوه «کتاب» واحدی است که تجزیه نمی‌شود تا به «واحد» دلالت و هدایت کند؛ به‌سوی خداوند واحد قهار هدایت می‌کند. پس هرچند راه‌های سلام متعدد باشند، همه در صراط مستقیم به هم می‌رسند؛ و هرچند ریسمان‌ها متعدد باشند همه به ریسمان استوار خدا (حبل الله المتین) مرتبط‌اند که به غیب مرتبط است؛ و اگر انسان از آنها برای رسیدن به ریسمان استوار خدا استفاده نکند از آن قطع می‌شود و به قعر جهنم انداخته می‌شود، و او همچون سامری و بلعم بن باعورا در تاریکی‌ها در نوسان می‌شود، درحالی‌که گمان می‌کند «نور مبین» است؛ و مَثَل او مَثَل سگ است درحالی‌که باور دارد همراه فرشتگان مقرب است.

﴿وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ * كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾^۱ (و بگو به‌درستی که من هشداردهنده‌ای آشکارم * همان‌گونه که [عذاب را] بر جزء‌کنندگان نازل کردیم * آنان که قرآن را جزء‌جزء کردند * پس به پروردگارت قسم حتماً از همه‌شان بازخواست خواهیم کرد * از آنچه انجام می‌دادند * پس آشکارا بگو آنچه را به تو امر شده است، و از مشرکان روی بگردان * به‌درستی که ما [شر] استهزاکنندگان را از تو دفع کرده‌ایم * آنان که به‌همراه خدا، معبود دیگر قرار می‌دهند، پس به‌زودی خواهند دانست).

۴ شوال ۱۴۲۴ ق

[۸ آذر ۱۳۸۲ ش]

چرا این شناخت؟

پرسیدن با «چرا» در واقع پرسیدن از حکمتی است که در ورای آن شناخت (معرفت) وجود دارد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱ (اوست آن که در میان امی‌ها رسولی را از خودشان برانگیخت تا آیات او را برایشان بخواند و آنها را پاکیزه گرداند و به آنها کتاب و حکمت بیاموزد، هرچند قبلاً در گمراهی آشکاری بودند). پس روش الهی در «معرفت» - اگر چنین تعبیری مجاز باشد - روشی ارتقایی است؛ به این معنا که سیرکننده در مسیر معرفت الهی از عالم شهود به عالم غیب، و از عالم مُلک به عالم ملکوت ترقی می‌کند.

این ترقی با هر درجه‌ای که عارف به دست می‌آورد، او را از عالم عصیان و تمرد دور، و به عالم اسلام و طاعت نزدیک‌تر می‌کند؛ همان‌گونه که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «از پستی و فرومایگی دنیا در برابر خدا همین بس که خداوند جز در دنیا معصیت نشده، و جز با ترک آن، نمی‌توان به آنچه نزد خداست رسید.»^۲

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۳ (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد * که هرکس آن را پاک گرداند قطعاً رستگار شد * و هرکه آلوده‌اش ساخت قطعاً نومید شد)؛ این یعنی عصیان فقط در عالم ملک

۱. جمعه: ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه امام علی (علیه السلام): ج ۴ ص ۹۲.

۳. شمس: ۱۰ تا ۷.

عالم جسمانی) وجود دارد؛ اما در عالم غیب -عالم ملکوت- هیچ عیبی وجود ندارد؛ بلکه هرکه در آن عالم است طاعت‌گذار پروردگار سبحانش است، و طاعت او براساس معرفتش است، و هرچه معرفت بیشتر شود ارتقاییش بیشتر می‌شود. به همین دلیل بالاترین مخلوق در عوالم نور «انسان» است، و او محمد (ص) است که بدون هیچ واسطه‌ای یکتاپرست است، و همه مؤمنانی که پس از او می‌آیند به واسطه او (ص) یکتاپرست می‌شوند؛ و نخستین کسی از امتحان‌شوندگان که به واسطه محمد (ص) پیروز شد علی (علیه السلام) بود؛ بنابراین مستحق آن شد که او اولین مؤمنان و امیر و سید آنها و پیشوای آنها باشد. از این‌رو از صادقین چنین متنی نقل شده است: از ابوزکریا موصلی، از جابر، از ابوجعفر، از پدرش، از جدش (ص) نقل شده است که رسول خدا (ص) به علی (علیه السلام) فرمود: «تو همان کسی هستی که خداوند با تو در ابتدای آفرینش احتجاج کرد، آن هنگام که آنها را به صورت ارواحی بدون جسم استوار ساخت. به آنها فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بله. فرمود: و محمد فرستاده من است؟ گفتند بله. فرمود: و علی بن ابی‌طالب وصی من است؟ پس همه خلیق تکبر کردند و سرکشی کردند و از ولایت تو سر باز زدند جز عده‌ای اندک، و آنها اندک اندر هستند؛ و آنها اصحاب یمین هستند.»^۱

و همان‌گونه که محمد (ص) و علی (علیه السلام) در ابتدای زمان بودند، خداوند سبحان مقدر فرمود در آخرالزمان نیز نظیرانی برای آنها باشد؛ پس محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) نظیر جدش رسول خدا (ص) است، و احمدالحسن (علیه السلام) نیز نظیر جدش امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، و اوست که آیات خداوند سبحان را می‌شناساند، و او همان رسولی است که تلاوت را به مردم آموزش می‌دهد؛ و مقصود از «تلاوت» همان چیزی نیست که مردم امروز با آواهای صوتی روی قرآن انجام می‌دهند و آن را تلاوت می‌نامند، بلکه تلاوت به معنای پیروی

است؛^۱ و «پیروی» وجود «متبوع» [چیزی که پیروی می‌شود] را لازم می‌گرداند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲ (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامرزد؛ و خداوند آمرزندهٔ مهربان است)؛ و متبوع در این آیه، حجت خدا بر خلق است که خلائق به اطاعت از او امر شده‌اند، و او مسئول بیان آیات متوالی خداوند سبحان و آشکارسازی اسرار آنها و حکمت موجود در ورائی آن اسرار است. به همین دلیل خداوند پس از اینکه آنها آیاتش را برایشان تلاوت می‌کنند و آنها را تزکیه می‌نمایند یعنی آنها را از ناپاکی آرا و نظرات پاک می‌سازند و دل‌هایشان را ظرف‌های پذیرای سخن حق می‌گردانند. می‌فرماید به تعلیم کتاب (ریسمان و سبب کشیده‌شده میان خداوند سبحان و خلائق) و حکمت (که ظرف نور الهی است و چیزی از آن بیرون نمی‌آید مگر به امر پروردگار سبحان) اقدام می‌نمایند.

بنابراین سؤال دوم به‌طور خاص- دربارهٔ «چرا» بوده است؛ یعنی چه حکمتی در این است که ابراهیم علیه السلام فقط ستاره، ماه و خورشید را می‌بیند؟!

و پاسخ یمانی علیه السلام چنین است:

«خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ماه، امام علی علیه السلام و ستاره، امام مهدی علیه السلام است.»

خورشید و ماه و ستاره در ملکوت عبارت‌اند از: تجلی خدا در خلق؛ و به همین دلیل ابراهیم علیه السلام با آنها دچار شبهه شد؛ اما هرکدام به فراخور حال خودش؛ و [این نمادها] به محمد و علی و قائم علیه السلام اختصاص یافتند؛ چراکه آنها غایت تجلی

۱. مراجعه کنید به: لسان العرب: ماده «تلا».

۲. آل عمران: ۳۱.

خدا در خلق در این زندگی دنیوی هستند؛ زیرا آنها مُرسِل (ارسال کننده) هستند، و فقط مرسل (ارسال شده) نیستند؛ و به این دلیل که محمد ﷺ صاحب «فتح مبین» است.

و او کسی است که چیزی شبیه سوراخ سوزنی برایش گشوده شد و گوشه‌ای از حجاب لاهوت برایش کنار رفت و از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید. او همان شهر علم است؛ یعنی تصویری برای شهر کمالات الهی یا ذات الهی است.

اما علی، از آنجا که او دروازه شهر علم است پس جزئی از آن به شمار می‌رود و هرآنچه از آن [شهر] افاضه می‌شود از طریق او انجام می‌شود. محمد ﷺ تجلی خداوند سبحان و متعال، و اسم خداوند سبحان در خلق است، و علی مجنون ذات الهی است. پس وقتی محمد باقی نمی‌ماند، و در لحظاتی که جز خدای واحد قهار چیز دیگری باقی نمی‌ماند، علی - که صلوات پروردگارش بر او باد - تجلی خدای سبحان در خلق می‌شود و فاطمه - که صلوات پروردگارش بر او باد - نیز همراه اوست؛ و فاطمه به این ویژگی اختصاص یافته است که در باطن، «ماه» و در ظاهر، «خورشید» باشد.

از همین رو علی (علیه السلام) فرموده است: «اگر پرده برآیم برداشته شود چیزی بر یقینم افزوده نگردد.» چراکه ایشان اگرچه پرده از برابرش برداشته نشده است اما در مقام کسی است که پرده برایش کشف شده است.

امام قائم (علیه السلام) تجلی اسم خدای سبحان است، آنگاه که زنده است و پیش از شهادتش، با طول حیاتش و طول عبادتش، و با کمال صفاتش و اخلاصش. آن حضرت نمازش را به قنوتش، و قنوتش را به نمازش متصل می‌کند؛ گویی از عبادت خداوند سبحان خسته و ملول نمی‌شود؛ و از آنجا که در روز دین یعنی روز قیامت صغرا و آن‌طور که در قرآن ذکر شده است روز معلوم، او بر عرش نشسته

است، و از آنجا که او در آن روز حاکم به اسم خدا در میان امتهاست، پس او حتماً باید آینه‌ای باشد که ذات الهی را در خلق منعکس می‌کند تا حاکم، همان خداوند در خلق باشد؛ و به این ترتیب سخن امام علیه السلام همان سخن خداوند و حکم او حکم خدا و سلطنت امام علیه السلام سلطنت خداوند سبحان و متعال باشد؛ پس در آن روز آن حضرت، مصداق کلام خداوند متعال در سوره فاتحه است که می‌فرماید:

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (فرمانروای روز دین) و در آن روز امام علیه السلام چشم خدا و زبان گویای خدا و دست خدا خواهد بود.^۱

پاسخ سید یمانی علیه السلام نکات مهمی را توضیح می‌دهد؛ از جمله به‌عنوان مثال (که البته همه نکات نیست):

۱. محکم کردن صفت خورشید به محمد صلی الله علیه و آله، ماه به علی علیه السلام، و ستاره به مهدی علیه السلام دلایل و راهنمایان راه به‌سوی خداوند سبحان را نشان می‌دهند، و این راهنماها از طرف خداوند سبحان تعیین شده‌اند؛ پس محمد صلی الله علیه و آله همان خورشید است، و می‌دانیم خورشید منبع نور و انرژی و تصویر آن است، و نیز محمد صلی الله علیه و آله شهر علم و منبع معرفت و تصویر کلمه خداست که باطنش ذات است. پس محمد صلی الله علیه و آله همان ظاهر کلمه تامه و حجاب آن است. اما ماه، نوری در تاریکی است که نشان‌دهنده وجود خورشید و دروازه و حجاب آن است، و ماه نور خود را از خورشید می‌گیرد. اما ستاره نماینده خورشید و ماه است که نور آنها را آشکار و حقیقتشان را روشن می‌کند؛ و او زبان گویا به کلمه تامه و بیان‌کننده آن است. به اشتباه افتادن ابراهیم با نور آن به این دلیل بود که حقیقت نور در آن به غایت معرفت دلالت دارد، اما او یعنی ستاره قائم به نور خداوند و حامل و رساننده آن است.

۲. برای کسی که تدبیر کند روشن می‌شود معرفت ابراهیم علیه السلام وقتی به ملکوت

آسمان‌ها نظر کرد. همان روش معرفتی حقیقی برای رسیدن به مرتبه یقین بود. ابراهیم (علیه السلام) به دنبال شناخت حقیقت بود و به دنبال شناخت معانی نبود؛ و اگر فقط به دنبال شناخت معانی بود به دیدن ستاره و خورشید و ماه بسنده می‌کرد، درحالی که معانی آنها را می‌دانست؛ ولی حقیقت آنها که موجودات افول‌کننده‌ای هستند که با نور حقیقت درخشان شده‌اند برایش روشن نمی‌شد. جست‌وجوی او برای حقیقت عاملی بود که او را قادر ساخت حقایق موجودات نورانی را درک کند؛ اینکه آنها به خودی خود افول‌کننده هستند، و فقط با نور پروردگار سبحان‌شان است که درخشان می‌شوند. پس آنها راهی برای شناخت او هستند نه اینکه خود شناخت او باشند، و معرفت و شناخت او فقط با تنزیه او سبحان به دست می‌آید؛ و سید ما ابراهیم (علیه السلام) این حقیقت را درک کرد. به همین دلیل خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (به راستی برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست؛ آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم، و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده است، تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز سخن ابراهیم [که] به [نا] پدر [ی] خود [گفت] حتماً برای تو آمرزش خواهیم خواست، درحالی که من از سوی خدا اختیار هیچ چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار، ما به تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست).

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنْ

چرا این شناخت؟ ۱۲۹

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَوْهُمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۱ (و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌کرد گروهی از کسانی که کتاب به آنها داده شده بود کتاب خدا را پشت‌سر خود افکندند، چنان‌که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند).

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ (و آن هنگام که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد) یعنی فرستاده‌ای از سوی امام مهدی علیه السلام؛ چراکه پس از بعثت انسان کامل (كَلِمَتِكَ التَّامَّةِ وَ كَلِمَاتِكَ الَّتِي تَفَضَّلْتَ بِهَا عَلَى الْعَالَمِينَ: كَلِمَةُ كَامِلَةٍ وَ كَلِمَاتِي كَهَا بَأَنَّهُمْ بَرِّ جِهَانِيَانِ بَرْتَرِي يَافِتِي) که محمد و آل محمد هستند، رسالت از جانب خداوند سبحان و متعال خاتمه یافت و دوران جدیدی آغاز شد که همان رسالت از جانب رسول خدا محمد و آل محمد علیهم السلام است؛ بنابراین «آل محمد» فرستادگانی از جانب محمد صلی الله علیه و آله هستند که علم خود را با وحی یا به واسطه فرشتگان یا به‌طور مستقیم از خود آن حضرت صلی الله علیه و آله دریافت می‌کنند. پس رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» «خاتم بر گذشته و گشاینده آینده» است؛ یعنی ختم‌کننده رسالت از سوی خدا، و گشاینده رسالت از جانب خودش و اهل بیتش علیهم السلام.

از نظر شیعیان ثابت شده است امام مهدی علیه السلام، پانزده روز پیش از قیام خود، محمد بن حسن صاحب نفس زکیه را به‌سوی مردم مکه می‌فرستد و آنها او را می‌کشند. حال که این درست است پس ارسال دیگران هم درست خواهد بود.

﴿مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ﴾ (که آنچه را نزدشان بود تصدیقش می‌کرد): از علمی که

شیعه از اهل بیت (علیهم السلام) به میراث برده است مبنی بر اینکه مهدی (علیه السلام) حق است، او با شمشیر قیام می‌کند، و پیش از قیامش کسانی هستند که زمینه حکومتش را برای او مهیا می‌سازند، او فرزندی دارد و پس از او دوازده مهدی از نسلش هستند؛ و آنها یعنی شیعیان- بر اساس روایاتی که از آن بزرگواران (علیهم السلام) وارد شده است به قطع و یقین می‌دانند اگر زمین از امام خالی بماند قطعاً اهلش را فرو می‌برد. حال پس از به قتل رسیدن یا طبق اعتقاد برخی از آنها مرگ- امام مهدی (علیه السلام) زمین به وسیله چه کسی آرام و قرار می‌یابد، اگر این کار همان طور که در روایات از ایشان (علیهم السلام) وارد شده است- توسط یکی از اوصیا از فرزندان او پس از او یعنی مهدیون امام انجام نشود؟!

ابن طاووس و ایشان کسی است که در زمان غیبت کبرا با امام مهدی (علیه السلام) ملاقات داشته و حتی از آن حضرت (علیه السلام) روایت کرده است- درباره صلوات روز جمعه گفته است: «اگر تعقیب عصر روز جمعه را بنا به عذری ترک کردی، هرگز این صلوات را ترک مکن؛ به جهت امری که خداوند جل جلاله ما را از آن مطلع نموده است». سپس صلوات را بیان می‌کند که در پایان آن امام (علیه السلام) می‌فرماید: «وَصَلِّ عَلَيَّ وَوَالَيْكَ - أَيُّ امَامِ الْمَهْدِيِّ (علیه السلام) - وَ وُلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأَيَّمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدَّ فِي أَجَالِهِمْ وَ بَلَّغَهُمْ أَقْصَى آمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (و بر ولیات یعنی امام مهدی- و والیان عهدت و امامان از فرزندانش درود فرست، و بر عمرشان بیفزای و به طول حیاتشان فزونی بخش، و به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی شان برسان که به یقین تو بر هر چیزی توانایی).

در روایتی آمده است که آن حضرت با خانواده اش در مسجد سهله ساکن می‌شود؛ همچنین روایت شده است پس از ایشان (علیهم السلام) یازده مهدی از نسل آن حضرت (علیه السلام) خواهد بود.

روایات بسیاری وجود دارد و بنده درصدد بیان همه آنها نیستم، و فقط برخی از

آنها را برای اتمام حجت بر معاند متکبر بر خدا و اولیای خدا بیان کردم. هرکس برای پیروی از حق به دنبال علم است به کتاب‌های حدیث مراجعه، و خودش مطالعه کند.

﴿نَبَدَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾
(گروهی از کسانی که کتاب به آنها داده شده بود کتاب خدا را پشت سر خود افکندند، گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند)؛ و اینها برخی از علمای شیعه و پیروان خاصشان هستند، و کتابی که پشت سرشان افکندند قرآن و امام مهدی علیه السلام و روایات وارده از اهل بیت عصمت و زمینه‌سازان امام مهدی علیه السلام و ارسال او برای آنهاست. آنها حق را هنگامی که به سویشان آمد تکذیب کردند و گفتند جادوگر یا مجنون است، یا جنونی دارد؛ گویی اصلاً نمی‌دانند این حقی از جانب امام مهدی علیه السلام است.)^۱

* * *

زبان اهل این زمان^۱

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيَلْسَانَ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲ (و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هرکه را بخواهد گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد هدایت می‌کند؛ و اوست ارجمند حکیم).

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رحمته الله وارد شده است: ابوالعباس احمد بن اسحاق ماذرانی در بصره به ما گفت: ابوقلابه عبدالملک بن محمد به ما گفت: غانم بن حسن سعدی، از مسلم بن خالد ملکی، از جعفر بن محمد، از پدرش رحمته الله به ما گفت: «خداوند هیچ وحی و کتابی را جز به عربی نازل نکرده است؛ ولی [آن کتاب و وحی] در گوش هر پیامبری به زبان قوم آن پیامبر القا می‌شد و وحی در گوش پیامبر ما به عربی القا می‌شد؛ بنابراین هنگامی که پیامبر وحی را برای قومش بیان می‌کرد به عربی صحبت می‌کرد؛ پس وحی را در گوش‌های آنها با زبان خودشان جای می‌داد؛ و اگر یکی از ما با هر زبانی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می‌گفت کلام او به عربی در گوش پیامبر صلی الله علیه و آله القا می‌شد و همه اینها را جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله به سبب شرافت و نزدیکی که نزد خدا داشت ترجمه می‌کرد.»^۳

پس «عربیّت» در اینجا به معنای عربیت معانی است نه عربیت الفاظ؛ به دلیل این فرمایش روایت شریف: «و وحی در گوش پیامبر ما به عربی القا می‌شد؛ بنابراین

۱. لسان اهل هذا الزمان.

۲. ابراهیم: ۴.

۳. علل الشرائع، شیخ صدوق: ج ۱ ص ۱۲۶.

هنگامی که پیامبر وحی را برای قومش بیان می کرد به عربی صحبت می کرد؛ پس وحی را در گوش های آنها با زبان خودشان جای می داد.» پس عربیتی که رسول خدا با آن صحبت می فرماید در گوش های قومش با همان زبان خودشان جای می گرفت؛ و شاید معنای این کلام این باشد که اگر آنان از آنچه به گوششان القا شده بود پند می گرفتند آن را با زبان خودشان بیان می کردند یعنی با الفاظ و واژگانشان به عنوان ابزارشان برای تعبیر؛ و اگر مقصود روایت «الفاظ عربی» بوده باشد در این صورت فرموده «در گوش های آنها با زبان خودشان جای می داد» صحیح نمی بود؛ زیرا رسول خدا ﷺ با آنان به زبان عربی تکلم می فرمود.

برخی دچار توهم شدند و «به زبان قومش» (بلسان قومه) را به «گویی قومش» (لغة قومه) تفسیر کردند، و گمان کردند «قومش» در آیه به نژادی دلالت دارد که به آنان منتسب می شود. اگر این پندار آنها صحیح باشد در این صورت این سؤال مطرح می شود: اگر آنچه شما می گوئید صحیح باشد پس با چه دلیلی رسول خدا محمد ﷺ با رسالت و دعوت خود هم زمان هراکلیوس روم، کسرای ایران، مقوقس مصر و نجاشی حبشه را مخاطب قرار می دهد، آن هم در زمانی که قوم خودش یعنی مردم جزیره العرب را با آن خطاب قرار داده است؟!

و چگونه این فهم آنها با سخن خداوند سبحان سازگار باشد که فرموده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم)، در حالی ایشان ﷺ فقط برای اعراب جزیره فرستاده نشده بود و آنها فقط قوم او نبودند و بس؛ بلکه معنای قوم او فقط زمانی صحیح خواهد بود که بگوییم «قوم او ﷺ همه اهل زمانش در مشرق ها و مغرب های زمین بودند؛ و همه رسولان نیز به همین صورت هستند.» زبان پیامبر ﷺ در آن زمان زبان تنزیل بود، و این زبان آمد تا زبان اهل زمانش را -که زبان

بدعت‌ها و ایجاد متونی مثل شعر و کهانت بود. نقض کند.

روایت شده است: «هنگامی که بر پیامبر ﷺ نازل شد: ﴿حَمِّم * تَنْزِيلُ الْكِتَابِ﴾^۱ (حمم * نازل کردن کتاب)، پیامبر ﷺ به مسجد رفت و ولید بن مغیره نزدیک او بود و قرائتش را می‌شنید. هنگامی که پیامبر ﷺ متوجه شد او به قرائتش گوش می‌دهد دوباره آیه را قرائت کرد. ولید به راه افتاد تا به مجلس قومش بنی‌مخزوم رسید و گفت: به خدا قسم از محمد هم اکنون سخنی شنیدم که نه از سخن انسان‌هاست و نه از سخن جن‌هاست، و به‌راستی دارای شیرینی است، و دارای طراوتی است، و بالایش پُرثَمَر و پایینش پر از برکت است، و قطعاً برتری دارد و هیچ‌چیز بر آن برتری ندارد. سپس به خانه‌اش رفت. قریش گفتند: به خدا قسم ولید مرتد شده است، به خدا قسم همه قریش مرتد خواهند شد؛ و به ولید «ریحانه قریش» گفته می‌شد. ابوجهل گفت: من به‌جای همه شما با او صحبت می‌کنم. پس رفت و کنار ولید نشست درحالی که او اندوهگین بود. به او گفت: چرا تو را اندوهگین می‌بینم ای پسر برادرم؟ ادامه داد: این قریش تو را به‌خاطر سن بلایت شماتت می‌کنند و گمان می‌برند تو سخن محمد را زیبا جلوه داده‌ای. پس با ابوجهل برخاست و به مجلس قومش رفت و گفت: شما گمان می‌کنید محمد دیوانه است؟ آیا تا حالا دیده‌اید او دچار خفگی شود؟ گفتند: نه، به خدا قسم نه. گفت: آیا گمان می‌کنید او کاهن است؟ آیا هرگز اثری از کاهنی در او دیده‌اید؟ گفتند: نه، به خدا قسم نه. گفت: شما گمان می‌کنید او شاعر است؟ آیا هرگز دیده‌اید او شعری گفته باشد؟ گفتند: نه، به خدا قسم نه. گفت: شما گمان می‌کنید او دروغ‌گوست؟ آیا هرگز دیده‌اید او دروغی گفته باشد؟ گفتند: نه، به خدا قسم نه؛ و او قبل از نبوت به‌خاطر صداقتش «صادق‌الامین» نامیده می‌شد. قریش به ولید گفتند: پس او چیست؟ او عمیقاً فکر کرد، سپس نگاه کرد و رو در هم کشید و گفت: او جز ساحر نمی‌تواند باشد؛ مگر ندیده‌اید او میان مرد و خانواده و فرزندان و موالیانش

جدایی می اندازد؟ پس او ساحر است، و آنچه می گوید سحری است که تأثیر می گذارد.»^۱

هرکس به سخن ولید بن مغیره وقتی سخن خداوند سبحان را شنید توجه کند از این شهادت او برایش روشن خواهد شد ولید بن مغیره دستپاچه و دچار حیرت شده است، درحالی که او طبق گفته اهل زمانش درباره وضعیت وی - عالم بود و می دانست چگونه میان کهانت و شعر تمایز قائل شود. پس این شهادت او بیانگر آن بود که این تنزیل، گفتاری نبود که بشر قادر به گفتنش باشد: «به خدا قسم هم اکنون از محمد سخنی شنیدم که نه از سخن انسان هاست و نه از سخن جن هاست.» پس اینان قسمتی از قوم او (اهل زمانش) هستند که هویت وحی را می شناسند، و میان آن و سخن بشر تفاوت قائل می شوند.

مطالبی که هراکلیوس [امپراتور روم] درباره دعوت پیامبر ﷺ شنید نیز او را به این نتیجه رساند که او مبعوث شده از آسمان است؛ و نجاشی و مقوقس قبطی نیز به همین ترتیب از زبان و گفتار او فهمیدند او رسول پروردگار جهانیان برای زمانی است که در آن قرار دارند. این وضعیت حتی با امامان اهل بیت ﷺ نیز ادامه داشت؛ به طوری که یهودیان و مسیحیان و مجوسیان و افرادی از آیین های دیگر به دست آنها ایمان آوردند. حال چگونه آنها به آل محمد ﷺ ایمان آوردند اگر هرکدام از آنها با زبان اهل زمان خود فرستاده نمی شد و مصداقی برای این فرمایش حق تعالی نمی بود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَّا لِبَلْسَانَ قَوْمِهِ﴾ (و ما هیچ فرستاده ای را نفرستادیم مگر به زبان قومش).

هرکس اصرار دارد «زبان» (لسان) را به عنوان اینکه مجموعه ای از الفاظ و واژگان است تعریف کند و «قوم» را فقط «اعراب جزیره» بداند، برای او همین کافی است که توجیه کافی برای کسانی فراهم خواهد کرد که از آب گل آلود ماهی می گیرند، تا مردم به

عدالت پروردگار جهانیان اشکال وارد کنند، آن هنگام که تمام زمین را غرق کرد و اهلش را به خاطر نافرمانی‌شان در برابر پیامبرش نوح علیه السلام هلاک کرد، و اینکه غرق شدن فقط برای قوم او که در جوارش بودند اتفاق نیفتاد.

زبان (لسان) ابزار تعبیر از درون و فکر انسان است، و زبان قومش (لسان قومه) یعنی زبان اهل زمانش که در این جهان در شرق و غرب زمین سکونت دارند، و قوم او تنها عشیره یا قبیله یا مردم خودش یا ... تعابیر دیگر حزبی یا گروهی دیگر از این دست نیستند. رسولان، مبعوث‌شدگان الهی برای همه مردم زمان خود هستند؛ و اگر به معجزات بعضی از فرستادگان علیهم السلام برای اقوامشان نگاه کنیم معنای «به زبان قومشان» را متوجه خواهیم شد. معجزه موسی علیه السلام عصایی است که کارهای عجیب انجام می‌دهد آن هم در زمانه‌ای که مردم شیفته سحر بودند. معجزه عیسی علیه السلام شفا دادن و خلق کردن در زمانی بوده است که مردم شیفته حکمت بشری و پزشکی بوده‌اند. معجزه محمد صلی الله علیه و آله قرآن - کلام نازل شده خداوند در زمانی بوده که مردم شیفته کلام و بلاغتش بوده‌اند.

و قائم علیه السلام به سوی اهل زمانی فرستاده می‌شود که مردم شیفته تأویل شده‌اند؛ پس معجزه و رسالت او تأویل است؛ و او با این زبان (تأویل) آنچه را مردم شیفته‌اش شده‌اند رسوا می‌کند و به آنها نشان می‌دهد آنها یعنی کسانی که او را رد می‌کنند و با او رویارو می‌شوند از اهل این سخن خداوند هستند: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱ (اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن آیات محکم‌اند. آنها اساس کتاب‌اند. و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن، از متشابه آن

پیروی می‌کنند، با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند؛ [آنان که] می‌گویند ما به آن ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست؛ و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

این نکته‌ای است که امام صادق (علیه السلام) آن را با عباراتی واضح بیان فرموده است. از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار نقل شده است، گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: «وقتی قائم ما قیام کند با جهالتی از طرف مردم مواجه می‌شود که شدیدتر از نادانی و جاهلیتی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با آن مواجه شد.» گفتم: چگونه ممکن است؟ فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی مردم آمد درحالی که آنها سنگ‌ها و صخره‌ها و شاخه‌ها و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند. وقتی قائم ما به پا خیزد به سوی مردم می‌آید درحالی که همه آنها کتاب خدا را علیه او تأویل، و با قرآن علیه او استدلال می‌کنند.» سپس فرمود: «به خدا سوگند او عدالت خود را به درون خانه‌های آنها می‌برد، همان‌طور که گرما و سرما وارد می‌شود.»

این روایت مبارک بیانگر زبان قوم محمد (صلی الله علیه و آله) و زبان قوم قائم (علیه السلام) است، و آنچه را قائم (علیه السلام) از زبان آنها خواهد دید نشان می‌دهد.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «همه آنها کتاب خدا را علیه او تأویل، و با قرآن علیه او استدلال می‌کنند» و کتاب خدا تنها قرآن نیست، بلکه تورات کتاب خداست، انجیل کتاب خداست، زبور کتاب خداست، و صحف ابراهیم (علیه السلام) کتاب خداست. این روایت -طبق قوانین منطقی خودشان- با سور کلی ذکر شده است، و از آنجا که قائم (علیه السلام) برای تمام اهل زمین برانگیخته می‌شود پس عاقلانه نیست تصور شود کسانی که علیه او تأویل می‌کنند فقط مسلمانان هستند؛ بلکه تأویل‌کنندگان همه کسانی را که کتاب نازل شده‌ای از خداوند

سبحان دارند شامل می‌شود.

هرکس به معنای «عربی» تدبیر کند درمی‌یابد معنای آن «پاکی» است: ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عَوْجٍ﴾^۱ (قرآنی عربی، بدون کژی). «عربتُ البذور» یعنی آنها را پاک کردم. به همین ترتیب «زبان» در رؤیا، زبان اهل بهشت است که همان زبان ملکوت است (یعنی زبان معانی است نه الفاظ)، و این همان «زبان عربی مبین» است؛ یعنی زبانی پاک، صادق، و روشن. به همین دلیل برقراری ارتباط میان اهل ملکوت به دلیل روشنی و وضوحش- نیازی به ترجمه ندارد؛ اما وقتی با زبان این جهان و با استفاده از الفاظی که به معنای ملکوتی اشاره دارند بیان شود به ترجمه نیاز خواهد داشت؛ بنابراین باید درک کنیم «لسان عربی مبین» به معنای زبانی پاک و عاری از شبهات و عیبها و عدم وضوح است؛ زیرا کلام علم و حجت و برهان است.

باید توجه داشته باشیم به اینکه «زبان» ابزاری است که معانی را منتقل می‌کند، نه اینکه فقط الفاظ و واژگان را منتقل کند، اگرچه در ظاهر کارکرد زبان ادای واژه‌هاست، اما تا زمانی که این الفاظ بازتابی از معانی نباشند ادای الفاظ اهمیتی نخواهد داشت. به همین دلیل، ارتباط عربیت با زبان (لسان) برای بیان این نکته است که «زبان» از منبعی پاک و صادق نقل می‌کند؛ یعنی از نور نقل می‌کند، و معرفت را منتقل می‌کند. به همین دلیل خداوند جل و علاء می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲ (آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند). اگر تکیه بر ادای الفاظ و شکل ظاهری‌شان و معانی عرفی آنها براساس مردمی باشد که قرآن در میانشان نازل شده است در این صورت اختلاف واقع می‌شود و به آن صورتی که قرآن خبر داده است که هیچ اختلافی در آن نیست نخواهد

۱. زمر: ۲۸.

۲. نساء: ۸۲.

بود. در اینجا آیه کریم فهم عرفی مردم از عربیت را مبنی بر اینکه عربیت الفاظ باشد نقض کرده است، و حقیقتی را که از ذهن مردم غایب بوده و آل محمد (علیهم السلام) اشاراتی به آن داشته‌اند ثابت کرده است؛ و البته باز هم مردم به این اشارات توجه نکرده‌اند، اینکه عربیت قرآن، عربیت معانی است نه عربیت الفاظ؛ و به این ترتیب قرآن برای همه مردم با وجود اختلاف زبان‌های لفظی‌شان- حجت می‌شود.

این گفته در عرصه تحقیقات معاصر، جدید به نظر می‌رسد؛ اینکه زبان‌ها از نظر واژگان با یکدیگر تفاوت دارند اما از نظر معانی انتقال‌دهنده شناخت، یک زبان واحد هستند؛ بنابراین زبان یگانه و یکپارچه مردم، زبان معانی است نه زبان الفاظ، و کتاب خدا که در آن اختلاف نیست کتاب معانی است نه کتاب الفاظ؛ به دلیل این فرمایش خداوند قَدْرُ قُدْرَتِ: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ (آیا در قرآن نمی‌اندیشند). و تدبیر در عرصه معانی انجام می‌شود نه الفاظ. این فهمی را که ممکن است برای خواننده جدید به نظر برسد آل محمد (علیهم السلام) در موقعیت‌های بسیاری بیان کرده‌اند، و بنده یک مثال از آنها را که در آن آل محمد (علیهم السلام) رکن نجات مردم از جهل‌هایشان و کشتی نجاتشان از غرق شدن در دریای جهالت بوده‌اند ذکر می‌کنم.

حمیری در کتابی به نام «مکاتبات الرجال» عن عسکرین، از مقطعی از احکام الدین ابوالقاسم کوفی در کتاب «التبديل» ذکر کرده است: «اسحاق کندی فیلسوف عراقی در زمان خودش- تصمیم گرفت کتابی برای تناقضات قرآن تألیف کند و به این کار اشتغال یافت و برای انجام آن در منزلش گوشه خلوت گزید. یکی از شاگردانش روزی به حضور امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد شد و ابومحمد (علیه السلام) به وی فرمود: «آیا در میان شما مرد رشیدی نیست تا استادان کندی را از این تصمیمی که گرفته و به قرآن مشغول شده است بازدارد؟» آن شاگرد گفت: ما از شاگردان او هستیم. چگونه می‌توانیم در این خصوص یا در هر چیز دیگری به او اعتراض کنیم؟ فرمود: «آیا هرچه به تو بگویم به او می‌رسانی؟» گفت: بله. امام (علیه السلام) فرمود: «به حضور او برو و با او انس بگیر و به او لطف کن و وانمود

کن می‌خواهی در این مسیری که در پیش گرفته است به او کمک کنی، و وقتی انیس او شدی به او بگو برایم مسئله‌ای پیش آمده است که می‌خواهم از شما بپرسم. او خواهد گفت بپرس. به او بگو اگر گوینده این قرآن نزد شما بیاید آیا ممکن است مراد او از گفته‌هایش غیر از معنایی باشد که شما به گمان خود آنها را فهمیده‌ای؟ او خواهد گفت آری، ممکن است؛ زیرا او [کندی] آدم فهمیده‌ای است. وقتی این پاسخ را به تو داد به او بگو پس شما چه می‌دانید شاید او منظور دیگری غیر از آنچه شما برداشت کرده‌ای داشته باشد؛ پس او ممکن است آن را در معنای دیگری گفته باشد.» آن مرد نزد کندی رفت و با او از در ملاطفت درآمد و آنگاه این سؤال را از او پرسید. کندی گفت سؤال را تکرار کن. آن مرد سؤالش را تکرار کرد. کندی با خود اندیشید و این موضوع را هم از نظر لغوی محتمل دانست و هم از نظر عقلی جایز دانست. به شاگردش گفت تو را قسم می‌دهم بگویی این سؤال را از کجا آموخته‌ای؟ شاگرد گفت چیزی بود که در قلبم افتاد و از شما پرسیدم. کندی گفت هرگز، چنین سؤالی به فکر امثال تو نمی‌رسد، و تو و امثال تو را شاید که به چنین منزلتی دست یابید. بگو از کجا این سؤال را گرفته‌ای؟ شاگرد گفت ابومحمد به من فرمود این سؤال را از شما بپرسم. کندی گفت حالا حقیقت را بگفتی. چنین سؤالی جز از چنان خاندانی بیرون نمی‌آید. آنگاه آتش طلبید و تمامی آنچه را گرد آورده بود سوزاند.»^۱

این خبر بیانگر این اختلاف در نگرش است؛ کسانی که به قرآن از دریچهٔ الفاظ و واژگانش نگاه می‌کنند دچار توهم اختلاف و تناقض در آن می‌شوند، اما کسانی که به قرآن از طریق معنایش نگاه می‌کنند آن را کتابی خواهند یافت که با تمام خلائق سخن می‌گوید. از اینجا می‌توانیم سخن جنیان را که خداوند سبحان حکایت کرده است

بفهمیم: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾^۱ (بگو به من وحی شده است. گروهی از جنیان گوش دادند و گفتند به راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم). قطعاً جنیان الفاظ را نشنیدند بلکه معنا را شنیدند؛ و حتی کلمه «اُوحِيَ: به من وحی شده است» نیز نشان می‌دهد «وحی» انتقال معانی است نه انتقال واژگان. اگر ما به تفاوت میان «استماع: گوش دادن» و «سماع: شنیدن» دقت کنیم درمی‌یابیم «استماع» به معنای «شنیدن معانی» است، اما «سماع» به معنای شنیدن الفاظ است. به همین دلیل شریعت براساس «استماع» بازخواست می‌کند نه براساس «سماع». حق تعالی می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُؤْتُوا الْأَلْبَابَ﴾^۲ (کسانی که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینان اند که خدایشان هدایتشان کرده، و اینان اند همان خردمندان).

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: «صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی، آن قائم با شمشیر، و حال صادق در گفتار ظاهر می‌شود. او زمین را مهیا می‌سازد و سنت و فرائض را زنده می‌کند.» سپس فرمود: «ای کسی که از شأن من محجوبی، و از حال من غافل، به راستی "عجایب" آثار افکار من است، و "غرایب" اسرار ضمائر من است؛ زیرا من حجاب را شکافته‌ام، و عجایب را ظاهر کرده‌ام، و به درگاه آمده‌ام، و به درستی سخن گفته‌ام، و خزائن غیوب را باز کرده‌ام، و جزئیات و ظرافت‌های دل‌ها را گشوده‌ام، و لطائف معارف را اندوخته‌ام، و نیکویی‌های لطایف را رمزگذاری کرده‌ام. پس خوشا به حال کسی که به ریسمان این کلام چنگ بزند و پشت سر این امام نماز بخواند؛ زیرا او بر معانی کتاب المسطور (کتاب نوشته‌شده) و رق المنشور (لوح گشوده) واقف می‌شود، و سپس به بیت المعمور و بحر مسجور وارد می‌شود.»

۱. جن: ۱.

۲. زمر: ۱۸.

سپس چنین سرود:

«به‌راستی علم گذشتگان را در اختیار دارم
و من دارای علم آخرین، و پنهان‌کننده‌اش هستم
و تمام اسرار غیوب را کشف کرده‌ام
و حدیث جدید و قدیم نزد من است
و به‌راستی من قیوم بر هر قیومی هستم
علیم و محیط به همه جهانیان هستم.»

سپس فرود: «اگر می‌خواستم، از تفسیر فاتحه هفتاد شتر بار می‌کردم.» سپس فرمود: «"ق والقرآن المجید"؛ کلماتی با اسرار مخفی، و عباراتی با آثار جلی، چشمه‌های شناخت دل‌ها از چراغدان لطایف غیب‌ها، جلوه‌های فرجام‌ها همچون ستارگان فروزان، نهایت فهم‌ها و سرآغاز علوم، حکمت گم‌شده هر حکیم، سبحان قدیم کتاب را می‌گشاید و جواب را می‌خواند. ای ابوالعباس، تو امام مردم هستی. پاک و منزّه است کسی که زمین را پس از مرگش زنده می‌کند، و ولایت‌ها را به خانه‌هایشان بازمی‌گرداند. ای منصور پیش بیا برای ساخت دیوار حائط، این تقدیر عزیز علیم است.»^۱

کسی که کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خواند و به الفاظ و معانی عرفی آنها که مردم به آن عادت کرده‌اند توجه می‌کند، متن را از دست داده و خود را در سرگردانی عمیقی گمراه کرده است که راه برون‌رفتی از آن ندارد؛ اما کسی که کلمات ایشان علیه السلام را می‌خواند درحالی که متمسک به عروة الوثقی است و به معانی کلماتش نگاه می‌کند به‌وضوح می‌بیند امام علیه السلام ناظر به روزهای آینده است درحالی که وقایعی را که در آینده رخ خواهد داد توصیف می‌فرماید. بنابراین می‌بینیم ایشان علیه السلام قائم آل محمد علیه السلام را صدا می‌زند و

می فرماید: «ای ابوالعباس، تو امام مردم هستی.» این شخصی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خفای غیب او را صدا می زند چه کسی است؟ ما هیچ کسی را قبل از امام احمدالحسن (علیه السلام) نیافته ایم که برای مردم روشن کند و هویت «ابوالعباس» را فاش نماید. آیا این بیان واضح و روشن برای کسی نیست که قلبی دارد و گوش می سپارد درحالی که خودش گواه است برای اینکه «ابوالعباس» همان مهدی اول، یمانی آل محمد (علیهم السلام) است و امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او می فرماید: «تو امام مردم هستی.» آیا در عرف تأویل کنندگان، امام مردم که علی (علیه السلام) او را معین کرده است امکان دارد شخص دیگری به جایش بیاید و ادعای نص کند؟!

آنچه تأویل کنندگان امروزی از فقها و پیروانشان انجام می دهند همان هایی هستند که خداوند سبحان حالشان را با این آیه توصیف فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْزِفُونَ الْكَلِمَةَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱ (ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را غمگین نسازند؛ [چه] آنان که با زبان خود گفتند «ایمان آوردیم»، و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده بود، و [چه] از یهودیان [آنان] که [به سخنان تو] گوش می سپارند [تا بهانه ای] برای تکذیب [تو] بیابند، و برای گروهی دیگر که نزد تو نیامده اند خبرچینی می کنند، آنها کلمات را از جاهای خود تحریف می کنند [و] می گویند: «اگر این [حکم] به [نفع] شما داده شد آن را بپذیرید، و اگر به [نفع] شما داده نشد پس از آن دوری کنید.» و هرکه را خدا بخواهد به فتنه افکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینان اند که خدا نخواستہ دل هایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی، و در آخرت عذابی بزرگ

خواهد بود؛ و ابزار آنها برای این تحریف، وسایلی است که به‌عنوان «علوم» مصطلح کرده‌اند، مثل نحو و زبان‌شناسیِ برگرفته از فرهنگ‌ها و منطق؛ و وسایل دیگری که از طریق آنها مردم را به‌گونه‌ای با الفاظ مرتبط کرده‌اند که معانی را کنار گذاشته، و نگاه به معنا و دقت در آنها را رها کرده‌اند؛ پس خود گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه کردند.

* * *

خلاصه

این پژوهش به‌طور خلاصه بیان می‌کند در زمان تنزیل، برای حکمت و علم، شهری وجود داشت و آن شهر نیز دروازه‌ای داشت؛ آن شهر محمد ﷺ بود، و دروازه‌اش علی ﷺ؛ و مردم باید از دروازه شهر علم تنزیل واردش شوند؛ و آن دروازه علی ﷺ و امامان از نسل او هستند که در واقع دروازه‌هایی برای علی ﷺ محسوب می‌شوند. شاید در سومین شهادت، بیان واضحی برای این نکته وجود داشته باشد: «أشهد أنّ علياً والأئمة من ولده حجج الله: شهادت می‌دهم علی و امامان از فرزندانش حجت‌های خدا هستند.» پس علی ﷺ و امامان از نسل او ﷺ رسولان عالم و دروازه‌های شهر علم هستند.

اما در آخرالزمان و پس از این دوره‌ای که امت پس از غیبت کبرای امام مهدی ﷺ سپری کرده‌اند زمان تأویل فرارسیده است. برای زمان تأویل نیز شهری و دروازه‌ای هست و دروازه‌هایی نیز برای این دروازه وجود دارد، همان‌گونه که محمد ﷺ شهر علم بود، و دروازه آن علی ﷺ و امامان از نسل او ﷺ بودند. محمد مهدی ﷺ در آخرالزمان شهر علم خدا در مرحله تأویل است، و دروازه آن مهدی اول احمد ﷺ و دروازه‌های او نیز مهدیون از نسل او ﷺ هستند؛ و آنان رسولان حکمران و پیاده‌کنندگان تعالیم آسمانی بر روی زمین هستند، و به‌وسیله آنان زمین از قسط و عدل پر خواهد شد و دین خداوند بر همه دین‌ها غالب خواهد آمد، و او حاکم این دنیا خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۱ (اوست کسی که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند؛ و خدا به‌عنوان گواه کفایت می‌کند).

همچنین می فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾^۱ (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آن اند؟! روزی که تأویلش فرارسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده اند می گویند: به راستی فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند؛ پس آیا [امروز] ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند، یا بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می دادیم انجام دهیم؟! به راستی [آنان] به خود زیان رساندند؛ و آنچه را به دروغ می ساختند از کف دادند).

در تفسیر قمی روایت شده است: «در باره قائم (علیه السلام) و روز قیامت است.»^۲

از آنچه تقدیم شد برای خواننده روشن می شود علی (علیه السلام) دروازه تنزیل بود، و قائم (علیه السلام) یا مهدی اول، وصی و فرستاده امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) دروازه تأویل است، و او مسئول بیان ۲۵ حرف علم و اضافه کردن دو حرف به آنهاست تا مجموع به ۲۷ حرف برسد. این نکته ای است که امام احمد الحسن (علیه السلام) در مواضع بسیاری در متشابهات و پاسخ های روشنگر بر بستر امواج به روشنی بیان کرده است؛ و شاید بیان ایشان درباره این حروف در تفسیر سوره توحید و اینکه اینها درهای توحید و رویکرد معرفت حق هستند، نیاز به تکرار در خلاصه این پژوهش را برطرف کند، و کسانی که خواهان اطلاعات بیشتر هستند می توانند به کتاب های مذکور مراجعه کنند.

شاید اشاره به این نکته در این خلاصه مفید باشد که هدف این پژوهش، روشنگری درباره «درب شهر تأویل» برای مردم است، که خود تصویری از شهر تنزیل، محمد (صلی الله علیه و آله) و دروازه اش علی (علیه السلام) است. از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در اشارات بسیاری برای مردم بیان شده است که می فرمایند قائم از نسل او، تصویری از خود اوست. در کتاب معانی الاخبار آمده

۱. اعراف: ۵۳.

۲. تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۳۵.

است: ابن‌ولید، از صفار، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از صالح بن میثم، از عبایه اسدی روایت کرده است، گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام درحالی که تکیه داده بود و من بالای سرش ایستاده بودم- شنیدم که می‌فرمود: «در مصر منبری بنا می‌کنم، و ساختمان‌های سنگی دمشق را یک‌به‌یک ویران خواهم نمود، و یهود و نصارا را از همه سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند و عرب را با این عصای خود هدایت خواهم کرد.» عبایه می‌گوید: به آن حضرت عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! گویی شما خبر می‌دهی بعد از مردن بار دیگر زنده خواهید شد؟ حضرت فرمود: «هیئات، ای عبایه! تو به راه دیگری رفته‌ای [آن‌گونه که تو گمان کرده‌ای نیست]: آنچه را گفتم، مردی از دودمانم انجام خواهد داد.»^۱

در ابتدای این روایت، انجام عمل به امام علی علیه السلام نسبت داده شده است، اما وقتی سؤال‌کننده پرسید، پاسخ این بود که این کار را مردی از نسل من انجام خواهد داد؛ و کسی که به روایت‌های واردشده از امیرالمؤمنین علیه السلام و گفت‌وگوی او با ابوطفیل مراجعه کند به قصد امیرالمؤمنین علیه السلام پی خواهد برد.

در پایان از خداوند سبحان می‌خواهم این کلمات - که صاحبش قاصر و تقصیرکار در برابر این نور الهی عظیم، یمانی آل محمد علیهم السلام است- برای خواننده سودمند باشد؛ خواننده‌ای که بدون شک و البته نویسنده نیز در همین حال است- قدر و منزلت این شخصیت الهی را نمی‌داند و تنها خداوند سبحان و آل محمد علیهم السلام قدر او را می‌دانند و در وصف و بیان آن برای مردم، و بیان عظمت آن و عطای بزرگش برای بشریت بسیار تلاش کرده‌اند؛ و اگر جز همین کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: «اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا مردی از نسل مرا برانگیزد که نامش موافق نام من است، و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که از جور و

ظلم پر شده است»^۱ هیچ چیز دیگری در حق او گفته نمی شد همین برای رفعت و عزت و عظمت او کافی بود.

پس درود و سلام خداوند بر تو باد ای آقای من و مولای من و نور چشم من، ای دروازه تأویل، ای یمانی آل محمد (علیهم السلام) که به وسیله تو زمین روشن شد، و تاریکی جهل و ظلم حاکمیت انسانها رخت بر بست، و به وسیله تو خورشید علم و عدالت حاکمیت خداوند درخشیدن گرفت، و به وسیله تو حق آمد و باطل محو شد و رفت، به درستی که باطل رفتنی است.

و سپاس و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ و درود و سلام خدا بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیون باد، سلامی کامل و تمام.

پنجشنبه

۱۶ ربیع الاول ۱۴۳۳ق

مطابق با ۲۰۱۲/۲/۹م

[۲۰ دی ۱۳۹۰]